



نصف خط

شماره
۶۱۱
فهرست

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۵۸ ق خ
م

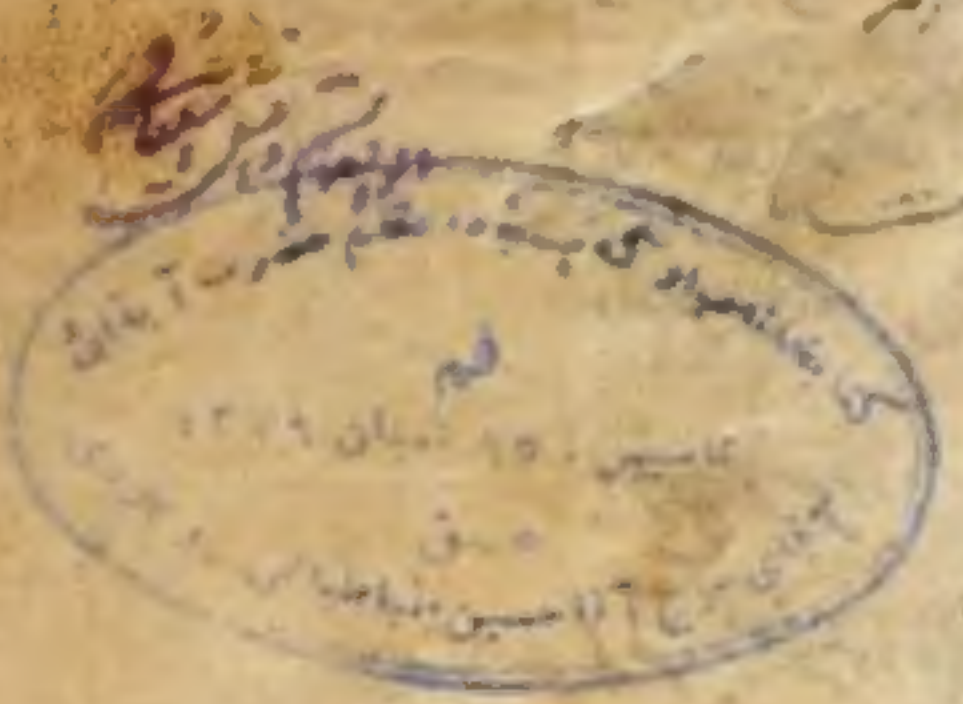
نام کتاب
تاریخ ثبت
شماره قفسه
شماره محضری

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم

کتابخانه آستان قدس

کتابخانه آستان قدس

کتابخانه آستان قدس



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أوضح لنا طريق العمل بنصب الاعلام والذلال يدل
واظهر سبيل الخيرات وبشر السنين والشرايع والصلح والسلام
على افضل البرية واشرف الخليفة محمد وآله ارباب الفضائل
والفواضل **العبد** جنس كوي اقل طبعه حسن ابن محمد عيسى اليزدي که چون واپس
علامه العالی و فخر المحققین و قدق المجتهدین شیخنا العالم العالی سرسید محمد
دام ظلہ العالی امر فرمودند بر ترجمه صحاح عمر خود بعد از ترجمه آن چون مقرر مسائل کثیره
و فروع غریبه بود باعث بارش قلم از فهم کثر عوام بود لهذا امر فرمودند
که آنرا نیز مختصر نموده اقتصار بر مسائل ضروریه علمنا البعوی نماید پس تمثالاً لامره
العلما باقی بر دس مسائل مهمه و فروع ضروریه از فتاویٰ خویش برداشت آنرا ارسال
فرموده و چون ما خود را از اصرار آن که مباحیچ میباشد آنرا منشی مباحیچ طریق
نمود و چون مقصود در بیان احکام طهارت و صحتی و صوم بود آنرا مقرر بر

مقدمه

مقدمه قرار داده **مقدمه اول** در بیان طهارت و آن مختص بر سه باب
باب اول در بیان وضو و در آن چند فصل **فصل اول** اموری است
که وضو بجهت آن واجب است **بدانکه** و در بیان وضو بجهت نماز و بجهت مس
کنیت قرآن و غیره واجب است و در آن حکم بوجوب وضو است مگر حرام است
مثل آن بر جماعت و منتهی بجهت نماز منتهی به طهارت است و اما نماز منتهی به
منتهی از آن وضو منتهی به طهارت و منتهی به طهارت منتهی به طهارت منتهی به طهارت
و از برادر دخول در مسجد و بغير هر مکان شریفی را ملحق نموده اند و منتهی به طهارت منتهی به طهارت
و مباح کردن باذن حاکم و بجهت خواب و بجهت طهارت و بجهت غسل و بجهت خور و یا
خواب کنند و بجهت دفن کردن میت و بجهت مس و بجهت وضو و بجهت وضو و بجهت وضو
جنسی که خواهد غسل کند و منتهی به طهارت و بجهت نماز و بجهت نماز و بجهت نماز
وضو اول نماز کرده باشد یا نه در تکریم نمودن بجهت نماز و بجهت نماز و بجهت نماز
کتاب بر وضو واجب معلوم است که وضو واجب است یا نه پس اگر در وضو منتهی به طهارت
باید بکند بجهت تقرب نه انکشاف کرده بآن وضو میتوان نماز کرد و اگر منتهی به طهارت
نمود پس اگر وضو بر نفس وضو شستی بوده نیز این وضو کافیه و الا احوط
لشستن وضو دوم مرتبه شستن است و با وضو یک بجهت نماز شستن وضو نماز

مختص بکتابخانه مسجد اعظم

و همچنین با وضو یک سجده قرائت قرآن و متر آن از اموریکه وضو یکجه
 آن مجربست لکن شرط آن نیست تا زوج میتوان گذارد و متر این است اگر بجهت بعضی
 ظاهر بودن حشمت و لکن احوط در اینها گفتن و اعاده وضو است و آن وضو یکجهت جواب
 کردن حشمت نمازبان خلاف احتیاط است و حکم بستیاب وضو قبل از وقت از برای
 تهیه نماز است لکن اگر نیست قرینه تنها کند و در نیت که بخیر باشد **فصل دهم**
 در بیان آنچه ناقض است وضو و آن چند خفت **اول** بول **دوم** غایط
 هرگاه از موضع طبعی آید یا از موضعی که خلقت آید یا از موضع غیر طبعی آید یا بسبب طبعی
 و اکثر علی شش طبعی شده در اینجا مکرده اند و اگر از موضع غیر طبعی آید و موضع
 طبعی نشده باشد بهر عدم نقض نماز قریب و احوط نقص است و اگر معده الود
 بخیر از مقعر پروان آید چنانچه از برابر صاحبان بواسطه اتفاق مرافقه اگر نباشد
 از آن جدا شود نقض نمیشود **سیم** باد است اگر از مقعر خارج نکند یا در کوزه فرج
 زن پروان آید ناقض نیست **چهارم** خوابی **پنجم** زوال عقل **ششم**
 استیاضت هر قسم که بیه و بجهن خون حیض و نفاس نیز ناقض وضو است و موجب
 وضو میباشد **و اما** ندی و بوسیدن زن و فقهه و فقهه و تسفر صبی و پروان
 آمدن کرم یا یکریزه یا حشته یا خون یا وادی یا وادی و نحو آن امور وضو را نمیشکند

فصل سیم در آداب وضو واجبست در صورتی که نشستن بطریقی که منتهی
 عورت است و اگر کسی بخواهد دست درین و اگر چنین کسی نیست پوشیدن عورت ضرور
 نیست پوشیدن از زن و کثیری که جماع او جایز نیست واجب نیست و در وضو عورت
 حلاوت نیست و افوی است که عبارتست از تقصیر و پختن و مخرج غایط و احوط
 پوشیدن ناف تا زانو است و عوام است و بوسیدن گردن و پشت و بغل کردن بدن
 و فرج در وضو است و استقبیل یعنی نشاندن یا بدن نیز احوط ترک است و همچنین در نشستن
و اما استیاضت استیاضه است که حکم آنرا مثل خل کتلی دانیم و مکرده است رویا کردن
 در حال بول و در بقصر آفتاب و بگردن مخرج بول در حال بول نیز مکرده است و هم چنین
 استقبال آفتاب و بگردن غایط و مکرده است بول کردن در ریش و پشت و استیاضه
 بلکه نفوذ نیز باین حال و مکرده است بول کردن از غبیه می مشربای یا پس و دیگر
 و برآب مطلق بلکه نفوذ در آب استیاضه نیز مکرده است و در کوزه و شارب و کفن
 نه با و سه چهارم و در سایه یا یک منزله و در نازل میگویند و در زیر درخت میین
 و بینه و در قبر مکرده است بسیار نشستن در خلا حوزدن و آشامیدن و ران
 و مواکدن مکرر در وقت ذکر خدا کردن مکرده نیست و احوط است که عینه
 ذکر کنند و قرائت قرآن نیز ضرر ندارد و حکایت از آن نیز جایز نیست

بکرامت و محبت حق و استیلا کردن مکان مناسبی بجهت تنگی بیکه از نظر مایه نشاند
 و مرتفع و برضی باشد و محبت که حق خود را بپوشاند و در وقت رفتن پای چوب
 خود را بپوشاند و در وقت بیرون آمدن پای راست را در در شکر ایستاده در وقت
 تنگی اول پای که بگذرد و بجهت نشستن پای چپ است و اول پای که بر میآورد و بر پشت
 وادیده که در دست است بخواهد و بعد از بول استیلا کردن را بفرموده است
 و استیلا غلبه از قوه نیست و در کیفیت استیلا غلبه است اگر تر باشد که باید است
 مرتبه مسج نماید از مقصد پنج ذکر را بقوت پسر است مرتبه از پنج پسر است
 بولت شکر را بیشتر و بفرموده اند باید که آنقدر در دست باشد که آنچه از بول در مخرج باقی
 مانده و بیرون آید خواه کمتر از دست و خواه بیشتر و یا زیادتر و این قولها از قوه نیست
 اگر چه قول اول احوط است زیرا در تنگی مرتبه و اظهار نیست که فشرودن و مسج هر
 انگشتی که باشد جایز است و بعد از استیلا شکر اگر نرمی از مخرج بول آید و نداند که بول است
 یا نه پاک است و نه جود آن و موشن با طهر است و اگر شک کند که آیا استیلا کرده
 یا نه حکم طهارت آن بدل منته و الحاق او بیکه استیلا کرده جایز است و در هر یک
 نشستن مخرج بول اگر خواه چوبی که مشروط بطهارت است بجا آورد و بپوشد آنرا پاک
 میکند و استیلا آب بعد و مقدور است بجهت طهارت است و در وقت نشستن آن

احوط است و احوط از این است که در وقت است و مخرج غلبه اگر طواف آن بکشد و دفعه
 خلاف است کرده باشد و واجب است که آنرا نیز بپوشد و مخرج را دوم احوط
 است و اگر دفعه می کند به غیرت میان نشستن بپوشد آنرا از شک و گناه آن
 و اگر از محرم آن دفعه می کرده باشد و لکن از محرم است که نشسته باشد بفرموده
 است بآن لازم می آید و بفرموده است و آنچه می دانند و اول احوط است و اگر استیلا بپوشد
 و اگر استیلا از آن عین نجاست و شکر آنرا نیز بپوشد و مراد از آنرا فشرودن است
 که اگر با غایت پاک نماید باقی میماند و از آن رنگ و بوی واجب است و در استیلا بپوشد
 از آن شکر نجاست ضرورت نیست **و اما** هر یک استیلا بآن میزان که در پس بد است مغسبه
 آن چنان است **اول** آنکه آن جز نجس با نجس است **دوم** آنکه از امور پاک
 از آن نجاست عین بآن باشد از قبیل جام صیف مشرب نشسته و گناه و مثل
 سنگهای بزرگ که نمیتوان نجاست را بآن زایل کرد و در مخرج و گناه از غایت پاک
 بپوشد **سوم** اجزاء آن نجاست را بر میآورد مستقیم آنکه سر کین و استخوان و
 چنانچه فشرودن و مرتبه ظاهره پیغمبر و سایر ائمه علیهم السلام و سایر اموری که
 اعرامی در شکر از برای آن ثابت شده باشد استیلا بجمع اینها حرام است
 و اگر مرتکب آن حرام بود و با طاهر میزد و یا از خلاف است و عدم حصول طهارت خالص

مکمل

از فقه مین و سکن استعانت شده اگر کسی بپوشد استعانت نمودن کرده و احوط ترک نیست
 و احوط اینست که این جسم که بآن استنجی میکند خلط بپوشد و لکن لازم نیست و اگر بپوشد
 مرتبه بالیدن عین نجاست بر طرف نشود باید ریاده و باله نازان شود و اگر بکمر از رسته
 مرتبه زان شود اگر کتف بهمان قدر خالی از ریحان نیست لکن احوط تمام کردن است
 مرتبه است و در کتف یک سکه کوزه مثل انگشت است احوط اینست که بآن کتف
 نماید و نمیشد که اول استنجی از مخبر غایب نماید و در مخبر غایب جمع میآید
 غایب نماید و اگر جمع نماید نمیشد راب نماید و کرده است استنجی بدست است و
 بدست کسی که در آن باشد فانی که اسم ضعیف یا یکی از ائمه علیهم السلام یا حضرت
 فاطمه علیها السلام بر آن نوشته و این در وقت وضو است که ملوث بنجاست نشود
 و الا حرام است چنانکه گفته اند بلکه اگر بداند و بفهمد امانت چنین کند که فرمود **مفضل**
چهارم در کیفیت و آداب وضو است بدانکه واجب است **اول** نیت
 پس اگر در غفلت بجا آورد عملش صحیح نیست و واجب است در آن نیت قریبه
 پس اگر بجهت ریایی آورد وضویش باطل است و اگر از خوف عقاب و امید ثواب
 بجا آورد عملش صحیح است اگر نیت قریبه حاضر شود بنا بر اصرار و اگر ضم نماید نیت
 را بر اصرار نیت پس اگر بجهت اصرار است یا اینکه ریاده قریبه مساوی است و هر که

بهم در هر عمر است و بپوشد پس وضویش فاسد است و هر چه با هم در هر عمر است و بپوشد
 اما اگر نیت و داعی اصرار نیت بپوشد و لکن ریاده نیت فاسد است و بپوشد آن عمل
 نیز فاسد میباشد و آن احوط است لکن حکمت مختصرت در این حد و جمع عبادت
 در این احوط مکنش حکم وضو است و اگر اصرار بجای رابطه نیت و قریبه ضم نماید مثل
 کم حوزدن در وضو و سلام در تکبیر در وضو اگر مقصود وضو قریبه باشد و لا
 فلا چنانچه قول است و احوط فساد است و اگر قصد کند اصرار بجای را که لازم آن وضو است
 مکرر شدن بدن در غسل وضو مثل اگر بجهت اصلی قریبه بپوشد وضو صحیح است
 بپوشد نیت و آیا لازم است وضو واجب در واجب و مستحب یا نه انوی نیت که ضرور
 نیت بلکه قریبه تن لایق نیت و همچنین و هر نیت وضو رفع حد است و مباح بودن
 نماز مثلاً یا بر اقوی و لکن احوط است و واجب است که مقارن باشد نیت در نزد نشستن
 اول جری از روزه و اگر مقارن نماید نشستن در نیت نشستن رو که نشستن
 بمقارن با مقصود استنشاق نماید نیز لایق وضو واجب است استنار حکم نیت و اقوی
 اینست که نیت عبادت است از هر عمر و باعث بر عمر پس بپوشد که زانین ضرور
 نیت **دویم** از واجبات وضو نشستن رو است و حد آن کسب طول از نشستن
 موت تا قیام و کسب عرض هر قدر که فرود آید آنرا نکشت ایهام و کسب نیت نه

پس اگر در طرفین او موی باشد به نام اولی سر او را نیز از آن موی که بپوشد نشانی
 آن لازم نیست و کسی که پیش او موی برآورده باشد یا پیش سرش موی باشد
 یا نه و یا کشتن بسیار بزرگ باشد یا بسیار کوچک و در کتبه و رجوع
 مستوی الخلقه میکند و زیاده بر آنچه گفته از زود و واجب نیست نشانی آن اگر چه
 بعضی مواضع را بفرس کم بوجوب کرده اند و بشه و کوه بپوشیده به از موی
 ریش یا موی ابرو و نعلبان و خوان نشانی آن واجب نیست خواه موی تنگ
 باشد و خواه اینها و اما اگر بشه ظاهر به از میان موی اگر در نشانی آن
 محتاج تخفیر باشد آنرا به شدت و آلافا بسیار فای نشانی است **سیم**
 از واجبات و ضوابط و نهایت از مرقی تا سر کشتن و مرقی را بلافاصله
 باید شد و قدر زیادتر از آن می باشد مقدمه باید بود و واجب است در
 نشانی رود و دستها بسته اگر در آن عسل و بفرسند ابعلا در هر جزئی
 از آن قرار رود دست را لازم می باشد و آن احوط است و لکن ظاهر آنست
 بسته ابعلا در جزء اول و اگر مانعی از رسیدن آب به بشه رود با دست
 بسته آنرا از زاله غایب یا حرکت دهد تا آب بر زیر آن برود و هر گاهی زیر آن
 احوط از زاله آنست و لکن عدم و خوب است از قوه بین و اگر موی دست بسیار

باشد که محتاج تخفیر نیست و در رسیدن آب به بشه احوط تخفیر کردن است و دست
 بسته و در دست باید بر دست واجب نیست و جایز است فرودان عضو در آب بوضعی
 آب بکشد و نشانی غصه و مجرب نیست الا یک مرتبه و در قوه نشانی و مجرب است
 از بر آوردن در نشانی دستها که در نشانی اول است اظفار هر ذراع غایب در آن
 بکشد آن و بعد در نشانی که دویم حکم را نمک می باشد یعنی بسته ای مردان باطن
 و زنان **چهارم** از واجبات و ضوابط است و منشی که منشی و احوط مسح
 بعد از آنکه نشانی مسح مؤخر سر کف دست بکشد پیش سر را باید مسح نمود و لکن
 لازم نکرده است که منشی را مسح نماید اگر چه احوط است و بسته ابعلا در
 مسح احوط است و عدم واجب آن تا از قوه نیست **پنجم** از واجبات و ضوابط
 مسح پاها است از سر کشتن تا کعبه که استخوان بر آمده و در پشت پا است و ابتدا
 را کشتن احوط است لکن بکسی نیز جایز است و در عرض مسح منشی و در
 طول کف دست بکشد باید بعد از خطی از سر کشتن تا کعبه لا افر مسح کرده
 باشند و واجب نیست که آن خط را این به باشد و احوط اینست که باطن دست مسح
 نماید و جواز مسح سر و پا را یکدست تا از قوه نیست و لکن خلاف منشی است
 و باید مسح تری آب و وضو باشد و باید تازه جایز نیست و اگر تری آب وضو

بر دست نماند باید از مغان آن گفت و مراد از مغان موریش در کمان است
نزد بفر و بفر ابر و رانیز داخل کرده اند و بفر از سبب مواضع و ضوئیه جانی می باشد
و فرخ نیز میان موهای ریشی که از دقتی بیرون آید به یانه بنا بر اجود و اگر
در دست تری باشد جایز نیست که از مواضع دیگر افند تا به داکتری در
مواضع وضو نموده باشد و صور از سر میگرد و اگر ممکن شود مسج تری آب وضو
اصلا ممکن نشود و در وجوب یک یا وضوی بایست که باب جدید خلافت و احوط
جمع است اگر چه قول ثانیه کار از قوه نیست و اگر بر مسج رطوبتی باشد اگر
رطوبت ریا نیست که اگر بر روی آن مسج کند نمکوبینه که مسج باب وضو
کرده باید آنرا بخلکانه و اگر صادق باشد خشکابینه ضرورت نیست و در اینجا
مسج نمودن بر پیشه و مسج بر سایر جایز نیست بیرون هر ذره و مسج بر موی
پیش سر که از قدر سه گانه نشسته باشد جایز نیست **ششم** از واجبات وضو
ترتیب است واجب است مقدم داشتن رو بر دست راست و آنرا بر مسج سر و آنرا
بر مسج پا و مسج پای راست را بر چپ بنا بر اقرب و اگر ترتیب فراموش
کند بر میگرد و در غیر آنرا که فراموش کرده بجا آورد با ما بعد آن تا ترتیب عیال
آید باشد طای که موالات با هم نموده و اگر در راست دست فراموشی نموده

در ترتیب را مقدم داشته پس دست راستی کشنی که نمکوبینه و دست چپ را دفن و بگو
میباشد نه اینکه هر دو را در وضو نموده و در وضو نموده و در وضو نموده و در وضو نموده
فراموش کرده باشد در این **هفتم** از واجبات وضو موالات است و ظاهر نیست که
آن عبارت است از اینکه وضو بعد از پیش از کشنی شدن جمیع اعضای ساقه نموده
پس اگر کسی از اعضای ساقه تری نماند وضویش با طریقت خواه طریقتی باشد
باشد یا نه و اگر در کشنی کشنی وضوی جمیع اعضای ساقه خشک شود و در وضو
فصل پنجم در بیان اقسام وضو است بدانکه واجب است در وضو اینکه وضو باشد
اندر آن شود و بتوان گفت پس اگر دیگری رود در آن نشسته باشد یا در مسج که در بنای
او وضوئی فاسد است و در حد اضطرار نایب گرفتن جایز است بلکه واجب است
و اگر موقوف به جهت باشد باید داد و اگر نمکوبینه نمود و از آن یا اجاف و در آن سرده
و بنای در نسبت جایز نیست در هیچ حال و مکره است کشنی تری در وضو و مراد از آن
طلب کردن آب کشنی است بر دست بجهت کشنی و استقامت در آب آوردن و گرم
کردن مکره است و اگر کشنی کند در رفع از افعال وضو آن وضو را با بعد از کشنی بجا می آورد
اگر موالات فوت نشود و اگر بعد از خارج شدن از وضو کشنی کند در رفع از افعال وضو
الغایت با آن کشنی مطلق خواه کشنی بجهت آخر باشد یا غیر آن خواه بر مان

بایستد

در وضوی او کسی خارج شد

طوبی که نشسته چه بماند یا برافزونی مکن در جزاء اخلافت کی آوردن آن خردت
 تا از جای خود برنگوخته و همچنین اگر زمان طوبی نگذشت پیشه و نگذشت
 مشرکت را بر اجابت بنا بر احوط بلکه شاید افورست و اگر طهارت کی آورد
 بعد از آن نگذشت در حدت نکشت عین بنه زارد و اگر در وقوع طهارت نکشت
 بعد از حدت باید طهارت کی بیاورد و همچنین اگر دانست که هر دو از حدت
 شده و ندانند که کدام مقدم بوده و حدت را از آن دو حالت ندانند همچنین
 اگر بداند بنا بر احوط بلکه شاید افوی است **فصل ششم** در بیان حکم چنانچه
 به آنکه بر موضعی که باید نشست اگر چهره باشد و ممکن باشد نشستن آن موضع
 بکندن یا بفرود آوردن آن عضو در آب یا بگرر کشیدن آب بر آن باید طهارت
 آنرا نشست در در آنرا مسح نمود و در این حکم فرقی نیست میان آنکه
 آن موضع خشک باشد یا زخم باشد و جز بر آن بسته باشند یا مالیده باشند
 و اگر آن موضع جز بر آن نباشد و نتوان آنرا نشست اگر نتواند رو در آنرا مسح
 میکند و طراف آنرا میثوبه و اگر نتواند چیزی بر رو در آن میکند زرد و آن چیزی
 مسح مینماید و اگر نتوان آن موضع را نشست که بر آن چهره میباشد یکی از طرفین که
 گذشت باید آنرا نشست و احوط نیست که اگر نتواند آنرا بکند آنرا کند میثوبه

و اگر چهره

و اگر چهره در عرض مسح باشد با امکان بر خود عضو مسح میکنند و با عدم امکان اگر نتواند
 آب بر آن بریزد بنا بر مسح بر سر جمع مکن اگر آب را بجز بر سر بر محله لازم میباشد و آن
 خانه از قوه نیست و احوط جمع میان این مسح بر چهره است و اگر آن نیز ممکن باشد
 باید مسح بر چهره نماید و اگر چهره نجس است احوط نیست که بر آن با همان طهارت مسح کند پس باید
 بژیوه و چنانکه بر آن که زرده بار دیگر بر آن مسح کند و بر چهره که در عرض شستن است
 احوط نیست که مجموع آنرا مسح نماید و اگر کفایت مسح طراف از قوه نیست و اگر خواهد
 همه آنرا مسح کند ضرر و فرح آنرا خود نیست که فکر و بلع و اگر بر موضع تنجیم چهره باشد
 بر در آن مسح مینماید اگر نتواند آنرا و احوط جمع میان تنجیم و آب غسول است و در
 صورتیکه چهره بر آن باشد نیز احوط جمع است و یکدیگر و عضو چهره غسل یا بطریق
 نقیصه و قنای غسل بر خود است بر طرف نشسته ظاهر محض و غوات و اعاده لازم نیست
باب دوم در بیان غسلهاست و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان غسل
 و در آن سه مقام **مقام اول** در بیان غسل است و آن حاضر میشود و بدو چیز **اول**
 خروج منی از قعر مرد و زن مطهر در خواب است بیدار یا غشی یا غیر آن و در آن شستوبت
 و جنبه که شرط نیست و اگر در خواب دید که منی آمد و مکنی بعد از بیدار شدن چیزی نبرد
 بر او غسل نیست و اگر نشسته بود بر او که آب آنچه از او آمد منی است یا نه بفرز علی

و در صورتیکه چهره بر آن باشد

علامت را معین می نمایند و احوط اینست که با علامات غسل نماید و آنرا بشکسته وضو
 بگیرد و علامات فتور بر آن وجهند که شش و نه برکت و بجز بوی ابر معین می نمایند باینکه
 بوی بوی غیر مایه ترش و شکوخته فرمایند **دویم** و آخر کردن خشک است در قیام و بر
 زن یا مرد وضو در خواب پسند هر دو با یکی یا پدیدار می باشند خواه در غفلت باشند
 یا در منی یا او شبیاری یا بفراموشی و بجز در غسل بر نه عرو و معقول و واجب شود
 و خواه انزال بود یا نه و باطن بر غسل واجب نیست و لکن احوط است و احوط
 بجز از خشک موجب غسل نباشد و اگر قیام از بلوغ و طلی کسی یا کدو طلی نماید
 جامع تفریح کرده اند بوجوب غسل بر او بعد از بلوغ و آن احوط است و همچنین بکن
 نماز موقوف است بر غسل جنابت همچنین در روزه ماه رمضان نیز موقوف است
 بر آن و باقی ماندن بر جنابت تا صبح عمد یا جهل و در روزه می شود و طلی بر مغان
 می شود و در این حکم قضای آن و آن سایر روزهای واجب طهر اینست که
 طلی بر مغان نباشد و در این حکم و دایره و دفع ختنی غسل
 جنابت را در شب در ماه مبارک لکن خلافت است که آیا و قنش مجموع باشد
 پس در مجموع نیست و جوب غسل میکنند یا آنکه قنش جزو آفرین است پس
 و جوب مختص با آن جزو است تفصیر مقام اینست که اگر آن جنابت قیام از نماز واقع

شده غسل را به نیت و جوب یکی می آورد و نیت با همه نماز را اگر لازم دانیم باید
 کرد و ضرورت نیت اینست که بجهت نماز در روزی هر دو می باشند خواه آن نماز نماز قیام
 باشد یا شب یا نمازی که بنده در شب آن واجب است یا نه و اگر بعد از نماز جنابت
 باشد به نیت قنش گفت می توان کرد و لکن قول باینکه مجموع شب و قنش
 خلا از قنوت نیت **مقام دوم** در بیان کیفیت غسل است بدانکه واجب است
 جنبه چنانست **اول** نیت و در اینست در آن قصد قنوت و گذر از نیت آن در
 دل ضرورت **دویم** احوط است و همچنین نیت و جوب در واجب و نه
 در سبب ضرورت نیت جنبه لکن احوط است و نیت رفع حدث و مباح
 بودن نماز مثلاً ضرورت لکن احوط است و تعیین اینکه این غسل جنبه جنابت
 مثلاً یا غسل بجهت جنابت ضرورت نیت پس بر آن تعیین بر غسل مسیح است و
 زن مسیحه و هر که حدث از او قطع نمیشود نیت رفع حدث نمیتواند نمود و اگر
 نیت مباح بودن چونی نماید که موقوف است بر غسل مثل نماز اطواف یا نیت مباح
 بودن چونی نماید که غسل بجهت آن مستحب است غسل مسیح است اگر نیت مباح
 بودن چونی نماید که غسل بجهت آن نه واجب است نه مستحب است غسل مسیح نیست
 و واجب است متعارف شدن شستن در نیت که مستحب است بر غسل یا بمقتضای استثنای

نیت کند نیز صحیح است و تا غیر نیت از شستن سه جایزه در غسل از تماسی نیت را
 نزد اول فرجه از بدن که در آخر در آب میخاید باید که در بخوبی بقوه جزء بدن بدون فاصله
 و در آخر در آب شود و اگر غسل را با موالات یکی مژگین و دو مرتبه است اما نیت
 تا آخر آن و اگر موالات یکی نماید و در یکجا یک نیت نزد شستن آن
 جزء مؤخر را اگر به نیت اول غافل شود و دریم شستن سه و اگر آن
 سیم و چهارم شستن طرف راست و چپ است و شستن ظاهر بدن که نیت
 و باطل را شستن آن مؤخر است و در تمیز میان ظاهر و باطل رجوع بوقت می شود
 و اگر در فرجه نیت کند که آیا ظاهر است یا باطن باید آنرا بنویسد و جایزه است در
 غسل ترتیبی گفت با شستن شستن که بطریق رود غرض مالیت و بکثره جایزه نیت
 و در همین نیت آخر شستن رجوع بوقت می شود و اگر نیت در حصول شستن نیت
 گفت با آن جایزه نیت **پنجم** ترتیب است اگر غسل نماید پس باید ابتدا سر را
 بنویسد پس چپ را راست را و اگر ترتیب را اگر نیت کند گفت
 با آن غسل جایزه نیت خواهد از زردی عمد ترک ترتیب کرده باشد یا از زردی سهو
 یا از در تحیر و در نفسی اعفا ترتیب نیت پس است به ابعاض لازم نیت و پس آنها
 تابع جانبی است یعنی پس از راست از چپ است و چپ از طرف چپ است

و همچنین پیش از آنکه احوط شستن مجموع است با هر یک از طرف و آیا
 آن مرد و فرج زن و در بدن و در هر چه متوسط بین طرفین است حال
 آن حال پیش از آنکه باید نیت یک نیت با هر طرف را یعنی یک نیت یا
 چهار نیت میان آنکه آنها را از هر طرف که میخواهد بنویسد و اگر سه نیت و اول
 شستن آنهاست با هر دو طرف و هر عضو را که بنویسد واجب است قدری از
 عضو دیگر را نیز بنویسد یعنی حاضر شود شستن همه این عضو و مجموع کردن
 از سه نیت و آنرا باید شست و ترتیب میان سه و کردن نیت **دو**
 غسل بر دو قسم میباشد یکی ترتیبی و کیفیت آن گذشت و دیگری از تماسی
 عبارت از آن است و آخر شستن در آب دفعه و مراد از دفعه دفعه
 عرفیه بنی در عرف کوبیده که یک دفعه در آب رفت نه دفعه حقیقه پس اگر
 چون از او جز در آب کند قدر صبر کند و بعد جزء دیگر را و همچنین تا جمیع
 اجزاء اعضا را بعد از آنکه در آخر در آب نماید غسل شستن است و در غسل از تماسی
 ترتیبی فطرت و حسب غنای و هر دو منتهی در برابر تماس میتوان نمود و در جمیع
 حالات و نزدیکی بدن مکانی که اینها را با غرض در نیت پس اگر از باقی خود را بر نیت
 انداخت در آب غسل صحیح است و اگر در میان آب باشد و خواهد غسل

از تاسی نماید بر روی رفتن از آب خود درینست بنا بر اوقاف خواه آب تازانو
 بکشد یا بنشیند یا بکشد و یا بکشد صدق از تاسی و خود رفتن در آب است و در
 اینجا باید با مار حرکت دهد تا آب جمع بدن را فرو گیرد و غسل ازین می باشد
 از از تاسی و در حقیقت کشیدن هر چیزی که مانع است از رسیدن آب به بشه
 و چون زیر ناف می کشند در وضو که نشسته و اگر به کشیدن نماید و در غسل از تاسی آیا
 باید در زیر آب کشیدن نماید یا در زیر و بر روی آمدن نیز می تواند نمود و بعد از آن
 و مولات در شستن عفا در غسل شرط نیست بلکه در اجزاء نیز شرط نیست پس
 اگر کسی را در هیچ لوثی و یا نجس بدن را در آخر وضو غسل می نماید اگر چه در
 آن اشیا از دونه نروده باشد و مولات اگر چه در حقیقت لکن ازین جهت هم در
 عفا هم در اجزاء عفا و مولات شستن مولات عفا است و اگر شستن عفا را
 از هم جدا کنند پس اگر شستن بر شستن شستن جز تا فراموشی ده را برکت
 شستن بجز غرض منجیه جایی به بکشد به نیست و الا لازم است بنا بر اوقاف مولات
 اگر چه بلذات واجب نیست لکن با هر که بوضو و میگوید وضو شستن و شستن
 و کحو آن واجب است در غسل می باشد شستن مختلف وضو و شستن واجب است
 و منوبه شستن خود می باشد شستن دیگر در کثرت بجز موجب غسل است و اگر

خود شستن واجب است بنا بر اینست که در موقوف بر اوقاف است
 لازم است و شستن خود را می کند و در این است و شستن بر خود غسل شستن
 مکرر است و شستن که در آب گرم نمودن آن و کحو آن **مختص به شستن** در حمام
 غرض از اینست که شرط است در شستن غرض از اینست که بر این غرض منجیه یک بعد از یک و اگر
 بجز شستن غرض از اینست که عالم بآن باشد یا جاهد و یا به آن آب پاک کننده
 باشد و یا به آب مطلق بکشد و مباح باشد و اگر جاهد و یا به شستن غرض منجیه است
 اگر چه مالک مستحق عوض می شود و آب وضو نیز در این حکم چنین است و اقامت
 که مشروط نیست طهارت اعفا خواه غسل از تاسی باشد یا ترشی خواه پاک کننده
 غرض از اینست که باقی بماند پس شستن بجز رفع حدث و شستن باقی بماند پس اگر
 بکشد شستن را بر شستن و یا زده بر این لازم نیست و الا یک دفعه دیگر بگوید بکشد
 پاک شدن اگر چه بعد از اتمام غرض است و یا پاک کننده رفع حدث و شستن بآن
 کرده در سایر عفا طاهر است و شستن می تواند کرد یا نه اوقاف است که اگر کسی شستن
 نمی تواند و الا در آن لکن و اعطای شستن است بلکه اعطای شستن که در غرض است
 باشد قبل از شروع بغسل و اگر در اتشای غرض شستن شود و غرض با طهر می شود اگر چه
 طهارت محذور است و اینم علی واجب است بنا بر این و در شستن یکی بکشد رفع حدث

بنا بر غرض

و دیگری بجز رفع نیست و بنا بر مثنوی کافیت بطریق مدح و ذم و تهنیت و تحقیر
مجلس عیادت در حکم طهارت محراب بر مثنوی روانا بنا بر قول بوجوب تطهیر محل
عزیز از آن اقصای هم الحاق و موهل در غایت قوت است و اگر نکند در
شوق عفو از غفای غل پس اگر شروع بابعاد آن کرده باید آن عفو را بنویسد
و فعل کانه نیست مطلق بل اگر کثیر در آن عضو باشد التفات میکنند و اگر در
غیر عضو کثیر باشد احوط اینست که التفات نماید و اگر بعد از شروع عفو دیگر نکند
آن عفو را با بعبه شریعی آورد و اگر بعد از رفع از غرض نکند در جزوی احوط
اینست احوط که شکر او را بعبه شریعی آورد و اگر شکر بجز آخو تعلق گیرد عدم التفات
بشکر محل اشکال نیست و احوط اینست که آنرا بجا آورد و زن نیز عذر عیادت را مثل مرد
بجای آورد و همان کیفیت که زن است بلکه عذر حقیقی و نفسی و استیاضه و تسبیح یا
نیز بهیچ کیفیت ممکنه مگر آنکه وضوئی قبر از آن بایه ریخت و آب و حبش
بر مرد دادن قیمت آب بزرده خود بجهت عذر او پانته در این تاثر کرده اند و بعضی
عدم و حوب التفات کرده اند لکن گفته اند یا بعبه آب را بپوشانند یا او را
بگذارد که بپوشانند یا بعبه حقیقی بپوشانند از خویش که از فرج زن آید بعد از
بلوغ و قبر از سن پائین که غالباً متفصص پانته صفات که از آن آید بپوشانند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بایستخ و غلطی در کم میباید و بقوت پرده مرآتیه و با نورش میباید که خداوند
عزیز آنرا بکجه نرمیت طغیانی کرده و در رحمت آن خدای طغیانیست و بعد از آنکه
مصلحتی نباشد و در اینست که پرده میباید که طغیانی ترنیب میباید و خوشی که
بیش از آنکه نباشد و نه شود و حقیقت میباید که اگر چه بعضی از خون حقیقتی باشد و هم چنین اگر
بعد از آنست بایست خون را به پند آن خون حقیقتی میباید که اگر چه بعضی از حقیقتی باشد و قد
بایست بچای سیرت و در غرضش و غلطی و لغزش در غرضش و غلطی بایست سیرت و غلط
و ایام را از چاه پس بایست حقیقت است که اگر بگوید از چاه پس تمام کثر باشد
بکدر رسیده و بایست بوی خوش و پس همی که در عرف کوبیده که چای سیرت دارد و بیک
میباید اخوی صفت و قیامت و جمع تعویج کرده اند که مراد از قرینه زینت که از
قبول قریش باشد خواه ناشی باشد و اکثر این طایفه ناشی میباید و قریش و شبیه
میباشند که از اولاد قریش کنانه اند که جد سلسلای پیغمبر ۱۴ و اگر مادرش قریش
شمار باشد ملقب بقریش میزند و اگر پدرش شمارش باشد قریشی باشد و قریش و در تعقیب
نظیر خلاف است بر آن و اگر کسی نباشد معلوم باشد که کثرت معلوم است و اگر مشتبه باشد
ملقب بقریش و غلطی میباید که مراعات حسنیات ادب است و اگر زن باشد
کنند که بایست بایست رسیده و یا نه حکم غریب است برادر هار میباید و اگر مشتبه

شود بر ناله خونیکه از او میآید خون حیض است یا خون قرحه یا زخمی که از اندرون
 هم رسیده است بگفت خود را داخل فرج خود میکند پس اگر خون از جانب راست میآید
 خون قرحه است خواه بصفات خون حیض باشد یا نه و اگر از جانب چپ یا چپ حکم
 کیفیت میآید و معلوم اگر چه بصفات خون حیض باشد یا نه بظاهر و شهر و مراعات
 جانب در صورت اشتباه است پس اگر خون بصفات حیض باشد و ممکن باشد که آنجا
 قرار داد و مشتبه بقرحه باشد حکم کیفیت میآید و اگر از جانب راست آید و آنچه
 مذکور شد که در وقت اشتباه بگفت خود را داخل فرج میکند و من هر می کند
 عذر نیست که در آن حالت که به پشت بخوابد و پا مارا بلند کند و بگفت میان
 داخل فرج کند لکن احوط مراعات این مورد است نیز اگر خون مشتبه شود بکون بگفت
 چپه بر میآید و پس اگر خون چپه آید اگر چه حیض است و اگر بطریق اطراف چپه خون
 آلوده شده خون بگفت است و لازم نیست در وقت چپه برداشتن که پشت
 بخوابد و پا مارا بلند کند و قدر صبر کند پس بعد از این پروا آورد اگر چه حوط
 مراعات این مورد است و احوط اینست که چپه را از پشت و کمر و کتف بر ندارد
 و شرط نیست در صورت طوق رذن که شش و ابرو مجموع دور چپه را طوق بزند
 بلکه همیشه گویند که طوق رذه حکم به بگفت میآید اگر چه بصفات حیض باشد

و دیگر

و دیگر فرو گرفته حکم کیفیت میآید اگر چه بصفات حیض باشد و اگر حیض است و در وقت
 پس اگر خون از او میآید و دیگر میآید ناله رذن آن خون حیض نیست و شرط است
 در آن توالت و چپه در پس اگر در وسط و آفرده رذن خون به چپه حکم
 کیفیت میآید و بنا بر شهر و ظاهر و اکثر حیض و غایت زمان آن ده روز میآید
 پس اگر رذه رذن خون به چپه مجموع آن حیض نیست و اگر رنده بوده خون و به
 آیا اول و بعضی قرحه رسیده به با آفر و در آن تغیر است شاید مذکور شود و بعد
 از این آن آید که در زمان یخ حیض را طهر میکند اگر چه خون به چپه زیرا که هر خون
 حیض نیست و طهر کند رذه رذن نیست و اکثر طهر را قوی نیست و به آنکه هر خون
 که ممکن باشد حکم کیفیت آن میآید بنا بر شهر و ظاهر و مراعات این است
 که مانعی از موانع شش نیست مثلاً آنکه قرحه از بلوغ یا بعد از سن یا پس کمتر
 از سن رذن متوال یا زیاد یا قرحه طهر شده باشد میان آن و حیض سابق یا از
 جانب راست است یا در صورت اشتباه بگفت خون قرحه یا با چپه باشد بنا بر اینکه حیض
 یا چپه جمع نمایند و آنچه باید که است کیفیت شش و ممکن باشد حیض قرار داد و در آن
 برای آنچه چپه رذن ناله رذن آن خون که ممکن است حیض قرار داد و آن
 حکم کیفیت آن میآید خواه به چپه یا چپه باشد یا مختلف پس اگر رذن رذن خون

به پینه پس قطع شود یا پیش از زده روز یا دورتر هم خون به پینه حکم کیفیت
 زمان دو خون و آنچه در صدمه شود خواه این دو خون شش ماه یا نه بصفت
 حقیقی باشد یا بصفت استیضاحی در هم چنان اگر زنده برسد روز به پینه پس قطع
 شود قبل از زده روز یا زده روز خون به پینه حکم آنچه گفتیم در صورتیکه زمان
 دو خون یا آنچه در میان واقع از زده روز کمتر و یا یعنی که خون دوم بر سرده
 یا کمتر قطع شود و اما اگر از زده روز تجاوز کند اگر از ذات العادت پیشتر رجوع
 بعد از خود مینماید و اگر مضطرب یا بسته و یا شده در آن تفصیر است و جناب
 استاد دام ظل الله انرا متعرض نشد و آنکه اگر در روز به پینه این دو خون
 هر یک حقیقی باشد یا نه و چون در حقیقی و نفسی است یا نه در برابر از
 احکام رجوع بعد از زدن شود پس آنکه عادت حاضر شود و بدین خون کو
 مرتبه در دو ماه مطلقا یک پنج پس در دفعه سیم ذات العادت میباشد
 خواه این دو خون شش ماه یا نه در صفات یا نه پس اگر در اول انبساط مفت روز
 خون به پینه یا اگر از ذات العادت پیشتر اما مفت روز اول این پینه
 و نه پینه تمام سیم و چهارم یا پیشتر پس مفت روز در اول ماه دیگر به پینه یا
 ثابت شود عادت یا یا نه او ثابت شود است و شرط نیست در ثبوت عادت

مسادی بودن در طهر پس اگر بدین دو خون ثلثت روز یا صیغ شود و خون سیم
 به زرسی روز از خون دوم که نشدند دید یا به پینه یا نه روز بعد از ذات
 العادت پس در خون سیم رجوع با حکم ذات العادت مینماید و کرد و خون در
 وقت مختلف باشد و در عدد و متفق مثل آنکه مفت روز اول انبساط به پینه
 و مفت روز در انبساط دیگر و این نیز ذات العادت پیشتر در عدد و حکم
 ذات العادت بر او جاری شود پس اگر در ماه سیم خون از زده تجاوز کند
 رجوع به پیشتر میکند و بقدر عادت حقیقی قرار میدهد و یا نه را استیضاحی و هم
 چنانکه اگر دو وقت متفق باشد نه در عدد ذات العادت مثل آنکه در اول انبساط مفت
 خون به پینه و در اول ماه دیگر نه روز ذات العادت و قتیته بر یک پس در
 ماه سیم بجز دو خون بدین عادت را اگر مینماید چنانچه در ذات العادت ترک
 میکند و یا بقدر آن عددی که در دو ماه مکرر شده که مفت روز باشد
 در این مثل ذات العادت پیشتر یا مضطرب یا بسته یا عیب در آن خلوص
 و اعوط و اقوی و خوب گفته است بر زوجی که دخی نباشد یا بر زوجی خوف در
 حال حقیقی بر زوجی حرام اگر چه چنانچه حکم است یا نه و در قدر گفته
 خلوص مشهور است که در اول آن که بیارود در وسط نفوذ و در آخر رجوع

دنیا است و ترجیح کند و فروغ آنرا غلبه بر کسب حقیقت نماید و دم
 نظر الهی متوقف نشود **دوم** در بیان بفرار از احوال غلبه است **بدانکه**
 واجب است غسل بکینه ناز و طواف و حبیبه شرط ناز و طواف **مطلق** و غسل
 حیض باید بعد از ظهور دیگر شدن از خون باشد و حرام است بر حیض نشستن
 قرآن نه حاشیه آن و برداشتن آن و اگر کسی واجب شود غسل واجب باشد
 و حرام است بر او در کمر کردن در مساجد و کلاهش چوبی در آنجا و رفتن چوبی
 از آنجا جمع فروع که در حاشیه است و حرام است بر او خواندن سوره های غیمه و بعضی
 از آنجا و خواندن غزوات از غیر قرآن جاریست و حرام است بر او در خمر شدن در
 مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و داخل شدن و عبور کردن در مسجد حرام
 و اگر با کسی است احوط است **اما** من بد در وضو شریف حکم
 حایض و جنب نیست بآن یکبار در روزه که در ایام حیض حوزده باشد تفکیک
 و موقوف است صحت روزه رمضان بر غسل حیض یا بر **غسل** در بیان
 این فقه و احکام آن **بدانکه** استیفاء بر سه قسم است قلیل و متوسط و کثیره و
 قلیل است که خون از بند سرایت نماید بر روزه و متوسط است که از آن سرایت
 نماید و پیوسته را فرو برد و لکن کینه نرسد و کثیره است که کینه نیز برسد **اما** در

استیفاء قلیل باید کینه بر ناز و متوسط باید زود غسل بر دینیت و اما متوسط باید
 کینه بر ناز و متوسط باید زود غسل بکینه نرسد و کثیره باید کینه نرسد
 و اما کثیره باید کینه بر ناز و متوسط باید زود غسل بر دینیت و اما کثیره باید
 صبح و یکی کینه ظهر و عصر و یکی کینه مغرب و شب ایستاد و حرام است بر او جمع کردن بر آن
 هر دو ناز یک غسل ایستاد و تفویض نماید میان ناز و ناز برای هر ناز غسل
 بجا آورد و احوط است بر او اول صبح و دوم مسکن است قرآن بر سینه کلاه
 تعبیه نیست و اگر جمع آنچه بر او واجب است بعد از آن و حرام است بر او مسکن است قرآن
 و دخول در مسجد که در مدینه یا قاع بودن از نجاست و هم صحن حرام است او را
 خواندن سوره های غیمه و جاریست روزه را وظایف کردن با و اگر اعمال که بر او واجب است
 بجا آورده باشد و اگر بجا نیاورده باشد در حوزة فضا است و احوط است
 لکن حوزة فضا از قوه نیست و صبح نیست روزه رمضان اگر خون از بند سرایت
 کرده باشد و فرو گرفته باشد آنرا بدون غسل و غسل زبانه بر آن غسل که کینه ناز
 باید که در بر دینیت و لکن اگر ذکر نفس نرسد بر روزه صبح به احوط غسل کردن
 قبل از صبح است و اما صحت روزه موقوف بر غسل روزیست یا غسل شب یا نیز مدغنی
 است و احوط است که صحت روزه را نشود بجمع غشی و این صحتی است آئینه

فصل چهارم در غسل مرتکب و مجرب و غسل نمودن آنست بعد از رسد
 شدن و قبل از غسل دادن و همچنین غسل نمودن قطعه که در آن استخوان باشد و احوط
 اینست که بدون غسل کس میت را داخل در نماز نمیدانند بلکه حکم باین بعد از میت
 بلکه احوط اینست که روزه موقوف است بر آن لکن اقوی اینست که روزه بدون
 غسل صحیح است و اما در کنگر کردن در سجده و کنگر کردن چوبی در آن و خواندن
 سوره های که سجده واجب بر آنهاست در کنگر است قرآن نیز احوط اینست که بدون غسل
 بغير نماز و دلکی قول بگوارد بدون غسل تا از قوه میت در بخارا **فصل پنجم**
 در غسل میت و کفن نمودن او است بدانچه واجبست پوشیدن عورت میت در
 وقت غسل دادن و بغير گفته اند که اگر غل کرد بپوشاید از خود خواطر جمع باشد در نگاه کردن
 است عورت میت مستحبست و آباء میتوان میت را غسل داد بطریق ارتعاش و فرد بودن
 در آب و بجز دفعه در آب گزیده که بملاقات نجس نشود باینه در آن خلالت
 و قول بگوارد غل از قوه میت لکن احوط غسل ترش است و اگر نجاسی از میت
 خارج شود اعاده غسل لازم نیست اما واجبست زوال آن و بجا عتی گفته اند
 که در پیش غسل نیز نجس است و حرامست نبش قبر مطلقا اگر چه از بران نفکر کردن بوی
 من به منته فیه و آباء این در صورتیست که میت بفرغ من هرگز نه باشد یا اینکه

در ایفورت

در ایفورت نیز و است واجبست میت که در ایفورت نیز و است واجبست و در این
 قضی دخی کرده باشند جایزست مالک نبش قبر لکن مستحبست و اگر ترک آن و کرده
 نفکر کردن میت قبل از دفن از عیبه بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 میت غیر پست بلکه مستحبست نفکر کردن بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 اگر خوف فتنه است آن باشد **باب سیم** در بیان تیمم و احوط اینست و اگر
 در ایفورت **فصل اول** در بیان امور که تیمم بآن صحیحست بدانچه جایزست تیمم بر خاک
 و سنگ اگر چه خشن ممکن باشد بنا بر اقوی لکن با وجود خاک احوط ترک تیممست و سنگ
 و تیمم جایزست بر آرد و آشنیدن و سرمه و زنج و خاکند و کج و دوزخ بعد از کفن و
 قبل از آن جواز تیمم در میت لکن احوط اینست بکس و کرده است تیمم بر زمین نوره
 در سر و اگر خاک و سنگ باشد بعنوان تیمم نموده بر بخاری که جمع شود بر جامه و نذرین یا
 بال اسب و اگر شک بهم نرسد تیمم بر بکر یا بر زینت و در کیفیت تیمم بکفر و زینت و کسیکه
 عذر خود را جنب کند و استسما آب او را ممکن باشد جایزست او را تیمم و واجبست
 او را طلب کردن آب بغير ابریک بر بر آب از چهار طرف در زمینی که شمر بر کودی
 و عیبه و درخت و سنگ بسیار باشد بخوبی که نیست او نمودار باشد و در زمین هموار
 بقدر دیر چنانچه از چهار طرف آب طلب نموده بخوبی که واجبست طلب آب

نمود اگر نیم اور دست وقت کرده باشد با طریقت و آنچه در خود غسل میکند نیم
 نیز میکند و عدده بر وقت شدن آب نیز نیم میکند و نیم را قبل از وضو
 میتوان کرد و در تنگی وقت اشکال در آن نیست و در وقت وضو و وقت
 افوی میست اگر بر آن با منظره ای که باشد باقی بودن غرض آنرا وقت بلکه
 در وقت صحت آن مطهر و اگر از قضا در زمانه او باشد جمع کند آنکه در همه اوقات
 نیم میتوان کرد **و کیفیت نیم است** و در آن چند چیز واجب است و واجب است نیم خیز
 دست و جوب یا نوب و مسح بودن نماز لازم نیست مگر احوط است بجا آوردن
 که نیست بهر آنکه از وضو یا غسل نیز لازم نیست **دوم** رذن دستهاست بر زمین یا خوی
 که بآن نیم میکند و که از رذن دست بر آن کافی نیست و لغز است که این نیز خوانند از نیم
 پس باید قبل از آن که بخوبی معارف بآن باشد و شرط نیست چسبیدن خوی از خاک
 بر دست مسح بکلی غیر آنکه اگر چه احوط است و واجب است که دستها را با هم بکشد بر زمین و در
 کف دستها را بر خاک نهد و واجب است که در وقت رذن دستها کشد باشد و واجب
 که مجموع کف دست را بر زمین برساند بخوبی که در عرف گویند که همه دست را بر زمین ریزد
 و واجب نیست که در وقت رذن نکشند کشد باشد و در استی بآن مفایده نیست
 و منجبت آنکه بزن خاک از دستها قبل از مسح باشد و آن حاضر شود و باید

آن

آنها بکلی بکوبد یا بکوبد **سیم** از وجوب تیمم مسح پیش از نشستن و مونا
 طرف های دماغ و زبانی و دماغ تا سه آن واجب نیست در مسح و طرف پیش
 که از همین گویند مسح کردن بر دماغ واجب نیست و بجز مسح کردن خوی از او غیر از
 پیش واجب نیست مگر احوط نیست که بر دست پیش و در طرف آنرا مسح نماید
 بکلی مسح کردن و واجب است که قدری از دو طرف پیش و بر دماغ نماید تا بقیه مسح
 پیش منتهی شود و واجب است آنکه اگر در مسح پیش و اگر عکس نماید نیم خیز
 اگر چه هوا باشد و مجموع پیش را باید از بالا پایین مسح نماید و واجب نیست که هر دو
 دست مسح نماید مگر احوط است و واجب است که مسح را بکف دست یکی آورد و اگر باطن
 دست مکن نهد و بطن هر مسح نماید و اگر موی سر نیاید از متعارف پایین آمده باشد
 آنقدر که مستوی الخلفه مسح میکند باید آنرا مسح نماید و کسی که قدری از پیش سر نموده باشد
 باشد نیز رجوع بسوی الخلفه نماید **چهارم** از وجوب تیمم مسح طهر دستها
 از بنه دست تا انگشتان و باید ظاهر هر یک را باطن دیگری مسح نماید و اگر
 باطن نتواند مسح کرد بجهت نجاست آن یا کون آن اقرب است که بطن هر دست دیگر
 نماز است مسح نمودن در رانی نیز واجب است آنکه باطنی بنا بر اقرب و باید قدری
 زانیه از واجب غسل آورد تا بقیه بکلی بر او لازم است **نیم** از وجوب

تیمم ترتیب: اینکه اول دست راست بر زمین بگذارد و مسح کند پس دست چپ را
 و بعد دست چپ را پس اگر ترتیب را ترک نماید تیمم باطل است خواه عمد باشد یا سهوا
 یا از در جهل یا تنفیذ کرده باشد در تحقیر علم بمسئله و اگر جزا که واجب است بعد از
 جزا بجزا آورد پس از آن یکی آورد و مثل آنکه دست چپ را پیش از دست راست مسح نماید
 بغیر این تیمم فاسد نمیشود بلکه از آنجا که ترتیب را بهرزه کفایت ترتیب را یکی حر آورد
 و تیمم مسح جزا اگر موالات تغییر آید و اگر بعد از مسح دست چپ دست راست را
 نیز مسح کرده باشد پس خواهد که ترتیب بجزا آورد و ضرورت مسح نمودن دست
 راست را در مرتبه بلکه همان انگشت میکند و مسح دست چپ را در مرتبه یکی می آورد
 بنا بر اقرب و همچنین نسبت بجزا و او را با آنکه واجب است در مسح پیش از دست چپ
 این که مجموع آنرا مسح نماید هم در طول و هم در عرض و ترک هر یک از آنها باعث
 بطلان تیمم است خواه عمد باشد یا سهوا پس اگر هر یک از این اعضا ترک کنند باید
 برگرد و آن جزو را مسح کرده و عضو دیگر را نیز مسح نماید اگر موالات بهم نخورد
 والا باید از سر که اگر ترک موالات را باعث بطلان دانیم لکن اصح اینست
 که تارک آن جزا را با بجا نماندن مسح و احوط اتمام و اعاده است اگر تیمم در
 وقت وقت باشد مسح همه پیش از دست نبوی که در عرف گویند همه آنرا مسح

مؤذنه لا ینت و واجب نیست رسانیدن خنجر به عفو که مسح آن نیست
 و عفو که بان مسح عفو دیگر میکند لازم نیست که همه آنرا بجزا مسح برساند
 و اگر مسح جاری داشتند پیش از آنکه مسح را بجا آورند و اگر مسح را بجا آورند
 و اگر بر عفو که مسح میکند چیزی باشد اگر توان آنرا برداشت باید بردارد و
 الا بردارد آن مسح میکند و اگر عیب از تیمم صحیح نماند چیزی را بردارد و احوط
 اعاده تیمم **نهم** از واجبات تیمم موالات است باین گونه که گویند باید
 پا بپا آورد و پس فاصله کمی خورند و در تیمم فاسد بود تکرار موالات بنا بر
 اقوی خواه عمد باشد یا سهوا **مغنی** از واجبات تیمم اینست که این اعضاء را
 خود یکی آورد و پس نیابت دو کمال در آن مسح نیست پس اگر دیگری
 او را بنیم دهد بعد از آن تیمم باطل است و اگر نتواند خود را بنیم دهد یا بفرار
 میباید دیگری را او را بنیم دهد لکن نیست باید بحدی که او را بحدی که بحدی که
 اولین و اگر بفرار اعضاء را نتواند خود یکی آورد و بفرار نتواند آنچه را میتوان
 خود یکی آورد و آنچه را نمیتواند دیگری آنرا یکی حر آورد و در صورت نیابت نیابت
 دست حریف را باید بر زمین بزند و با دست او را مسح نماید اگر ممکن باشد و اما دست
 خود را بزمین و با دست خود او را مسح نماید و اگر نتواند دست حریف را بر زمین بزند

درست مریضی میباید و او را با دست خودش مسح نماید بر او ضرب و باید
 ! ذن مریضی او را تیمم داد پس اگر باذن کسی او را تیمم دهد کفایت
 و در اذن لازم نیست که بگوید بلکه آن را نیز کفایت و در شرط بودن طهارت
 مسح که نیت و پشت و سینه است خلاف نیت اقرب است که شرط نیست بلکه
 اگر نیت آن سست کند یا نیت که بآن مسح نماید نیز مؤثر در ردی
 پاکی دست و خاک که بر دست باشد که بآن مسح میکند شرط نیست بنا بر اقوی اگر چه
 آن چیزی که دست را بآن میزنند لازم دانیم یک بودن آنرا **بدانکه** هر چیزی که مؤثر
 موقوف است بر او و مؤثر غسل و کفایت آن غسل و مؤثر آن مسح می شود و تیمم نیز مسح می شود
 بنا بر اقوی پس در تیمم کفایت آنرا و مسح کفایت آنرا و تیمم کفایت آنرا و مسح کفایت آنرا
 دخول در مسجد و در رکعت آنها قی سجد الحرام نسبت به یک تیمم کرده باشد بعد از
 غسل جنابت یا حیض اگر نتواند غسل کند و همچنین جایز نیست خواندن سور یا سبکه
 سبده واجب در آنهاست اگر تیمم کرده باشد در هر عهده هم ممکن غسل و هم مسح
 کفایت آن و جنب و مریض اگر خواهد روزی بکشد و نتواند غسل کند باید تیمم کند
 قبل از صبح و چون موقوف بر غسل و وضو نیست اما وضو غسل کفایت آن نیست
 موقوفات قرآن یا زیاده اگر نتواند غسل و وضو ببرد و تیمم کفایت آن مستحب

الشی

دستش فرو نهد **فان** در بیان مطلقات و کجاست و در آن
 دو مقام است **مقام اول** در احکام آنهاست **بدانکه** آب بر او نیت معنی
 و عطف معنی است که در عرف آنرا آب گویند بدون قبه و بدون نیت
 گفت آب نیت و اگر آنرا آب گویند بقیه و بخوبی باشد که نیت گفت آب
 نیت آنرا صفاتی گویند مثلاً آب از کوه آن و اما آب معنی پس جمیع مقام
 آن یک است و باید گفتند و فراموش است اگر نیت از خارج بآن نیت که با نیت یک است
 آن نیت و اگر نیت خارجی بآن نیت پس اگر خارجی باشد یا چنانچه باشد که بقوت
 اراده بدون آید با یک بعضی مطلق است که نیت بخیر نموده بلکه در وقت کس می شود
 که اگر باطلیم آن بسبب عین نیت متغیر شود و مقدر گردد و نیت در اصل
 عاقبت و هر طایفه دسی در هم است که نیت و کفایت آن یک است **اما**
 یک نیت اقرب است که آن قدر است که هر یک از طول و عرض و عمق است واجب
 تیمم باشد و مراد از نیت سنوی الخ است و اگر از آنچه گفته شد قبلی کمتر باشد که نیت
 بلکه آب قبیل گویند آنرا و آن بجز مطلق است که نیت می شود اگر غرض استیجاب و غسل
 باشد و اگر آب غرض استیجاب باشد حکمش همان است و اما آن صفت اگر غسل که
 از آن گذشته باشد پس آن یک است اما بعضی مطلق است که نیت می شود

و مقدر اگر از نیت کم باشد
 آنرا نیت کم و مقدر
 و نیت در غرض استیجاب
 نیز در غرض استیجاب

اگر چه بسیار است و از آنکه نمیکنند اگر چه در صورت است و اگر آنرا مخلوط
 بآب مطلق کنند بخوبی که آب مطلق مغاف شود از آن جهت بلکه حد نیز
 بنمایند اگر چه رنگش مثل مغاف شود و در حالیکه آب بقدر طهارت نه است نه
 و تواند بطریق مذکور خرج نماید و واجب است اما احوط جمع میان وضو و تیمم یا
 است در این باب و آب شور یا نمک در صورتی که حرام کثرت است خلاف است بعضی
 نجس میدانند لکن اقرب طهارت است با کراهت و حیوان نجس خوار اگر از موضع طهارت
 او بیک آب شورش پاک و مکروه است بلکه شور الاغ و اسب نیز مکروه است
 و اگر ظرف آب پاک نجس نشسته شود و اجتناب از هر دو واجب است و اگر غرض از آن دو
 آب آینه باشد و میست نیم درختی آن دو آب و جهیزیت و اگر بزیادی
 یکی از این دو آب بر حوزد حکم نجس آن چو نمیشود و اگر آب مباح نشسته به بعضی
 شود اگر چه حکم آنرا نیز غیر حکم نجس نجس میدانند و اگر آب مطلق نشسته بظرف
 شود باید از هر دو وضو کرد و اگر یکی آنها بریزد باید جمع نماید میان وضو و تیمم
 و جایز نیست وضو غسل یا آب نجس و حوزدن آنها حرام است در حد استیزار
 و مظنه نجس یا نجس نجس نشود و آب نشسته دو عادل در آن انگشت است
 و آب استنی پاک است و اجتناب از آن لازم نیست خواه استنی یا بول باشد

۲ خلاصه در طهارت نجس

در نجس آن که آب نجس است
تیمم و جهیزیت

یا غایط

یا غایط خواه نجاست از مخرج تنی کرده باشد یا نه مگر تنی خوشی کرده باشد
 که استنی بپوش نکوبند و اگر نجس بی غرض ببول و غایط از مخرج آنها آید که بجهت نشستن
 آن استنی شود و نیز آب استنی نیست بلکه آنچه کفینم در حالتی که آب استنی نکند
 یا بوی طمشت منفرد شده باشد و الا نجس است مگر تغییر سبیل که لازم است که در
 استناب سیم بر بازو و دست خارجی باید نیز کشیده باشد و اجزای نجس نیز
 باید در آن ظاهر باشد و بفرمان شده طراکزه اند و احوط است طهارت و از آن
 نجاست بآب استنی می توان نمود لکن در از آن جهت بآن انگشت است احوط
 عدم رفع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن مغفرت و صحت نجس است
 و اگر نه در طهارت و نجاست آن خلاف عظیم است **مقام دوم** در میان نجس است
 و آن ده است اول شراب **دویم** **چهارم** بول و غایط و منی آن است و غیر
 از آنچه مذکور شد هر چه پیروز و بر سر آید پاک است و ندی پاک و فغد زرع قنکی
 پاک است **پنجم** خون است مگر نه هر خون **ششم** عرق نشسته نجس است که آنرا جدا
 نمکوبند و احوط نجاست عرق هر حیوان است که نجاست طهارت است و در نجس عرق
 جنب کبرام خلافت است احوط نجاست و اقرب عدم نجس است و عرق جنب کبدی
 انکلام است و در نجس موفات غیر موش و دوزخ و روباه و هر کس عودا

و اگر ب طهارت در وقت و چوک و خللی که از سر بسیند آید بمپاک **پنجم** میت
 ادریت بعد از سر شدن و بفرج مردن بخشیده اند و آن احوط است و در
 نجاست نیز اگر چه از جوشیدن و اشتداد پیش از رفتن و دولت قضاوت
 اقوی گمانست و جوشیدن را تفسیر کرده اند که پائین آن با لارود و بفرج میرساند
 شود و اشتداد را تفسیر کرده اند باینکه لبکی در آن بهم رسد و اگر یکی از این دو
 حاضر شود نه دیگری پاک است و عصیر مویر و شمع و خمر و نجس نجس و کوشیدن **هشتم**
نهم و **دهم** لکه و فوک و طافرت مدانکه مهور علی واجب میباشد از آن
 نجاست را از جامه و بدن از بر از ناز و کوان از بر چونکه شرط طهارت است و آن
 احوط است بیکه شاید اقوی است و واجب است از آن خون جفی از بر از ناز اگر چه بقدر
 سه روزن باشد و خون فروم و جروح و ادیکه قطع نشده معفو است و بعد از قطع
 در آن خلافت است و کسیکه فراموش کند نشستن بخرج بول و غایط را و ناز کند
 نازش را بیه اعاده نماید و اگر وقت عفت و الاقفا کند و غوغا که بعد از دنج
 باقی میباشد اگر آن خونیت که بعد از دنج صلاحیت بیرون آمدن ندارد و غالب باشد
 میباشد پاک است بلکه محال است خواه در عروق باشد یا در شکم یا در کون و غوغا که
 عاده بایست بریزد بجهت نفس کند گشیدن غلامانده است جماعتی حکم باینست

که دهانه

کرده اند و جامه که بایک گشته نشسته نشود نشستن آن ضرورت **مقتد دوم** در
 نازت و در آن چند فقرت **فصل اول** در بیان عده نمازات به آنکه نماز
 بری قسم است و بی دشتی اما نماز واجب نیست نماز بومی و نماز آیات
 و نماز جبه و نماز طواف و نماز عبیدین و نمازیت نماز حیات و آنی واجب شود
 بنزد و شبیه آن و نماز بومی در حفر حفده رکعت است و در نماز یازده رکعت
 نشستن رکعت از سده نماز چهار رکعتی کم می شود و نشستن در هر شبانه روز در حفری
 چهار رکعت و آنرا اواخر بومیه گویند هرگز رکعت پیش از نماز ظهر و وقت رکعتی
 از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا و یازده
 رکعت نماز شب و دو رکعت نافله صبح در نوافل تا یکصد بسیار شده و فقینش بسیار
 خصوصاً در ناز شب و ویره را ایستاد کردن خلافت و احوط است که نشسته بی
 آورد بلکه کم بآن دور نیست و نماز و ترابا بیه از نماز شفع جدا کرد و نمیکند
 قنوت در نماز و تریش از رکوع و وظیفه معنی ندارد بلکه هر که دعا خواهد بخیه دی
 و دنیا میکند لکن بهتر است دعا بیک از آنکه دارد داشته بخواند و مستحب است
 در قنوت و تریشا مرتبه استغفار و بعد مرتبه العفو العفو و دعا کردن بجهت برادر
 مؤمن و اسم بردن ایشان را و افتاد چهره برادر عاکنه و نافله شب را بیکر خواند

و نافذ را به و ن غرض نشسته بجا آوردن در آن خلافت بلکه اقوی نیست که خواجه
به نسبت و پیشتر جایز نیست اگر چه قدرت بر قیام داشته باشد و در غیر نافذ ظاهر
و عصر ساقط باشد بلکه دین و نیز بایر اقوی و نافذ را قطع می شود و نمازهای شستی
مجموع آنها هر دو رکعت یک سلام است مگر نافذ و ترا و نماز عرایض **فصل دوم** در بیان
وقت نماز است **بنا** نماز بومی را در وقت است یکی وقت فعلیت و دیگری وقت
اجزاء و اگر در وقت فعلیت نماند کنایه در آن نیست اگر چه مستحبی را ترک کرده
و هر نمازی که وقت معینی بخواهد آن تعیین شده مثل نماز بومی و نماز جایز نیست
از این پس از وقت بجا آورد و همچنین بعد از وقت نیز جایز نیست مگر بوقت قضا
اگر قضایش در شروع باشد باشد و جزء نماز نیز ممکن است حکم کثرت پس
کسی که با علم او پیش از وقت شروع در نماز کند نمازش باطل است اگر چه بعضی
از آنرا در وقت کند اگر چه باعث این نفع باشد و اگر اعتقادش این باشد که وقت
داخرا شده پس شروع نماز کند پس مجموع نماز در وقت واقع شده باشد
اتفاقا پس اگر مبدء است که جایز نبود و برادر شروع در نماز و شروع در نماز که در
نمازش باطل است و اگر بجهت شبهه اتفاقا و نش این بود که جایز است نمازش صحیح است بنا بر
اقوی و اگر کسی پیش از وقت نماز کند از روی فراموشی نمازش باطل است اگر چه جزء

نمازی

نمازش قبل از وقت واقع شود بنا بر اقوی خواه فراموش کند که نماز او وقت است یا
در نمازش کند مراعات کردن وقت را و لکن اگر باینسان شروع کرد و مجموع نماز
در وقت واقع شد نمازش صحیح است و اگر از روی فراموشی کند قبل از وقت یا جزء
از نمازش قبل از وقت واقع شود نمازش باطل است خواه جاهل باشد یا بداند
که نماز او وقت نیست و پس از آن جایز نیست یا جاهل بود یا بداند و وقت نماز
داخرا شده یا بداند یا بداند تفصیر اوقات نماز باشد یا جاهل باشد که نمازش از وقت
باشد و اما اگر جاهل باشد که بعد از مجموع نمازش در وقت واقع شده در وقت نمازش
الکنت است و مستحب است اگر عالم حکم بود و نماز را بجا آورد در حالی که نکر در
دخول وقت داشت پس معلوم شده که مجموع آن در وقت بود اگر بجهت شبهه اعتقاد
این بود که دخول در نماز جایز نیست نمازش صحیح است و اگر بطلان بوقت نماز کند
و مجموع آن در خارج وقت اتفاق افتد نمازش باطل است اگر چه بطلان باشد که
شروع معتبر باشد و اگر متعین شود که طلع او مطلقا واقع بود و نمازش مسلم در
وقت اتفاق افتاد اگر طلع او شروع معتبر بعد از صبح است و الا در آن الکنت
و باطل است که خبر مسلم به دخول وقت غیر بطلان نیست و اگر بطلان بطلان بود
اگر در روز و رجب لازم نیاید و اگر کثیر مسلم لازم و ممکن نیست غیر بطلان می کند

و اگر کفیر علم ممکن نبود مگر تا غیر از مدت مدیدی بجهت ابری یا عذری یا کحو آن
 اکتفا بمطاعه میزدان نمود بنا بر اوقاف لکن حسب طار را ترک نکنند و در قبول شهادت
 عدلین شرکت و قول بکی دل البتة معتبر نیست و اذان مؤذن را اعتنا دی بر آنجا
 نیست خواه تقدیم کنند یا نه مگر علم حاصل شود و در جای که اعتنا دی بمطاعه میتوان
 نمود و اذان ایشان افاده منظمه نماید و آن طبع معتبر نیست اگر چه مؤذن
 عدل نیست و اعتنا دی بخواندن و پوزدن خود سهام نیست و اگر کسی کور باشد
 یا در جانی تاریکی محبوس باشد یا عامی باشد که وقت نشنود اگر ایشان بگویند
 ممکن است کفیر علم بوقت اگر چه تا غیر از باشد واجب است کفیر علم
 بوقت و اگر علم ممکن نیست اگر کفیر منظمه ممکن است باید کفیر منظمه نمود و اگر
 نه بیک ممکن نیست تقلید میکند غیبا و جمع گفته اند که واجب است معرفت اوقات
 وقتی نیست که آنقدری واجب است که بر آن موقوف است نماز در وقت کردن
 و تفصیلات که علی ذکر کرده اند لازم نیست و قضا نماز یا بوقت یا بیک هر نمازی که قضا
 آن لازم است آنرا در هر وقتی میتوان کرد و مکرر وقتی که وقت بوقت میگردد
 که در اینجا باید بوقت را مقدم داشت بر غیر اگر چه آن غرادی بوقت باشد مثل
 نماز ایستادگی بر آن در آشنای نماز معین شود که وقت بوقت ادا کنند

از اقطع

از اقطع میکند و شروع نماز کرده بیکه چنانچه از جا میسر نشود و بنویسد
 بوقت را نیز و قضا می کند پس بنویسد و قضا می کند و قضا می کند و قضا می کند
 مؤذنی بر طرف شود و اگر وقت آن خارج شود و مقول باشد باشد واجب است قطع
 آن بنا بر اوقاف و اگر ترک کنند که وقت چنان رفته باشد حکم میکند باینکه بودن آن
 و وقت تیره بعد از نماز است و وقت آن نیست و وقت غش و نماز اول
 و قضا بوقت است پس بعد از تقدیم بر آن جایز نیست و آنرا قضا می کند و اگر چه
 و نماز قطع و وتر و غیره نماز نشین و مراد از تقصیر و ما بین غرض آفتاب
 و طریق آفتاب است و اگر صبح شود و چهار رکعت آنرا تمام نموده باشد جایز نیست
 یکی آوردن آن بلکه اگر در آشنای نماز باشد باید آنرا قطع کند و اگر چه رکعت
 تمام کرده باشد یعنی سجده آخر رکعت چهارم را تمام کرده باشد اگر چه سه سجده
 بر نه باشد باشد جایز نیست تمام کردن آن نماز نماز صبح و اگر خواهد نیت را
 بعد از نماز صبح قضا کند بلکه این فقیر است و اگر قبل از نماز صبح که نیت را باید
 تخفیف یکی آورد و اکتفا کند باینکه لازم است پس بر سه رکعت میکند و در رکوع
 و سجده دیگر میکند و اگر نشسته زود تواند یکی آورد نشسته میکند و آن
 نیت را که بعد از طریق صبح و پیش از نماز صبح یکی می آورد و در آن نیت

ادا و نفایس و شمع و دتر نیز جزو نماز نیست پس آن نیز در ایستادن نشی
 از نماز مباح میخوان کرد **فصل ششم** در لباسی معتدلت معتدلت در لباسی
 معتدلت چنانچه **اول** آنکه باید لباسی معتدلت از جمله تنبلیست پس چنانچه نماز
 در عیدیت خواه از حیوان ممال کونست باشد یا نه خواه دباغی کرده باشد و خواه
 نه بکافور و دهنی آن نیز جایز نیست اگر چه نویسد به پشه پس اگر علماء در آن نماز
 نکنند نماز باطل است و اما در صورت سهو نکندت لکن اقرب میت که فاسد
 نبود مگر آنکه میتی که پشه یا از حیوان ماکول اللحم است که حکم کبش و غیر ماکول اللحم
 بر آن جاری میبود و فرج میت میان آنکه میت از حیوان باشد که نفس سلبه دار
 باشد یعنی خون حنده است یا نه اگر جلدی در جانی باشد باشد و نه آن
 که نه کبر شتر عجم است یا نه حکم آن در کمال نکندت لکن عاوط بکافور و حیوان
 اجتناب است خواه در بلاد اسلام باشد یا در بلاد کفر **دوم** آنکه باید از جمله حیوان
 ماکول اللحم نیست پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگر چه کبک و دباغی شده باشد
 و هم چنین جایز نیست نماز در جلد ثور و فنه و غیر اینها از حیوانات غیر ماکول اللحم خواه
 از مرغ باشد یا غیر مرغ خواه صحرانی باشد یا دریای خواه دباغی شده باشد یا نه خواه رتر
 باشد یا نه چنانکه نماز در جلد آنها جایز نیست نماز در مود و پشم و پر و کرک و استخوان

انف و غیر آنها از پاره حیوان غیر ماکول اللحم و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم
 در مشرب زهر و مد و غرق از چوبیکس تر عورت نشود خسته باشد نیز نماز در
 آن جایز نیست بنا بر اقوی و اگر خیزد از حیوان غیر ماکول اللحم سبب باشد پشه باشد
 و لکن نویسد به پشه و در جایز بودن نماز در آن خلاف است لکن اقرب است
 و احوط منع است اگر چه بگوید باشد و اما نماز با نقضات و اجزاء خود منقضی و موقوف
 است دهن و چشم و سخنان در آن لکن کفایت بک در غیر خود از آن دیگر نیز
 جایز است اگر چه فرض کنیم که منع کنیم نماز در جزو حیوان غیر ماکول اللحم و پشه
 ریزه که از بسورت و اطراف دهنها در وقت چاق شدن میریزد و سخنان اگر
 از خود میسر باشد نماز بآن میخوان کرد و اگر از غیر پشه افوی و احوط منع است و نماز
 با پشم و دیگر موم کمری و عمل جایز است و هم چنین در حد لباسی منتهی لکن در این
 حد احوط منع است و نماز بر دار و بر صدق عز و ندارد و نماز بر روی جلد و مود
 و پشم و کرک و سخنان از حیوان غیر ماکول اللحم جایز است و اگر نکند در جلد و مود
 و سخنان که آیا از ماکول اللحم است یا نه باید احتیاط کند که از نماز کردن در آن
 بنا بر اظهر پس مشرب است که به آن از غیر ماکول اللحم است و ثابت میبود بود
 است که جزو حیوان غیر ماکول اللحم است بشمارت و عدل و بقول صاحب

حال فرد است که آن و اما بشتر که نطفه از آن بهم برسد انگشت است لکن حسب ط را
 رکن نمکند و اگر حیوان را بشناسد و نداند که ماکول الهی است نه باقیه و نه مقبله
 و حیث است حسب از آن و ذریه نیست میان آنکه عده در غرض حیوان غیر ماکول
 الهی غایب نمکند بهر ایا از در جسد و ذریه نیست میان افراد غایب نیست و آنچه
 گوشت اد کرده است ناز در جسد آن خورند از در غرض ناز و ناز در جسد و اگر کفر
 جایز است و در جسد سنی غلبه است اقرب منع است **سیم** لباس مصلی باید از هر محلی
 نباشد اگر مصلی مرد باشد بلکه پوشیدن و غیر در غرض ناز نیز مردان حرام است
 مگر در حد حجب و ضرورت پس ناز مردان با طهر است اگر عده پوشیده باشد بلکه
 اگر از در سبب یا فراموشی یا جهل یا تنگی این حریم است نیز ناز که ناز نشی
 با طهر است و کج نیز خلک حکم بر نشی است با بر اقرب و اگر تنگ نشی که با طهر است
 یا نه حسب ط را اگر تنگ نشی که مسکون می شود و از برای اطفال و زنان
 جایز است پوشیدن و ناز کردن و اگر چه آن جامه ساتر نباشد و غیر ساتر باشد و
 عیون که ستر عورت نباشد و در حد ناز مردان در آن خلاف نشی اقوی
 منع است و با بر عفت پوشیده نشی مطلق حرام است و ضرر قرار دادن و غیر جایز است
 و ناز نیز بر آن جایز است و سوار بر آن و بالش و تنگ کردن آن نیز جایز است و لایق

کدن

کردن و پوشیدن آن ضرر است مطلق منع بکند مردان کن در غرض ناز و غیر ناز در حد
 و اما خود بر دشمنی بر کشیم و حریم نیست در ناز و خوان و جایز است ناز در حد
 که در اطلاق است و سه است و در یکی آن از خود بر سجاف کرده باشند بنا بر اطلاق و غیر
 از آنجا که کینه غرض نیست اگر چه حوط نیست که زیاده از چهار انگشت معلوم باشد
 لکن در سبب بالا پوشیدن ناز در حد چهار انگشت را نیز منعی نیست و اگر بر کشیم را با غیر
 مخلوط کنند بجز آنکه از خود بر بدن رفته ناز مردان جایز است **چهارم** آنچه جایز نیست
 مردان را پوشیدن طلا در حد ناز خواه ساتر باشد یا نه حتی آنکه گشت و کمر باشد
 بلکه در غرض ناز نیز جایز نیست و احوط نیست که مرد زینت بطاق نماید اگر چه بطریق
 غیر پوشیدن و در حد ضرورت پوشیدن آن جایز است نه در حد حجب
 و هم چنین ضرر قرار دادن و بالش قرار دادن و سوار شدن بر آن جایز است
 و با طهر پوشیدن آن حرام نیست و منع کردن او را لازم نیست و مطلقا
 چیزی که از طلا و نقره به رسم می باشد اگر مطلق است که ناز در طلا کردن
 جایز نیست ناز بآن و آن جایز نیست و عیون در جامه که مطلقا فاسد باشد
 باطل نقش کرده باشند و با لجمه حرام است ناز در طلا یا طهر یا خود دشمنی
 در ناز ناز ناز و آنچه مذکور شد در حد حد است و اما در حد فراموشی و جهل یا

بودن عزت و در **چشم** آنکه با بر مصلحت عفتی نباشد پس اگر چه که پوشیده فاسد
 عورت است عفتی باشد نمازش با طهر است قوله آنرا سائر فرار داده باشند یا نه و اگر
 چونی باشد که میرسد عورت باشد مثل نکست و کمرینه و کتوان پس اگر
 بنزد کردن در آن لازم ندارد بجا آوردن فعلی از منافیات نماز را پس نماز در آن
 با طهر است و اگر نماز در آن باعث تقوی و ریاضت مذکوره میشود نمازش با طهر است
 و اگر باعث تقوی نباشد یا در آن بعد از نماز منافی با نماز است حکم
 بلف و نماز از قوه نیست و حکم هر چه عفتی که با خود داشته باشد و پوشیده
 باشد بنابر جنس است و سایر عبادات اگر در قیام و روزه است که لازم ندارد
 بآن بعد از دست پس آن عبادات صحیح است و اگر لازم داشته باشد تقوی در آنرا
 پس آن عبادت با طهر است بنا بر اقوی و اگر در آن بعد از نماز منافی بآن
 عبادت میشود حکم بلف و نماز از قوه نیست و آنچه مذکور شد در
 حالیت که علم بنبیبت است باشد و الا نمازش صحیح است و اگر علم
 بهر سبب و فراموشی که در نمازش صحیح است و اگر نمیداند که نماز در
 حایض عفتی جایز نیست پس اگر فقیر در کفایت باشد که در نمازش با طهر است و هم
 چنین با طهر است نماز در آن اگر چه باشد که فراموش است نماز در آن لکن نماز که باشد

بطنان نماز میشود چنانکه حریفه بیع نیست یا عباد کرده باشد یا عباد نیست
 پس اگر علم بآن نباشد یا نماز در آن صحیح است و با علم بیع و شرفی
 بلف و اگر چه بیع و بیع را منیت که او نماز کند با جامه واکل عبادت بیع
 با طهر است پس نماز در آن صحیح است و اگر در کمالی است و اگر اذن و
 مکرر پوشیدن جامه نماز در آن جامه صحیح است مگر آنکه منیع کند از نماز
 و منیت نماز در قیام و مکروه است نماز در جامه سیاه مکرر در عبادت
 و چکر و مکروه است نماز در جامه پاره و در جامه نسخ نیز در غیر آنکه سیرا
 مثل آن مسپه اند و ملحق بپوشیدن با بیع است عورت **فصل چهارم** در بیان
 نماز عورت است و واجب است پوشیدن تمام عورت بر مصلحت در صورت شرف
 صحت نماز است و اگر آن باعث لطمان نماز میشود خواه نظر کند در آن جامه باشد
 یا نه حتی در نماز منیت بر اقوی خواهد پوشیدن مجموع آنرا که کند یا بفرار آنرا
 و عورت مردان قیام و بر و مصلحت است و زیاده پوشیدن آن را واجب نیست
 و اگر در بین نماز صورتش مکتوف شود و مطلق نشود تا بعد از نماز یا اینکه در نماز
 مطلق شود و پوشانند آنرا در صحت نماز منافات است اقوی اینست که صحیح است
 و اگر در بین نماز مطلق شود و پوشانند نمازش با طهر است و اگر فراموش کرد دست عورت

و عریان نماندند نازش صیحت و واجب است پوشیدن عورت
از چهار جانب پس اگر از پیش یا از پشت یا چپ یا راست دیده شود آنرا بپوشد
و آیا باید از زیر پوشیده ماند تحقیق است که اگر کلبه زبانی یا کلبه
ناز میکند و بخواست که از پائین اگر کسی بخواهد میتواند عورت او را بپوشد
پس واجب است پوشیدن آن از جانب زیر یا برافوی و موط و اگر بر برین ناز
کند و کسی فریب ناپسند خواسته باشد بخوبی که تواند عورت او را بپوشد
پس از جانب زیر پوشیده نشود در نیت و اگر جامه شش را بر او افکند محذوری
با عورت پس اگر تواند آنرا جمع کند و بپوشد بخوبی که منافی ناز بعد نباید دستی یا به
بعد آن نازش صیحت و اگر بپوشد آن را بر او مانع است که بستر بر نهد
آیه در صحنه نازش گفتی است و صحت اقوی است و چون ستر عورت واجب است
پس باید بکفیر نماید ستر را اگر چه زن از زینتش بیاید مادامی که فرزند حاصل نکند و
جامه که آنکس بدن را بپوشد ستر بدان نمیکند و اما پوشیدن هم محرم عورت را
واجب نیست و اگر کسی هم و شبی از زیر جامه بپوشد در آن گفتند
احوط پوشیدن است و ستر عورت صیحت است بجا که گفته شد و از پشم و کنان
و پنبه و کرک و موی حیوان حلال است و این که بافته شده باشد از خور یا یکی از

اینست بخود که آنرا حریز نکوبند و به حریز محض بکینه زن آن و مورد پست میون محض
 گوشت دست عورت میانها در همه حال جایز نیست بلکه عیاف و بیک درخت نیز جایز نیست
 معنی غیر قدرت بنا بر اصرار محض است نه تنبیه است و در غیر قدرت بیک جایز نیست
 دست عورت بهر چیزی که بآن توان کرد و آنرا از سر کوبند حتی مشرب یا دود و پوب
 و نمودن آن مشرب و چشم اگر گرفته و با یکدیگر هیچ قسم از سر ترا نباید نهاد
 استند میکنند بایا اگر این است از کسیکه عورت او را پهنه و آلوده نمیکند
 بایا و بچشم کافیه نیست بلکه باید بایا و بخیال دیگر آنکه بایا و بیه ممکن نباشد
 پس بایا و بچشم معنی است بنا بر احوط و در بایا و بکینه سجود سر بپایین تر حرأ است
 بنا بر احوط لکن مساوی بایا و در رکوع نیز جایز نیست بنا بر اقوی و واجب نیست
 در بایا و خم شدن پشت بلکه از بدن دستها و گنشتن پا تا بر موضع معهود و در
 سجود و بلند کردن چربی که سجده بر آن گشته مشرب نیست لازم نیست استند بکینه
 رکوع و بلند کردن اگر باعث نشستن کتف عورت نشود و موجب نشستن بکینه نشود
 و سلام بپایه نیست و اگر باعث کتف عورت نشود و لازم استند و در صورت
فصل پنجم در بیان موانع صیغه است بر آنکه حرام و باطل است تا از موانع عیاف اگر
 از در عیاف یا قیاس یا قیاس غایب باشد و خواه بخواد از هر که اذن شرعی

در عرف آن خازن و دیگر ملک که حرام است نفوذ در آن نجو که شتر ناز نیز باشد
 حکم آن حکم عینی است و در زیر نفوذ غیر عینی اگر نباشد و هوامعرب نباشد
 نازک مسیح است ملک احوط است و اگر یکسان بود و را به بود عینی درین
 نازک لکن نه بطریق عین و نازک مسیح است و اگر در میان باشد و زانوهای او چوبی
 باشد با بخت بطلان ناز می شود و ناز در ستر شتر که به اذن شتر که جایز نیست و ملک
 که خیزه یا جاره کرده به بیع و اجاره با طر ناز در آن با طر است مگر علم داشته باشد
 به بیع و اجاره با طر که ناز در آن با طر است مگر بر جای ملک در خارج با قطع نظر
 از آن عقد و این صورت علم با طر بودن آن عقد است و فرقی نیز در ملک عینی
 میان آنکه رضایی عینی باشد یا فسخ و ناز در چرخ چوبال الکل که باید آنرا حفظ نمود
 و با طر است و صحرا و با بخت ناز که به اذن ملک در آن ناز می توان کرد و بعد از
 غصب شدن نمی توان کرد و وجای که منفعت بآن مشغول شده یا جاره یا بعاریه یا نحو آن
 ناز در آن می توان کرد اگر چه ملک از دیگر است و اگر منفعت را مستفید بگیری که و یا
 اجاره ناز در آن جایز است بدون اذن حتی بجهت ملک و اگر ملک اذن دهد ناز در
 ملک عینی می توان نمود و حتی غاصب را و اگر کسی را ملک ملک اذن دهد و لکن می تواند
 که ملک در باطن اگر اه در و ناز نمی توان نمود و همچنین اگر مظنه رضای باطنی داشته

باشد در صورت این نیز احوط است و در جانی علم بر رضای ملک باشد
 باشد ناز می توان کرد در آن اگر چه آن علم نفوذ و حدت صحت شود و اگر اذن
 بخوبی باشد فرائض اذنی مخصوص ناز به اذن اذن دهد و اگر که مدتی در این
 ملک بماند و اینکه در این علم همان در ملک ناز دهد پس اگر علم به بیعت بر من
 اکتفا نیست و اگر علم واقع باشد اما از کلام فقهیه و می شود و بطریق اولی نیز ملک
 نیست و الا جایز نیست اگر چه مظنه داشته باشد لکن در لفظ او فقهیه داشته باشد
 و اگر از فرائض دشوار است حتی بر آنکه اگر صاحب منزل علم به بیعت بود و مظنه
 او را مبدا است و کیفیت فرائض می باشد را فخر بنود ناز کردن پس در غیر ناز
 نمی توان نمود و صحرا و با بخت نازی که ملک دیگران است اگر چه آنکه ملک ناز
 که اذن ناز در آن ملک ناز کردن بقرائن احوال پس ناز در آن جایز است اگر چه
 علم بر رضای ملک نداشته باشد خواه ملک آن مؤمن باشد یا فخر با بخت فخره ملک
 آن مورد فایده باشد خواه در وقت وسعت باشد یا نه بلکه بجمع نفوذات که اذن
 ملک در آن فرد است فرائض است و در حکم اینها بر آنکه هر ملک که اذن در دخول
 آن می باشد بر وجه مخصوص فرائض همانا در آن سه راه است و اگر از فرائض
 مظنه بعد هم که آن ملک داشته باشد در رضای آن است و اذن باشد و رضای ملک

زنده و بر تفرقت که عاقلها با تفرق جانشینان و فرزندان و بنا بر اقوی مکنی و تفرق
 ترک نمی یابند و در صورت شک این در صورتی است که است اما حقها و کفو
 آن باطله بعد کم کرامت مالک باشد و داشته باشد و سازد و بر تفرق است و همگی
 جایز نیست پس در صورتی که علم کرامت نه نشین مالک فائده دارد و بدون این تفرق
 نه نشین فائده دارد و بدون این تفرق فائز نه بگفت صحرا و دولتها یکی است
 کرامت باطله با آن تفرق جایز نیست و اما جایز نیست و اگر بعد از تفرق عالم است یعنی
 ملک و تفرق صبیح است و اگر نمیدانست که تفرق عالم است در حال یعنی پس اگر مقدر
 بوده و اخذ می شود و تفرق باطله است و اگر بماند حرام است لکن نه آنکه که باشد
 بطلان است نیز تفرق باطله است و اگر میدانست حکم ملکه را فراموش کرده و مکنش حکم
 جابر است و یکی و یکی مفسوب محسوب می شود و بانه بدون رفتن از آن ملک و تفرق
 فرار بر خود دارد و تفرق در آن ملک و صبیح است و احوط تا فرار از خود نیست
 و تفرق بفرار محسوب می شود و باید از آن متنبه بود و ملکی می شود و این **فصل** کلام در
 محرم سجد است **فصل** در بیان چگونگی سجد بر آن جایز نیست **در آنکه** جایز نیست سجد
 بر چگونگی غرضی و آنچه از زمین و غیر زمین رویه است اگر چه از معدن زمین باشد
 پس جایز نیست سجد بر این که اگر دپوست و آب لیسنه و طلا و نقره و سنگ

و غیر اینها از معدن و غیره از اسم ارض بدون تفرق است و سبب غنی و ستمد
 آن و هم چنین جایز نیست بر چگونگی از زمین و رویه و لکن اجزاء زمین اگر چه
 از زمین جدا شود و آنرا زمین گویند سجد بر آن جایز نیست و همچنین بر روی سنگ
 اگر چه نه باشد جایز نیست لغو و آنچه سجد بر آن است و غیر این در حال سجد لازم
 نیست که بر چونی که از آن سجد بر آن توان کرد و جمیع چنان را از زمین است که بر آن
 صبیح است سجد بر آن که از آن سجد بر آن است و یک چنان را بر زمین قرار گیرد و ممکن شود
 اگر چه است نه را بر غیر آنچه صبیح است سجد بر آن که از آن سجد بر آن سجد که نه تفرق
 باطله است و اگر نه کند در چگونگی یا سجد بر آن صبیح است سجد یا نه سجد صبیح نیست و اگر
 مکنی که یا پاک است یا نه پاک است و سجد بر هر یک جایز نیست و بر آنچه از زمین رویه
 باشد جایز نیست اگر خوردن و پوشیدن باشد بحکم عبادت پس اگر بر سر نهاده خوردن
 شود یا پوشیده شود و فرزندان و اگر چه در غیر از آن خوردن یا پوشیدن باشد در
 همه جا سجد بر آنرا با تفرق سجد یا نه جابر احوط و اقوی و شرط نیست که از بلندی که
 معتقد نیست در میان این از امر اسلام بپسند و نزدیکی این با امر اسلام نیز
 سجد طاعت اگر چه سجد با مقارفت باشد و در بعضی از نماز را مقارفت است
 و آن انگشت و منع از سجد کردن خانه از تفرق نیست و اگر چه در آن مقارفات

کوزه در در بعضی احوال کوزه مشربک انگوری در آنجا بیکه ناکول است که سجد بر آن جایز
 نیست و در حالت دیگر است و چه کوزه موقوف است و پوشیده نش برایش و بافتن و غور نش
 بر نرم کردن و بختی پس آن هزار ناکول و مبروس بودن بدون بجز و پس سجد بر سینه و
 در هیچ وجه جایز نیست سجد بر جو دکنم پیش از آن آرد شدن جایز نیست بنا بر اقوی و
 جایز نیست بر سجد که از بزرگ فرمایند و دیگر و کحو آن بافته باشد اگر چه بر لبین پخته
 بعد از آنکه معتبر است از محرم سجد بر آن علف فرار کرد و جایز نیست سجد بر خاکستر و بر
 زخمی انگشت و در جبهه کفیر با کف سجد بر آن جایز نیست اگر چه عوفی باشد اگر
 عوفی معتدور باشد و سجد بر کف غده جایز نیست اگر چه نوک باشد اگر بختی باشد که عوفی
 بگویند سجد بر کف غده که ده پس بر طالب ملک نیست سجد بر جایز نیست اگر چه مدار آن
 از امور اینست که سجد بر آن جایز نیست و اما اگر مدار از قنبر کمر باشد بختی است و محل
 سجد باید ملک او باشد یا در حکم ملک او باشد و در جمیع مواضع سجد بر نیز جایز
 و اما پیش از آن باید یک نیز باشد بعد از یک معتبر است در سجد بر پس سجد بر
 بخش جایز نیست اگر چه تعدی نکنند و بر عفا سجد بر شرط نیست طهارت پس
 بناست که آنها را بر جز بخش مگذارند و اگر تعدی نماید و اگر موضع کجی شود و نشسته
 شود اگر محصور است بر قدری که اعتبار کجاست باید سجد بر آنجا بنشیند و اگر

موقوف

موضع غیر محصور است و متنباب لازم نیست و در مودت محصور و غیر محصور رجوع
 برف نمود و اگر چنانکه موضع از مودتی که کسی نشسته است و همه کجی جمع آن موضع است
 بخش است و اما پاکت و اگر در محرم سجد که بافتن و پاک بودن و بعد معلوم شد که کجی
 بوده اقوی صحت نماز است و هم در فراموشی و آنچه گفتیم که سجد جایز نیست بر غیر زمین
 و آنچه از آن روایت است آن حد صحت نماز است اما در ضرورت پس جایز است بر
 یوان و آنچه بافتن ضرورت بنمود چنانچه چنانست و یکی تعین است و شش است
 توالفتی قرار از آن در حال نیت محرم میان آنچه بر آن سجد جایز نیست مگر جهوط
 تقدیم منته و گمان است و دیگر گمانی بسیار شده و در سجد می باشد و
 توالفتی سجد بر زمین کرد پس جایز است سجد بر جامه و کف دست بجز ازین جایز
 نیست بنا بر اقوی و اقرب تقدیم جامه است بر کف دست و در بعضی جهوط از
 جامه را که خواهد سجد میکند و دیگر از جامه را که معتد است که سجد بر زمین
 و آنچه از آن روایت است که باعث عسر و حرج یا عزی شود مشر آنکه در
 تاریکی نماز کند و خوف کند عرق مندا داشته باشد اگر چه بر زمین
 که شستن خوف باشد که باعث سقوط تکلیف شود بلکه اگر از مطلق سجد کردن
 ترسد ایما میکند ایما نزدیکی سجد حقیقی یا بر جهوط و اگر زمین و آنچه

از آن رو سیه یافت نشود و نتواند مختصر باشد اگر چه به بدل مال باشد پس سیه
 بر غیر آن می کند و در اینجا حال ضرورت آنچه نزدیک برین و آنچه از آن
 رسیده باشد مقدم بر آنچه از آن دور باشد بنا بر احوط و اگر در حال نماز طفلی
 مهر او را بردارد و ممکن نشود تفسیر آن فوری که سیه بر آن چیز است مگر بغير نماز
 پس اگر در تنگی وقت میباشد اگر نماز از سر گیرد و وقت نماز فوت شود پس باید
 نماز را تمام کند و سیه بر هر چه باشد می کند لکن آنچه از جهت آن چه سیه بر
 آن صحیح است مقدم میدارد پس بنده و گمان و معنیها مثل مقدم بر جری و پوست
 میدارد و بنا بر احوط بلکه حکم بآن در وقت و اگر در وقت باشد نماز را
 تمام می کند بخوبی که گذشت اعاده می کند آنرا بنا بر احوط و اگر تکلیف نماز اول نمیشود
 نمود بلکه اگر خواهد میتوان نماز را قطع نماید بنا بر اقرب و همچنین است حکم نسبت
 به هر چه پیش شود که در پیش نماز مفسد شود **و فصل هفتم** در بیان واجبات نماز
 و آن هفت چیز است **اول** نیت الاحرام و آن از ارکان نماز است و احوال بآن عهد
 یا سهوا یا بخت یا بآن نماز است و صورت آن نیت که بگوید الله اکبر و تغییر در
 صورت آن جایز نیست بهر نحوی از تغییر که باشد پس بدل کردن از آن بکلمه دیگر
 جایز نیست و تقدیم اکبر بر الله نیز جایز نیست و بنا بر آن که در آن حرف یا کم کردن آن

جایز نیست و زیاده فاضل آوردن چیز میان دو کلمه جایز نیست و کلمات مبین و
 کلمه جایز نیست و بغير گفته اند که فاضل کی آنرا کجاست عادت فاضل وجه که آن کلمه
 عزیز ندارد و باقی است ترجمه آن گفتن نیست اگر کلمه باشد هیچ از کلمه
 نتواند گفت باید زبان را حرکت دهد بنا بر احوط و بدین نیت باشد که
 و بدل گفته اند خای الله و یا نیت که گفته اند که آنچه برای مرا آورده خای
 حدیث و اگر نتواند حرفی از تکبیر را بگوید باید بگوید یا سید یا سید یا سید که در آن
 بغير از نیت واجب است قیام در حد تکبیر الاحرام پس اگر در حال برخاستن
 قبل از قیام شروع بآن نماید مجزئ نیست و بلند کردن دستها در وقت تکبیر
 واجب نیست بلکه مستحب است و احوط واجب است و بغير بر آنست که مستحب است
 که آنچه ای بلند کردن دستها تکبیر بگوید بعد باشد و انتهای تکبیر و نشستن تکبیر
 دیگر با تکبیر الاحرام نیست و اقوی اینست که بعنوان همه را پیش از تکبیر بگوید
 و همه را بعد نیز یا بغير پیش و بغير ابعده می توان گفت **دوم** قیام نیت آنکه
 در واجب قیام در نیت خلافت و بنا بر اینکه نیت را عبارت از دو امر دانیم
 ثمری در این خلاف نیت زیرا که بنا بر این لامی نیت در حد قیام واقع
 میشود و چون تکبیر را باید لامی و لا بد از حد قیام بگوید چنانچه گذشت قیام

در حال قنوت و جهیت در کنیت چنانچه تفریح کرده اند و مجبور بایستیم
 بکجه مسجبات قنوت قنات و در بین قنات اگر سکت شود لازم است
 بر در ایستادن نمیتوان قیام را بهم زنی یا لانم میت جمعی گفته اند قیام و ایستادن
 و آن احوط است بلکه غیر از این نیز احوط است و قیام در حدی قنوت واجب
 دانسته اند بفرمان احوط است و قیام منصرف بر کوع از ارکان نماز است چنانچه
 مجبوران تفریح کرده اند و قیام بعد از رکوع و جهیت در کنیت چنانچه بعضی
 تفریح کرده اند و مراد از قیام منصرف بر کوع آن جزء آوقیام است که از آن
 شروع یا آوردن رکوع میکند و قیام عبارت از ایستادن است بخوبی که
 هر مای پشت است نه شود پس نمیتوان فهم شده اگر چه رکوع نرسد و دم
 چنین مبربط است با وجب بخوبی که بگوید است ایستاده جایز نیست
 و اما در مرتبه آخر قنوت و اگر چه فضرر نکند است و واجب است قرار
 داشتن در حد قیام و در حد احتیاط و در جهیت استقلال در حال قیام
 بخیل نموده باشد بخوبی که اگر آن خبر را بردارد نه بوقت مشاء و جهیت است
 که با هر دو پا ایستاده باشد لکن اگر سبکی بدن را بر یک پا اندازد و از
 نعل در داکر احوط ترک است و جایز نیست و در گذاردن پا را بخوبی که از

قیام

قیام بر بدن رود و اگر نتواند که مستغفل بر بدن کنی پیشه بکند به کل اگر
 او قیام را بر بدن بکند نتواند که بکند و اگر بکند نیز نتواند ایستادن و فهم شده
 قیام را یک پا آورد و نشستن جایز نیست و اگر نتواند هیچ کس قیام را یک پا آورد
 نشسته نماز میکند و اگر نتواند لکن بعد از خروج و شقت نیز نشسته نماز کند
 و اگر نشسته نیز نتواند خواب نماز میکند بر جانب راست و اگر نتواند چپ
 چپ و اگر نتواند به پشت میخوابد و اگر به پهلو خوابد باید رو بقبیله باشد نه بر روی
 بلکه روی بدن را بمسجد باید بقبیله نماید و در حالتی که خوابد نماز میکند و اگر
 رکوع و سجود را نتواند یک پا آورد باید میکند و اگر نتواند سر را بر چپ بکشد
 بر آن صبح که گذارد و از برای سجود باید یک زانو بنا بر احوط و اگر نتواند
 آن چیز را بر محض سجده میکند زانو بنا بر احوط بلکه در وقت که انوی است و در
 حد قیام منجبت است که قدمها را از هم جدا کند بقدر کثرت تا بگوید صبح از
 برای مردان و قول بوجو ضعیف است و زنها پاها را از هم ضم میکنند استیجابا
 سیم قنات است و آن واجب است در کنیت بنا بر اقوی پس اگر آن کس
 نماز را با طریقی کند اگر چه در همه گفتا ترک کند و در جهیت قنات که در
 نمازهای واجب و ایجاب آن مستثنی موقوف است بآن باشد اقوی است که نافذ بومیه

بلکه جمیع نوافل در آن صبح نیست مگر آنکه که از کس رسید به آنکه که
 قرائت حمد را در آن خود نیست و اقوی اینست که در هر وقت خواندن سوره تمام
 در نمازهای واجب در صورت تنهایی و در آنکه در هر وقت قرائت حمد تمام
 و اغفال بجز این زمان جایز نیست بسم الله حم و سوره و پیشه مکرر و در این
 مکرر آن جایز نیست بلکه اغفال بهر حرف از آن جایز نیست اگر از در عمد باشد یا جهل
 یا تقصیر و در هر وقت قرائت اعطای بعضی حرکات و کلمات خفی
 قرائت آن کویکه رسیده است یا اگر در پس اگر اغفال آن کسه باعث طهیران میشود
 و اگر نه اند و در هر وقت یا در کتب آن چه بخواهد بفرماید و واجب است ادا کردن
 حروف از مخارج پس اگر کسی را یکی یا چند مثلاً بگوید یا بکسی باعث طهیران میکند
 و اگر بدون این که مخارج حروف را تعلیم کرده باشد اما میگوید یا بکسی حروف را یکی خود
 میگوید یا بکسی در اکثر حروف با لطمه یکی خود را میگوید و تعلیم مخارج مخصوصه
 ضرورت و الا در هر وقت تعلیم آن و مراد از علم در این مقام اعم از علم است
 پس غلطه یا دایم حروف آن مخارج نیز کمالیت لکن احوط اینست که منظمه افقوله
 اهر جزء بهر سه و غیر آن گفتن شود مگر در صورتیکه منظمه بقول ایشان حاصل
 میشود بهم رسد بلکه اگر گفتن بهر طریقی یا از قوه زینت و نشانه بر او واجب است

مراعات آن و متفرق بفرموده بسم الله و آن احوط است لکن در حکم بوجوب
 اکثریت و ادغام صغیرا بفرموده بسم الله و آن احوط است لکن در وجوب معلوم
 نیست و آن ادغام است که نوزده که در توبی یکی که حرف بیرون رسد که ادغام
 میشود لکن یکی که در دفع و حرکت و در صریح کون جمیع واجب است و در
 وجوب اکثریت لکن احوط است و بفرموده قش منزه و صریح لایم میده اند و قش
 آن در منزه و قطع و ذکرش را بلکه هر چه را در علم کویا حرف نکرده اند و واجب
 میباشد و در آن اکثریت علی احوط میباشد و بفرموده کلمات صفات حرف
 که در اکثریت واجب میباشد و ظاهر عدم وجوب است مگر آنچه که واجب میباشد
 و ظاهر عدم وجوب است مگر آنچه که کفیم که واجب را از واجات مفرا دی و
 حروف از مخارج مثلاً موقوف بر این باشد و ترجمه قرائت کافیه نیست بلکه جمع
 ذکرهای واجب را باید بهر چه ادا نماید و اما قنوت را اقوی اینست که تغییر نیز در آن
 بلکه در غنوت دعا کردن بفرموده در پیش نماز قنوت دار و پس طری در آنست
 و در سایر ذکرهای استثنائی نیز فرموده و در لکن احوط ترک است و بفرموده دعا بفرموده
 نیز موافق قنوت در وقت و واجب است حمد را بهمان ترتیبی که هست بخواند
 و جایز نیست که کلمات را از هم جدا کند مگر آنکه کسی عدد و جز را بشمارد و در هر وقت

موالات در قرائت پس اگر در میان آن چیزی دیگر بخواند قرائتش فاسد میشود
 و اگر موالات سهواً بعت لظان نمیشود بلکه قرائت را نیز باطل نمیکند بنا بر
 اقرب و لکن اقوی اینست که یک لحظه و در کلمه اگر چیزی در میان قرائت بخواند موالات
 فوت نمیشود پس در تمام و جمله کردن عطف کردن و نحو آن هرگز از او مادم که نظم قرائت
 باقیست و تکرار کلمه یا آیه بیکه اصلاح آن ضرر ندارد از برای اصلاح احوط ترک آنست
 اگر چه جواز اخراج از آن خواهد گذارد که کلمه را بیکه اصلاح آن و از اصلاح آن کلمه در
 میان با آخر آیه بسته میتواند از ادل آیه بگذرد همان کلمه و بعد از آن نیز میتواند تکرار
 مگر آنکه نظم قرائت بر هم نهد پس باید بخوبی تکرار کند که تعلیم قرائت فرمکنند
 و اگر استخوان در میان قرائت آنقدر که در اقراءت کن تکوین قرائت
 فاسد میشود و نماز معلوم نیست اما احوط اینست که قرائت را در مرتبه کرده
 و نماز اتمام دعا ده کند و اگر سهواً سکوت طویلی بعد آورده در حکم یقین و
 قرائت انگشت است و جایز نیست قرائت حمد و سوره هر یک از قرائت قرائت سهواً
 و بغیر از آن جایز نیست و جایز نیست که در بعضی از مکاتبت احتیاطی بفرماید که اگر منع
 نشود و علم اینکه این قرائت از قرائت سهواً میسر شود و در عینیت بلکه جایز نیست
 اما در بعضی از مکاتبت است که در بعضی از مکاتبت است که در بعضی از مکاتبت است که در بعضی از مکاتبت است

قرائت

قرائت پس در ترمیم خواندن اقوی واجبست هر دو نماز صبح در رکعت
 اول از مغرب و عشا و قرائت در ظهر و عصر هر دو در یک نماز و اگر کسی غیرت
 در رکعتی از نماز یا قرائت بخواند خواندن صحیح بخواند و خواه چه و اقراءت اینست
 که خودی بشنود و اقراءت اینست که بخواند یا صورت طبعه خواندن تا بجهت شهادت
 جایز نیست و بر زبان واجب نیست و اخفات در جای که مردان از واجبست بلکه
 اقوی اینست که غیرت میان جبر و اخفات اگر چنین صدای او را نشنود و اما در
 محارفات اینست که جبر بخواند و مستحبست بسم الله در نمازهای اخفائی و در رکعتی
 آخر از نمازهای از برای تمام و منفرد و احوط اخفائست مشرکهای آنهاست
 و اگر جبر و اخفات از برای جبر ترک نکند نماز صحیح است و اگر سهواً ترک کند نیز
 از نماز و اعاده آنچه را در آن مراعات جبر و اخفات توان کرد و در عین
 و جایز نیست خواندن سوره یا بیکه سهواً واجب در آنست در نماز واجب یوشه
چهارم از واجبات نماز رکوع است در هر رکعتی یکبار نه بکذا یا است که هر رکعتی
 پنج رکوع دارد و رکوع رکعتی است پس اگر رکعتی که داخل سجده نماز باشد باطل نیست
 اگر چه سهواً یا نه در هر رکعتی که باشد و هر یک از رکوعات نماز آیات است
 و واجبست خم شدن بخوبی گفت و ندا بر سر نماز بر سر در رسیدن سر بگشتن بر

زانو ها بر سر در سید نشستن بر زانو ها که در میت بنا بر اقوی و احوط
 اینست که آنقدر خم نشود که مجموع کف رسته ها یا غالب آن بر زانو ها برسد و یکی
 که در تنش بسیار مله بکوبانه است و دست ندارد در مجموع بمبتوی الملقه میبکشد
 و اگر بقدر واجب نتواند خم نشد آنقدر که می تواند خم شود و اگر سبکی داد آن تواند خم
 شود و بکشد و هر اگر اصل نتواند خم شود و بشماره کند و کسی که مثنی باشد و قد نشی
 میخیزد یا بشماره کند که بر کوع رفته یا بشماره کند که بر کوع رفته یا بشماره کند که بر کوع رفته
 قامت نمینماید بنا بر اقوی باشد طایفه اگر بنا بر خم شود در کوع برود و نرود
 بجز که گویند رکوع کرده و اگر چنین باشد جایز نیست زانو ها در کوع قرار نگیرد
 شخصی همین که رکوع کرد دست نکند و برکت گرفتن بجز در صورتی که باید
 بکرد و در این صورت هم شدن بر کوع مجز و واجب است در رکوع گمانه
 بقدر دیگر واجب است در رکوع است و احوط احتیاط است
 و اگر مطلق ذکر است اگر چه شتم بر تنای می باشد و واجب است که اگر ذکر فرستد
 احتیاط است بقدر است سبحان الله یا یک سبی رتبه العظیم و بکعبه باشد
 بنا بر اقوی و بنا بر وجهی سبی آن یا یک سبی رتبه العظیم و بکعبه باشد
 مطلق با رزم سه تسبیح در آن خلاف است و احتیاط را بنا بر ترک کرد در اسلام

مراتب

مراتب احتیاط است سبحان الله ربی العظیم و سه مرتبه سبحان الله است
 بعد از آن سه تسبیح دیگر ان شاء الله سبحان الله و بعد از آن چهار تسبیح است بر
 خود واجب است که در مجموع ذکر واجب را در وقتی بگوید که رکوع باشد و مستحب است
 گفتن سبحان رب العظیم و بکعبه و یا زده بر یک مرتبه از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت
 مرتبه یا نهم و یا دوازده مرتبه و چهار مرتبه کسی که نیتیم یا تسبیح یا تسبیح است
 که از آن دستها بر زانو ها در حال رکوع واجب است سر برداشتن از رکوع و طایفه
 بعد از آنکه است تسبیح یا بقدر که گویند در آن وقت و طایفه یکی آورد و بعضی
 آنرا ترک کرده اند و مستحب است گفتن سمیع الله لمن جمل و اگر مأموم باشد
 چه میکند و قول یا یک مرتبه تنها بر او مستحب است بگو است **چشم** سجده است و اگر
 مفت خود واجب است **اول** آنکه هفت موضع را بر زمین گذارد و آن باشد
 و کف دستها و زانو ها و پایت بزرگ پایت و مستی در همه طایفه
 حتی پشت و کف دستها باید باطن را بر زمین گذارد و پایت با لازم نیست که سر
 زانو ها بر زمین گذارد بلکه گفتن هر یک از فی هر دو باطن تعبیه نیست اگر پشت را
 بر زمین گذارد که سجده بر آن جایز است و تفصیل گذشت و اما غرض است و مستحب است
 که از آن آن بر چوبی که سجده بر آن جایز است بی تمسک چنانچه بفر گفته اند دوم

آنکه موضع نشسته بلند تر از محل نشستن باشد اما بقدر ریختن و بلند تر بود
 هزار بار و در قدر ریختن چنانچه بلند از آنکه ریختن چنانچه ریختن
 معلوم است و قدر میان زمین و زیر و خاکی است و آنکه ریختن و آنکه ریختن
 بیشتر بلند بودن است یا نه اگر احوط اول است و اقوی اینست که متر آن نیست
 و سایر مفاصل مثل نشسته و آنکه ریختن بلند بودن آن جایز باشد و
 اگر نشسته بر موضع بلند آید باید آنرا کشیده تا موضع که جایز است و برداشتن
 جایز نیست و همچنین اگر نشسته واقع شود در چوکی سجده بر آن جایز نیست
مقام ذکر است و حکم آن همان است که در رکوع گذشت **چشم** طایفه است بقدر
 ذکر و توبه و باید ذکر از حال الطیاف بجا آورد **دشتم** سر برداشتن از سجده
 اول است **مفتم** طایفه در میان دو سجده است و مستی در آن کافیت و بعضی
 از علایمی هر یک از طایفه در سجده و سر برداشتن و طایفه در میان دو سجده
 یکی می باشد و معظم علی اینها را ذکر نموده اند لکن دو سجده را با هم یکی
 می دانند پس کسی که هر دو سجده را با هم یکی کند نمازش باطل است اگر چه
 از رکوع سهواً و هر رکعتی که باشد و بجز ترک آنرا در رکعت آخر باعث
 ف دمی نیست اگر سهواً باشد و قول اول اقوی است و یک سجده یکی نیست پس

نکته

مختص ... اعظم ...

ترک آن سهواً باعث الطیاف نماز مجزئ و بنا بر اقوی کفر ترک آن عده ای اندازی
 چهارم اگر مقصر باشد باعث الطیاف نمی شود و در حدیث در سجده و شکم و از زمین
 جدا کنند پس اگر دست و پا در از آنکه در سجده شکم را بر زمین گذاشت و چیزی
 نیست و مستحب است بجز گفتن بجز سجده در عالم که است بر یکدیگر در حال
 فردا آن سجده نیز متر آن گفت اگر چه اول فقر است و مستحب است بلند کردن
 دستها در هر رکعت و همچنین متر یک سجده بعد از سر برداشتن از سجده اول قبل
 از سجده دوم و بعد از آن نیز همه اینها در حالتی که نشسته باشد و در پس
 سر برداشتن و سر فرو بردن بجز رفع کمر که دهانه بجز از گفتن آن و مستحب است
 که موضع سجده مسطح و غیر سوراخ باشد و بجز گفتن آنکه مستحب است سایر مواضع
 بسجود نیز ملان آنهاست و اینهم و مستحب است که زردن و مانع بزر خضک در
 حسی سجده و در چوکی سجده بر آن جایز است و در مستحب است که توان گفت نماز و هر جزای
 از مانع که باشد کافیت و این شرط صحت نماز نیست و نشسته است و بجز این و
 دنیا خود در سجده و طایفه بعد از سجده و دوم واجب نیست لکن مستحب است که در
 وقت بر زمین بگوید بگو یا الله و فو نه و انوم و اتقه و احوط اینست که فقط تعالی

از قوه مین در وقت بر خیزش دستیار بر زمین که زده اول را نوبت را بر
دارد و مستحب است که در حال نشستن و چرخیدن بر آن سجده نکند اگر فروزی مثل
نقیه عمر شود میتواند آنرا بردارد و بجهت سجده بگذارد و اما بدون ضرورت احوط
را که اربع رکعت و در محنت نماز شبه اقرب است و اگر پیش بر زمین رسیده و بر
دائره که چاشنی را بر زمین اول صادق مین که سجده کرد باید دو مرتبه
سجده نماز بگذارد و پیش را بر زمین و باید سبکی عفا در حال سجده بر موضع سجده
باشد پس اگر بر زمین باشد یعنی مثلاً سجده نماید با دست مثلاً بگذارد و باید فوت نکند
یا سبکی عفا بر آن موضع قرار گیرد و گوی مبالغه را باید ضرورت و بعد از گذشتن
اعضا بر زمین بقیعه سجده میتواند آنرا بردارد و باز بگذارد و بغیر از پیش لکن در
وقت ذکر باید بر زمین باشد و اگر عفو را بر زمین که زده و بقیعه سجده یا عفا
فرداً بر زمین که زده بنا بر احوط لکن عدم وجوب این اقوی است **سهم** از وجبات
نماز نشسته در نماز دو رکعتی کمترین و در سه رکعتی و چهار رکعتی و در نه و احوط
بآن نماز را با طریقی که اگر عدا یا سه فزاده در نماز و بقیعه باشد یا نشسته و حصول
بآن کما عادت لیلان نماز نمیدان پس آن ذکر نیست و واجبات **اول** نشستن
بقدر نشسته واجب با صلوة طایفه بقا آن پس اگر نشسته و بقیعه کند در وقت سه

برداشتن از سجده باشد در تمام کرده کشود و بر خوشنویس مکنه چنانچه اکثر عوام
میکند اگر آنجا بین نشسته کنه نازش با غیرت یا بکتاب بکشد ترک کنه
یعنی بعد از آنکه در نشسته نشسته را از سر کرده یا اگر چونی را در صحن بر خوشنویس بگوید
دو مرتبه نشسته تمام مکنه در محنت نازش انگشت از بیدارست و بچینه
کفیم در صورتیکه که از در عهد باشد و در نشسته نازش نشسته است که نشسته
بیا آورد و نشسته از او با شرط است نشستن در درگاهای سنتی نشسته احوط اول است
بیستم نه دینت دو صورت آن است که استمندان لا اله الا الله
وحد لا شریک له و استمندان محمد عبد و رسول و تغییر این
صورت جایز نیست بیا بر احوط و از بیرون و حد لا شریک له را از اول و عبده
در سوره را نمیتواند از حدت بیان بکند هیچ وجه تغییر جایز نیست **چشم ششم** صلوات
بر محمد و آل محمد است و احوط است ادا کنه که آیت الله صلوات بر محمد و آل محمد و
مکن اقوی است و واجب است که باین آیه باشد پس اللهم صل علی محمد و آل محمد
و صل علی محمد و آل محمد و کنو این نیز جایز باشد و بدانکه صلوات بر پیغمبر و آل
پیغمبر مستحب است در همه احوال و ثواب عظیم بر آن قریب میورد و در جمیع احوال
نازیده هرگز اگر غفلتی بواجبی نباشد و در رکوع و سجود و کعبه و مسجد مستحب است

و گفته را قهر از آن میتوان آورد و بفرموده میماند در وقتی که اسم مبارک
 پذیرفته باشد مکن شهر و قوی عدم و جویت هفت مرتبه ترتیب این
 طریق که اول شهادت بر حسب کس و بعد شهادت بر سالت سبب
 پس صلوات بر پیغمبر پس بر آل پیغمبر و بفرمودات رانیز و میماند و آن
 احوط است اما عدم و جویت و سبب نور کشتن در حدیث شریف و از آنجا
 بفرموده کرده اند اینست که ران چپ بر پیشی که از زانو و قدمها را از زیر خود
 بردن کرده پشت پای راست را بر کف پای چپ که زانو و دستها را بر آن
 یا پشتها منظم از واجبات نماز سلام است و قوی است بجنبان آن
 صغیر است و آن را از اجرای واجب نماز است و بفرموده از اجزاء نماز نمیدانند و
 آن صغیر است پس ترکش باعث بطلان نماز است اگر عمد باشد و اگر سهوا باشد در آن
 اشک نیست و مراعات احتیاط اولویت نماز نافله نیز محذوف موقوف است
 بر سلام است سلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته واجب است بلکه متمیز است
 چه در نماز واجب و چه در نماز مستحبی و در میان دو صیغه دیگر هر یک را که بگوید
 واجب را یکی آورده و هر دو را با هم میتوان و هر کدام را پیش گفت آن واجب
 میباشد و اگر سلام علیک و رحمة الله علیها را از آنجا که در آنجا میخواند

نمود

رفتن

رفتن از نماز و همیشه و جایز نیست تغییر صورت بنحی که گذشت و اگر استم
 علیکم را احتیاطاً که داخل است که در نماز و بر کفایت را خفتن از دکنی اوجب
 جواز است لکن استم علیکم را جایز نیست تغییر آن و نیست خروج از نماز
 مقرر نیست در وقت سلام گفتن و در هر وقت در سلام نشستن با اطمینان
 و قرار بودن و متمیز است نشستن پیشی که در نشسته مستحب است و بر نشسته و اگر ندانند
 اینست و واجب است سلام را با بی تعلیم بگوید **یا ارحم الراحمین** اگر نگوید بر معنی سلام کند و همیشه
 از سلام و جواب دادن ادوات رهبر و خوان کافیه نیست و اگر یکی از این
 چهار صیغه سلام که استم علیکم است سلام علیک جواب است همان بنحی که سلام کرده باشد
 رو نماید بصورت دیگر نمیتوان جواب داد پس جواب سلام علیکم خدا نمیتوان
 و هم چنین بجز آن بجز از جواب و در جواب بقصد قرآن خود نیست و اگر سلام
 باین پنج که علیکم است سلام یا علیک سلام اقرار نیست که در جواب واجب نیست
 لکن احوط اینست که همان صیغه بقصد دعا رد کند و اگر بر معنی صغیر سلام
 نکند که سلامی علیک سلام اتیه علیک رد سلام واجب نیست لکن تردد
 بقصد احوط است و اما اگر بگوید سلام و جواب رد بگوید نیست و اگر سلام
 نکند بنحی که حرف یا اعراب آنرا بخواند بگوید و جواب رد بگوید نیست و احوط

اینست که جواب را بهان صیغه سلام کرده بگوید اما بطریق صحیح بگوید و اگر یکی از مصل
 ذمه بر مصلی سلام کند جواب واجب است بنا بر شهر و اقوی و در اینجا باید جواب
 بهان طریق که سلام کرده بگوید یا اینکه هم چنانکه در غیر نماز علیکم جواب بگوید
 در نماز نیز چنین جواب بگوید گفتند افوی اینست که غیر از آنست که در نماز
 گفتن احوط است و سلام بر کسی که در نماز است جایز است و لکن در اینجا بکراهت
 آن متفاوت است و واجب است نشوایند آن جواب بگوید سلام کرده خواه در نماز
 باشد و خواه در غیر نماز آن و اگر در سلام باشد نشوایند آن موقوف باینکه
 کردن نماز باشد در وجوب رد سلام با قطع نماز و سقوط واجب است و هم
 چنین در جای که نشوایند آن موقوف باینکه نماز باشد یا نه گفتند و اگر
 یقین کنند که سلام را یکی از مضیعهای کرده بگوید بجز همان جواب دارد و نشوایند
 شود احوط اینست که آن چند صیغه که احتمال میدهد هر یک را بگوید در جواب بقیه
 دعا و اگر در نماز جواب را ترک کند پس اگر سهواً ترک کند و فرغ نماز و گناه می
 نموده و اگر سهواً ترک کند اقرب اینست که نماز نشوایند و خواه در نماز
 که جواب را بگوید یا نشوایند یا بخواند آن موقوف شده باینکه لکن احوط اتمام نماز
 و اتمام با قضا است و اما معصیت کرده اینست و اگر طعن متعذر بر مصلی سلام کند

جوابش

جوابش

جوابش و بپشت بنا بر نفوذ غیر متعذر بر مصلی جوابش و واجب نیست و سلام در غیر
 نماز بر مصلی متعذر نیست و عرف که در نماز جوابش بود و غیر نماز نیز واجب نیست مگر
 واجب نیست که در غیر نماز بجز سلام جواب بگوید پس در جواب سلام علیکم متعذر
 گفت و علیکم است سلام بیک از غیر بر آنست که علیکم یا علیک را واجب نیست که پشت
 از سلام بگوید در جواب لکن معصیت و اگر زن مؤمنه بر مرد اجنبی سلام کند باید
 جواب بگوید و متعذر است یا بگوید سلام نکنند و سوار بر پاهای او نشینند
 بر نشسته و او را اینست که در نماز به سلام بطریق حسن و میگویند از سلام شد اگر
 بگوید سلام علیکم و در نماز بهر حال نه لکن واجب نیست بجز بپشت آن یا پشت از
 آن نیز جایز است لکن خلاف احتیاط است و طاهر نیست که رد سلام و در نماز
 و تا خوان جایز است چه در نماز چه در غیر نماز و مراد از غیر بپشت آنست که طول ندهند
 آنقدر که گویند جواب را ترک کرد و اگر تا خواند متعذر است اگر عده
 بنا بر آن نیست و آن حق بر ذمه او میباشد بنا بر اقوی و اگر ذمی در غیر نماز سلام
 کرد واجب است رد جواب بگوید بلکه در اینست که واجب باشد و اگر جمعی بر کسی
 سلام کنند میتوانند در جواب بگوید و علیکم است سلام بیک جواب در وقت
 مفارقت کردن از یکدیگر سلام کردن نیست و جوابش و واجب نیست در نماز

بودن سلام بر نیز دینی واجب نیست و اگر در نماز عطف کند منتهی است که او را تسبیح کند
 بیکه گوید و بچک الله و اگر عطف کند دیگری او را تسبیح کند منتهی است و او را رد
 کردن بدعا بکنند اوست که ترک نماید و اما لکن بقصد صحت دعا نه بجز دفعه
 رد کردن و اگر کسی آب بخورد پس کسی گوید عینا لک جواب واجب نیست لکن
 احوط است و اگر کسی گوید کسی که در نماز است بچک الله بلیه و کون آن از دعا و تکبیر
 که هر دو میان مردم مخافه است و جواب رد واجب نیست لکن احوط است بقصد
 اعتدال فعلی بکنند در غیر نماز دینی واجب نیست **نکته** بدانکه تعقیب نماز منتهی است
 داد و بیداد کار و آداب آن در کتب ادعیه که کور است و منتهی است تغییر آن و در است
 در سلام نشستن با الطمینان و قرار بودن و منتهی است نشستن بهینگی در نشسته منتهی است
 نشسته و اگر نماند هیت واجب سلام را باید تعلیم کرد و نه نیت بدانکه
 اگر مؤمنی بر معنی سلام کند و هیت برادر سلام و جواب دادن و
 اشاره بسر و کون کافیت و اگر یکی از این چهار صیغه سلام کند که است سلام
 علیکم است سلام علیک جواب بر اهلان نبوی که سلام کرده باید رد نماید بصورت دیگر
 جواب نمیتوان داد پس جواب است سلام علیکم را سلام علیکم مثل نمیزان و چنین
 بخوان بنابر اوست و در جواب قصه قرآن کردن ضرورت است و اگر سلام باین پنج

که علیکم السلام

که علیکم السلام بیک سلام است و اوست هیت که جواب و هیت لکن احوط
 است که بهمان صیغه بگوید دعا کند و اگر بر معنی چنین سلام کند که سلام می کنید
 یا سلام است علیک و سلام واجب نیست لکن تردید بقصد احوط است و اما اگر
 گوید سلام و جواب رد بجهت هیت و اگر سلام کند بخوبی که حرف جواب آنرا
 غلط گوید و جواب رد بجهت هیت و احوط است که جواب باین صیغه سلام کرد
 گوید اما بطریق صحیح گوید و اگر یکی از این چهار صیغه بر معنی سلام کند جواب واجب نیست
 بنابر اوست و اقوی در اینست که باید جواب بهمان طریق که سلام کرده گوید یا اینکه
 بجهت که در غیر نماز علیکم جواب بگوید بکثرت است احوط نیست که منتهی است در است
 گوید لا اله الا الله حق لا اله الا الله یا مانا و بقیه لا اله الا الله عبودیت
 در قاسمیت لک نیست و نیت است در قاسمیت و لا تسکف ولا تسکبر اجرنا علیه
 ذلیر فایق مسخر و عزان این نیز در است و در هر یک بیکوت و سجده و خدات
 عزالت و عزان جایز نیست و اگر تا فراموش است بر قیاس و همچنین بر سجده
 منتهی است اگر تا فراموش است و بعد از هیت بی ادب نیست و اوقاف بکنند و واجب نیست
 در سجده قرآن نیت قریه قریه از کذا درون نشستن بر زمین و کمره است خواندن قرآن
 وانه فتن آیه سجده و مکرر عبودیت و سجده بکثر خواندن آیه سجده لکن اگر در یک مجلس

مگر خوانند سجده کرده بعد که عزت بجا آورد در وجوب نکرار در اینجا انگشت است
 و لکن احوط است و واجب نبود سجده مگر بعد از اتمام آیه و در تعیین آیاتی
 که سجده در آنها واجب نیست پس رجوع بقرائتهای متداول معتبر کردن بعبادت
فصل پنجم در مبطلات نماز است و آن است عزت **اول** چونکه طهارت را بشکند
 اگر چه سهوا باشد و یکی این نماز است را با طریقی که بنا بر اقرب **دوم** که بر هر
 دین است خواه عمدا باشد یا سهوا خواه با دوازده باشد یا نه خواه چهل و یک باشد یا نه و اگر
 بجهت رفتن مال گریه دین است و هم چنین بجهت رفتن درینجا یا مردن علی اگر مشتمل
 بر قصد قربت باشد بطریقیکه معتبر است در عزت که آنرا که بر امور دینا نه ایم و
 که بجهت خوف خدا عز و جلال و اگر چه با دوازده باشد و اگر چه برستیه باشد ام اگر از برای
 خدا باشد با طریقی که نماز را و فرجه میان نماز دارد بجهت عزت حتی نماز است
 و نافله نیز با طریقی که بجهت این **سوم** غفلت است و اظهار اینست که آن عبارت است از
 این کاری بکند عرقی و نماز کی نکوبند و فرجه نیست در این میان نماز نافله
 و فریضه و بفرقی که است نه و آن مغفوت است و شرط است در غفلت کثیری که نماز را
 با طریقی که بجهت بفرقه حقیقت کوبیند و نماز کی نیست پس اگر امر بر آنست
 نشود در جمیع نماز اگر مثلاً همه را بیکه قطع می آورد و غفلت کثیر بود و او را از نماز
 کشته

نکسته بودن بدون بیکدیگر و لکن چون متفرق است بدون نیز و غفلت کثیر و
 اگر کسی را بکند که او را نماز کی نکوبند نماز او با طریقی که بجهت کثیری نکوبند
 مشرب حسیتی جانش و چون در غفلت کثیری که نماز را با طریقی که نکوبند و اینست
 باشد که کثیف را از نماز کشته بود و بدون بدون بر و پس مره ری که چنان میت
 عزت دارد اگر چه از افتخار باشد مثل کثیف مار و عقرب و یکدیگر و پیش و پشت
 و کس و جمیع موریا و در رفع آنها نیز غفلت دارد اگر چه از افضای نماز شرک کثیف
 مار و عقرب و از بفرای دین متفاد میزد و چون دفعی پس و احوط طهارت
 اینست بجهت حکم باین تعبیه نیست و اما بیکه مستلزم بطلان نماز نیست و هم
 چنین نماز ندارد و نمودن رکعات استیجاب نکشت یا تسبیح یا تکوین و جلوه
 پوشیدن یا کندن و خوار شدن بدن و دست برت رذن بجهت حاجتی یا در نماز
 رذن مثلاً بجهت پیدار کردن کسی در میان پاک کردن و غفلت از دین است غفلت کرد و
 عرق از آن ظاهر نشود و لکن بر دو مکرده است و باطلی هر دفعه که او را از نماز کی بودن
 بدون بر و جایز است و با بطلان نماز عمداً و اگر بدون بر و او را از نماز بخوبی که
 کوبیند نماز بکند نماز را با طریقی که است اگر عمداً باشد و اما اگر سهواً باشد یا بجهت غفلتی
 باشد پس اگر محصور است نمازی نشود نماز صبیح است و اگر محصور است نماز را محصور کرده

پس اگر چه از آنکه منتهی تر شود نماز را تمام کند صادق است که نماز کرده صحیح نماز باشد
از قوه نیست اگر چه احوط تمام و اعاده است و اگر بعد از تمام صادق نیست که نماز کرده
نماز باطل است با انگشت و اگر مضطرب و بفرجه کشش حکم صورت سهو است بنابر
اقوی و اگر فکر کشش از اجزاء نماز باشد مثلاً بیا طول دادن قنوت یا رکوع یا
سجود مثلاً پس اگر محصور نماز می شود و غرض نماز و اگر فرض کنیم که محصور نماز شود
احوط تر است پس اگر است که بگویند طویل بر آنقدر طول کشید که نماز کشنده باشد
نمیگویند نماز باطل است و در صورت عکس ادور صورت سهو احوط تمام و اعاده است
و اگر چه صحت نماز در این حالت از قوه نیست **چهارم** بگویند و حرف
زدن است اگر چه آنکه سهواً باطل نمیکنند و فرق میان نماز باطل است حتی نماز
ناقص و نمازیت و اگر سخن گفتن واجب شود در نماز بجز بقیه و غیره مثلاً و نماز را
باطل میکنند و احوط تمام و اعاده است و اگر چه حکم نیز نمازش باطل می شود و سخن
گفتن اگر چه مقرب به واثق و نه گفتن در میان حرکت دادن او نماز را باطل میکنند
اگر چه بجهت نماز باشد و غیره و جمع گفته اند که اگر سلام بگوید عهده نمازش باطل
نمیشود و اقرب است که اگر قصد دعا کند و صادق باشد که دعاست و قصد
پروان رفتن از نماز نکنند نماز باطل نیست اگر چه بلفظ سلام علیکم باشد و

و اگر بقیه دعا باشد احوط تر است اگر چه بقیه زیارت باشد مثلاً مثل رسوم
عنه المرسین که در قنوت میگویند و اما تنجیه و ناله کردن و صدای حیوان
دادن پس اگر قنوت در آن می شود و خروج از آن ظاهر می شود و باطل نمیکنند نماز
اگر چه عهده باشد و اگر در وقت ممتاز از آن ظاهر شود و آنرا کلام گویند و علم بآن
داشت قبل از گفتن نمازش باطل است اگر کلام بیغی را بوقت بطلان دانیم و آن
عده اند و اگر کلامش بگویند باطل نیست که نماز را و اگر کشنده کلام است
باشد احوط تمام و اعاده است و هم چنین است باید کردن در موضع سجود و خواندن
و آه کشیدن اگر از خوف عهده آه کشیده اگر چیز بآن ضم نموده که آنرا دعا گویند
بسی حکم تنجیه است و اگر با چوین است که آنرا دعا گویند غرض نماز و **در آنکه**
خواندن قرآن در نماز جایز است و از کلام باطل کشنده نیست اگر چه بقیه قریب باشد
اگر چه جنبه بر چوین باشد نیز قصد کرده باشد و اگر مقصود جنبه بر چوین باشد بدون
قصد قربت در محله نماز خلافت کل اگر چه نظم قرآن بودن بدون نیت حکم نمی شود
و اگر بدون نیت مشرب است که بگوید ادخلوا السلام آمین مثلاً نماز را باطل میکنند
چون نظم قرآن بدون نیت و لکن احوط نیست که اگر کسی که نماز را بدون قصد
قرت و اگر کلمات که در قرآن است بطلانی که در قرآن است بخواند مثلاً اینکه بگوید یا ابراهیم

ستم نذرش باطل می شود اگر چه هر دو کلمه در قرآن باشد و جایز نیست ذکر خدا در نماز و از کلامی
 نیست که نماز را باطل نماید اگر نقصه در آن باشد و جایز نیست تهنیت غریبه گرفتن یا تهنیت
 اگر بدون قصد و نیت تهنیت غریبه گرفته شود نیز جایز نیست لکن احوط منع و اعاده آنست
 و مراد از ذکر خدا هر چه جز پرستش که آنرا در عرف ذکر خدا گویند و شهادت بوجه شهادت
 و برسانت پیغمبری و ولایت امیرالمومنین است ذکر است و وضعهای خدا مثل
 ذکر نیت بنا بر اذن و لا حول و لا قوه الا بالله ذکر خدا است و هر چه بگوید که یا
 ذکر است یا نه احوط احتیاط است از آن در نماز و ذکر و قرآن که در پیش نماز جایز
 و استیم شرط است که طریقه نماید و اعراب آنرا افلا و غلا و کونیه و همچنانکه
 ذکر در قرآن در نماز جایز است و دعا کردن نیز در آن جایز است از برای هر صبح
 از امور دینا و اخلاص بلکه اگر مقصود در آن نیز تهنیت غریبه بر مصلحتی جایز است
 لکن خلاف احتیاط است و دعا بجهت طلب امر حرام نماز را باطل میکند بنا بر ظاهر
 و مراد از دعا هر چه جز پرستش که آنرا در عرف دعا گویند اگر چه بیشتر باشد بر امری
 چنانکه طلب چیزی بر آن باشد مثل اینکه بپایان کند احوال نفسی خود را و گفتن
 از نفس مستطیل و خواندن ثنود و دعا بیکه تسبیح که تمام کردن آن واجب نیست
 و اگر تسبیح دعا مختلف باشد جایز است خواندن همه تسبیح و هم چنین اگر در آن تسبیح

در کلمه مختلف باشد شد در مالک یوم الدین و مالک هر دو را میتوان بخواند
 اگر اعتدال بمواضع واجب دیگر نرسد و بیکدیگر جواب یکی در نماز جایز نیست
 اگر چه انگشت مادر باشد **یا انک** لکلم بک حرف منع مطهر نیست و بک حرف منع
 که فقه منع آن نماید مشروط است که منع آن نیست که نگوید در نماز را باطل می نماید
 و اگر منع آنرا فقه نموده حکمش بک حرف منع است و اگر عده دهد حرف را که نه
 نذر و حکم بعد از اعلان بعبیه نیست و در حرف منع یا تهنیت لکلم کنه عده
 نذرش باطل است و باطل است هر چه بران صادر شود یا کلام و لکلم در عرف صفت است اگر
 عده یا تهنیت نماز را باطل میکند پس اشاره کردن و نوشتن و بخواندن که راییدن
 باعث ابطال نمیشود مگر به قصد مغرور برسد و اگر کلمه که نذرش تمام است
 و عده آن لکلم کرد پس معلوم شد که خطا کرده نذرش باطل می شود بنا بر ظاهر اگر منافذ دیگر
 بعد از عده باشد لکن باید این کلمه کلمه باشد که نشانه اعتباری بآن باشد
 یعنی اگر این منظره که از نماز بیرون رفته منظره است که نشانه اعتباری بر لکلم کرد
 مثل اینکه بگوید که در دو و چهار و منظره که در چهار است و تمام کرد پس یقین کرد
 که دو بعد از نذر صبح است و الا حکم بعبیه شکست و اگر جنم دهنه که از نماز
 بیرون رفته و لکلم کرده و بعد خط معلوم شد نماز صحیح است و این لکلم نماز صحیح

فاسه نموده اینها همه در صورتی که بسبب کف از نازکی بودن پرون نرود
 و الا نازش با طریقت **چشم** از مضطربان ناز که اشتیاق است بهت برشت
 در شب در هر نازی که بسبب حق ناز نیست و ناز غلبه بویه خواهد مرد باشد
 خواه زن یا خنثی یا صبی یا مجنونه خواه پیاپی باشد یا با غیر خواه بر بالای
 ناف که از دیار پایی ناف نماند و کف را بر روی کف که از دیار کف را بر روی کف
 دست کند و دیار فرج خواه با عقد و شرع آن بگذارد و یا نه اگر بجهت ضرورت
 بگذارد مثل اینکه دفع از تن از آن خواهد ماند جابر است و نازکی
 صبیح است و اگر بفرج از ناز است بر پشت آن که از دیار این که بگذارد و دست را
 نوزاد دارد و افقوی است که ناز با طریقت و دلکی احوط تر است و اما که از آن
 دست راست را بر روی دست در حد کعبه یا نشسته یا که از آن که دست بر شکم یا
 که از آن کف بر کف پس افقوی جابر است و هم چنین فاسه نموده ناز اگر دست را
 بر روی دست که از دست و با ناز بر افقوی همچنان که از آن دست راست بر چپ است
 و مفه است همچنان عکس آن جابر افقوی و اگر ضرورت باشد مثل ناز با طریقت جابر است
 و ناز را با طریقت کند و ضرورتی که علم بفریب باشد بلکه منظره آن کافیه و همین
 که منظره بفریب است واجب میشود لکن اگر با ناز که ناز با طریقت و اگر

احتمال

احتمال صغیری بفریب است باشد جابر نیست و ناز با طریقت و اگر نوزاد کند
 از ناز با ناز و در جای غلوی کردن ضرورت است این بکفر با ناز و طرف نرود
 و اجابت که دست را بر روی دست است که دست را بر ناز کند در چپ ناز است
 از مضطربان ناز و بقیه که دانسته است تمام بر ناز خواه به پشت بقید برسد یا جانب
 راست یا چپ باشد بگذارد و اگر چه که مشرق یا مغرب نرسد و با ناز مخوف
 شدن از ناز ناز را با طریقت کند اگر ناز و اجابت باشد اما ناز منتهی در آن خلاق
 و افقوی است که با طریقت و بقیه است که ناز و اگر در ناز را از ناز بگذارد و آنکه اگر
 کعبه ای نرسد که تواند پشت سر خود را به چپ و کعبه ای که پشت بقید رود که اینها
 در صورت ناز خلاف است افقوی است که با طریقت و اما جابر است و اگر ناز
 و فرق است میان آنکه زویشی یا مشرق یا مغرب برسد یا نه اگر بر روی ناز کف
 نمکند بخوبی که کعبه ای که ناز کرد به پشت ناز با طریقت و اگر ناز بچشم نوزاد و اما
 مکروه است که ناز آن و حیوان از ناز نوزاد ناز را با طریقت **مستقیم** قهقهه
مستقیم حوزن و ناز میدان است عمد اگر بفریب ناز برسد و اگر ناز برسد بخوبی که
 دلالت نمکند بر اینکه روز ناز کند و اینها با طریقت و با طریقت و اگر
 سهواً یا است اگر بفریب ناز نوزاد و اما اگر ناز برسد پس اگر ناز است که کعبه ناز

نمیکند پس غرض از این طریقت و اگر صورت نماز را محو کرده غرض از این طریقت و اگر هر
 چه بگوید در این زمانها مانده و فرود آن غرض از نماز و اگر آنکه بگوید غرض از نماز و اگر اینست
 حوزون آب نماز و اگر اراده روزه است باشد در آن روز نشسته باشد و خوف
 آن باشد که بجز طلوع کند و آب در پیش رود و اینست و لازم نیست باشد از
 منافات نماز و نماز و خوف و آب بلکه اگر اراده روزه است باشد با خوف
 صبح نیز است باشد با خوف طلوع صبح نیز است باشد با آب در
 پیش و اگر اینست نیز جایز نیست بنا بر اقرب و آیا شرط است که آب حوزون ببرد
 لغیر کثیر مرسته یا اینکه این لغیر کثیر در این نماز غرض از نماز و اگر اول است و بعضی
 از فقه را ملحق بگویند که آن اقرب است و لکن خلاف است و اگر است
 نماز کردن در حالی که بول و غایط آید یا خواب یا بیا و غالب شود تا بفرمان آید
 رفع آنرا لکن باعث بطلان نماز نمیشود و اگر در آن ایامی که در آن ایامها غلبه شود
 واجب است مگر کردن نماز را تمام کند مگر خوف غریز است که باشد یا بجا جز نکند پس
 جایز نیست قطع اگر خوف بیرون رفتن وقت در در صحت کسالت و خواب است
 بودن نماز کردن باعث بطلان نمیشود و اما مکرر است مگر اینکه باعث برترکی بیرون
 باشد علی بن ابی طالب و نماز در چاک سنگ اول ترک است و مکرر است نماز

بجای که هر سه خود در میان سه خود صبح کرده است و اگر نماز و نماز
 نماز نماز و اگر در این نماز و غرض از نماز و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 یعنی باشد نماز و اگر بعد از این نماز و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 جامه بپوشد و در زمان آن غرض از نماز و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
 و نماز را تمام کند بشرط اینکه مانع را بپذیرد رسیدن حوزون نماز و اگر اینست
 که آیا لازم نیست غرض از نماز و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 دیگر بپذیرد از موضوع شود و اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 باشد و غرض از نماز و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 از سلام بپذیرد و آب حوزون بپذیرد و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 احوط است و غرض از نماز و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 بدون عذر صحت نماز و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 شود بجز بپذیرد و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 نماز لازم نیست قطع لازم نیست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست
 بقطع نماز باشد جایز نیست بلکه همیشه و اما اگر اینست و اگر اینست و اگر اینست

جواز قطع کجبه حفظ آن کجبه است حضور اگر ال مؤمنی باشد و کجبه حفظ نفس
 محرم نیز جایز نیست و کجبه حفظ او از فرزندان نیز جایز نیست و جایز نیست قطع
 نماز کجبه لکن داشتن فرضی دارد که میرسد از ادخل کند اگر بر نفس او متفرک شود و
 با عدم فرج جایز نیست بنا بر ظاهر و کجبه رفع حدشیک لکن داشتن آن موجب ضرر باشد
 هر جا بیک قطع کردن نماز خوف فرضی داشته باشد بیک قطع جایز نیست و اگر فرضی لازم
 نیاید بجز وقت بقطع نیست جواز نمیشود کجبه رفع فرضی از مؤمنی عادل قطع جایز است
 و اگر امری معروف و نهی از مکرر موقوف بقطع نماز باشد قطع نماز جایز نیست بلکه
 واجب است و اگر در جاهای بلکان عصبی کجبه فراموشی شروع نماز کرد در بین نماز باشد
 آید و واجب است قطع بنا بر ظاهر و اگر واجب شود قطع نماز در جاییکه قطع نکنند نماز نشی
 صحیح است بنا بر اقوی و در جاییکه میخواهد نماز را قطع کند سلام گفتن واجب نیست
 بنا بر اجماع و اگر چه بفرمان واجب میباشد و دانسته اند **هشتم** در نماز آیات است
 در آن دو مقام است **مقام اول** در سبب است بدانکه نماز آیات واجب
 میشود کجبه **اول** در گفتن آفتاب و ماه است خواه تمام آنها بگردد و خواه
 بجز آنها و اگر گفتن آنها کجبه میرسد سن ساره باشد نماز واجب نیست بنا بر
 اقوی لکن احوط است که بجهت خوف نشود که حکم آن خواهد آمد اگر ساره بگردد

و اگر بجهت خوف نشود نماز واجب نیست و اگر نه واجب نیست و ثابت میشود که گفتن
 آفتاب و ماه برین دو علم بسیار است و ثبوت آن بجهت دو ادله اول
 از قوه نیست و بجهت کمال شیع طنی ثابت نمیشود لکن احوط است و اگر دو دلیل
 از اجماع بگویم با جماعتی از فقهاء این خود هر که در فلان وقت آفتاب غم بگردد
 عمل بقول این واجب نیست و قضا واجب نمیشود و اگر چه آفتاب مشعشع و زیر آبی
 رود و یا غروب کند نماز واجب نمیشود معلوم شود که منجلی نشده و اگر در وقت
 نماز در نیمه آفتاب بگردد اگر یکی از آنها و نقش کش باشد باید آنرا مقدم داشت
 و اگر مرد و نقش کش باشد بوی مقدم میرسد و در اینجا قضای مکینه تا مکون
 اگر آن هر دو نماز آیات کرده بود تا وقت مرد و نقش کش بلکه اگر بمردی
 گفته بود باید قضا کند نماز اگر چه آن هر کرده باشد و اگر وقت مرد و دست
 دانسته باشد هر کدام را که خواهد میخواند که لکن احوط نفییم نماز بر این است
 زلزله است بخوبی که در عرف کجبه زلزله است پس بجهت مرکب کردن ربنی نماز واجب
 نیست نماز زلزله صادق نباشد مگر آنکه خوف هر مرد و پس بجهت خوف واجب میشود وقت
 آن حدت عمت و شرط نیست طول کشیدن آن بعد از نماز کجبه نماز خوف و خوف
 که بعد از نمازی که بفرمان واجب بجهت طول کشیدن نماز بر او نیست و ادا آن قضا

اگر چه بگویند طول بکشد و احوط عدم حرکت و نماز را در وقت که ممکن نیست
 ادا وقف نمیکند و اقوی اینست که خوف رتبت و نماز آن جایز نیست **چهارم** خوفهای
 آسمانی رتبت شرعی و عظیم سببه و زرد و سنج اگر باعث خوف شود بدون خوف
 واجب نیست نماز بجا براقوی و با خوف نماز واجب است اگر چه بسیار و سنج و زرد و
 بانه و مشرط است و تاریکی و معتد عظیم و سحر و زردی شدید و آتش از آسمان
 ظاهر شدن اگر باعث خوف شوند اینست و باطله هر امری که از آسمان یا زمین حادث
 شود و باعث خوف گردد و نماز واجب می شود و با براقوی و آفات و آتشی که از
 آیت مرتبه است مشرب را عظیم موجب نماز نیست اگر چه به خوف عادت باشد و امور که
 باعث خوف می شود باید بخوبی باشد که خوف مرتبه است مردم حاضر شوند پس در این
 صورت هر چه که واجب می شود و معنی بر کسی که ترسیده باشد و اگر خوف بر بعضی مستویا
 شود بر همه یکسان نماز واجب نیست مگر آنکه خوف بر او غالب باشد و مراد از خوف
 بیشتر مردم آنست که بخوبی باشد که اگر مردم مطلع میشوند بیشتر مردم برترسیدند
 و یا به علم حاضر شود بخوف معظم مردم و مظنه کافین و توفیق کردن با یک خوف
 بر اکثر غالب باشد و خود رتبت و نماز بجهت خوف در زرد و درنده واجب می شود
 و در باد و اگر خوف فایده عارت و غرق شدن گشتی و نوحان باشد نماز واجب

می شود

می شود و بگویند خوف نزول عذاب و غضب آسمانی بانه تا نماز واجب شود و نماز خوف
 نیز قنصل مادام است و فوری نیست و رتبت ادا و وقف در نماز رتبت که
 جمیع آفتاب و فسی ماه بگرد و نماز ممکنه قضا واجب است خواه عمه رنگی گاه
 باشد یا بجهت و اموشی یا بجهت مقلع شدن بان و بشهادت دونه دل ثابت
 می شود و بکی و نه بشهرت که علم از آن بهم رسد و اگر بفرماید و مطلع شود
 عاقبت بگذرد و قضا می نیست و اگر عالم شود بان و بجهت و اموشی با عذاب
 یا بعد از آنکه قضا لازم است و اگر آتی از آفات واقع شود و مطلع شود و
 نماز ممکنه رقط می شود و اگر چه فرموده شده باشد و اگر قلع نماز را توی سقوط
 و احوط عدم سقوط است **مفهوم دوم** در بیان کیفیت نماز آیت است **بر آنکه**
 آن دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجده و همیشه در هر رکوع
 دو سجده آن واجب است اگر وظایف و غیر آنهاست و در هر رکعتی قرائت و همیشه
 و نشسته و سجد می نیز در آن است مشرب نمازهای دیگر و صورت آن سجده یک
 یا انگشت است اینست که نیت کرده بکنیم را میگوید و حمد و سوره میخواند و
 بر کوع می رود و همچنین تا پنج رکوع بعد بر آورد پس سجده می رود و بر میخیزد و
 مشرب رکعت اول بجا می آورد پس سجده و نشسته و سلام بجا می آورد و تسبیح

قضا کی آوردن آن وجوبی که نیست قضا را برادوست فورا خلاصه عظیم است و در
 مسئله پیشین قول آن قوی عدم فوریت پس میتوان آنرا بنا بر سه از دو مطلق
 خواه آن نماز فوت شده و یک نماز باشد یا بسته خواه در همان روز قضا شده باشد یا نه
 خواه سهوا و بدون تقصیر قضا شده باشد یا با تقصیر مگر احوط اینست که نماز
 قضا را فورا یکی آورد آنرا مقدم بر نماز حاضر را دانسته و اگر دو کس مقدم داشتن
 نماز را بر قضا و آنرا در اول وقت یکی آوردن نیز جایز نیست بنا بر اقرب و بر فرضیه
 که حکم بر فوریت قضا بر حکم بر وجوب اشتغال بآن و عدم لزوم قضا بر غیر ضرورت
 از خواب و خوراک و نحو آن نمیشود و مضاف به این حد فایز نمیشود و اگر در وقت
 مغول نماز که در حال فراموش کردن قضا در پس نماز باشد پیش آن بنا بر محتمل
 میتوان عدول نماید بر قضا بلکه اول عدول است لکن واجب نیست و بنا بر فوریت
 واجب پیش و جواز عدول بنا بر محتمل و وجوب آن بنا بر غیر در وقتی است که لازم
 نیست است باین زیادتی که کسی را مثل آنکه نماز صبح فراموشی کرده باشد و بعد از رکوع
 بسم نماز ظهر یا پیش آن پس در آنجا عدول نمیتواند که واجب تقدیم قضا با
 وجوب آن در وقت است که وقت او انقضای شود و الا او را مقدم میدارد و وجوب
 و یا برادرش کی وقت او در وقت پیش که بعد از اقل واجب نماز اول

یکی آورد

یکی آورد و آنکه تقدیر یکی آوردن آن بیشتر احوط و وظیفه مستحب و سوری طوری مستحب
 اگر نماز باشد و وقت آن پیش از آنکه نماز او را یکی آورد و اقرب در نظر
 اینست و یا اذان و اقامه نیز مراعات میشود و یا نه اقرب مراعات نیست و ظن یکی
 وقت یکا نیست بجز سرجمع در نماز او اگر نماز او اگر در یکسان شک وقت پس
 معلوم است که خطاب نماز صبح است و اگر نماز قضا را در وقت محض نماز او را
 یکی آورد سهوا یا بجهت غلطی بوقت قضا قوی شد نیست که آیا مراد قضا بیک محل
 خلاف است و جواب فوریت آن مختص بنماز بود است یا بنا بر نماز کوف و خوف
 و ایات نیز پیش از قضا را تا غیر نباید انداخت بنا بر قول بغیر نه نماز قضا
 و بر نماز مقدم باید و است بطریق بنا بر این قول و بطریق استجاب بنا بر محتمل
 در آن انگشت است و لکن اصرار و دیکر منقول باشد اقرب است و هم چنین قضا
 یا ادای بخیر و توبه جمیع شوند قضا را مقدم دارد بنا بر لزوم تقدیم و اگر نماز قضا
 بخیر و توبه بر خود لازم نمیشد باینکه نماز قضا خود را پیش از آن واجب نیست تقدیم
 آن اگر چه در قضا خود را بخیر و توبه نماز خود را در آنکه اگر غلط بود است تمام عملی
 بهم رساند واجب است که نماز قضا یکی آورد و نماز حاضر را نیز نیست بلکه هر واجب که
 و سعی داشته باشد مطابق میشود در وقت ظنی بوفات بنا بر این اگر قضا را پس

بزم نشیمن پشته فخر صبر یعنی هر دو منظره دانسته باشد که عمرش وفا میکند اگر تا فر
 آن خست پس تا فرج نیز نیست بگوید در امور که شرح گذشت فخر خواب و فخر اک
 و کسب و کسب آن گفت با قدر آنچه رفیع صورت می شود باید مدام که موجب سه و جوج
 شود و لکن در آن حال که نکرده اند تا فرج نماز قضا از او لازم نیست بنا بر فخر و نماز
 قضا را در همه اوقات میتوان یکی آورد و حق در اوقاتیکه نماز در آنها مکره است و اگر اشی
 در آن نیست و هیچ وقت نماز قضا از غیر که بر او نماز قضا است اگر چه بر عادت است و چنانچه
 بغیر از اشی نیست که کرده اند و اگر مردی را که گفته نماز واجب را بدون عذر خواه بود
 باشد خواه عذر آن از نماز باشد که قضا دارد واجب است بر او آنست که قضا
 کند آنرا بعد از آنکه او را که چه در غیر میگوید در آن مرضی مرده ترک کرده باشد بنا بر
 احوط و اگر بدون عذر در مرضی فوت ترک کرده باشد نیز احوط است قضا و لکن اقوی
 عدم وجوب قضا است و اگر کسی ببرد و بر ذمه او نماز قضا و همیشه چنانچه
 آنرا استیجاب نماید اگر چه بگوید باشد و اگر وقتیکه استیجاب نماز از برای
 او از حالتی بر روی واجب است استیجاب را اگر او را نباشد **فخر** در حکم خللی است
 که در نماز واقع می شود در میان حکم نیک و سهو است **بنا** خللی که در نماز بهر سه
 باز در عمد است یا از سهو یا از غفلت است اما عمد پس بر آنکه کسی عمده اعتدال

نایب

نایب بواسطی از واجبات نماز نمازش باطل است خواه آن واجب جز نماز باشد
 یا نشه ط آن یا از کیفیت نماز مثلاً مقدم بودن رکوع بر سجود و سکون آن و هم
 چنین باطل می شود و بجز نماز در آن چنانچه واجب است ترک آن مثلاً نیت و قرائت
 نیت در آنچه مذکور است میان نمازهای واجب و سنتی ادائی یا قضا یا جاهل
 یا نقص عکس ترک کسی است که عمد آید و ترک کند در موقت غفلت است و کسی
 که حکم را مبد است و فراموشی که عکس در این حکم جاہر است و جاہر حکم جاہر
 و احوط است بعد از آنکه اگر از در جهل ترک نماید نمازش صحیح است و ترک
 مستحب نماز را و اگر مستحبی را بر خود ترک کند واجب کند ترک نماز
 صحیح است و لکن حسیط را ترک کند و نمازی که باطل است تمام کردنش
 واجب نیست **اما** سهو پس بدانکه اگر سهو از کسی را ترک کند از محض آن نکرده باشد
 باید عود نماید و آنرا با مالعه نشی یا آورد و نمازش صحیح است و مراد از
 باقی بودن محرم است که داخل در رکعت دیگر نشه باشد و اگر داخل در رکعت
 نشه باشد نمازش باطل است اما اگر داخل در واجب دیگر نشه باشد ضرر
 ندارد پس اگر سجده را ترک کرده باشد نماز را در سجده را ترک کرده باشد
 مالمیکه بر رکوع نرفته بر میگرد و دو سجده را کرده بر خود است و در مرتبه محمد و سوره

میوانه نمازش صبح است و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان نماز در رکعتی و نماز
در رکعت اول و غیر آن و قول بفرق ضعیف است و اگر اطفال برکنی که دو یا سه رکعت
تا داخل رکعت دیگر نمازش با طریقت خوان نماز فریضه باشد یا نافه خواه در رکعت
اول باشد یا در رکعت آخر و اما اگر در رکعت آخر باشد یا در رکعت اول
در رکعت دیگر میخواند اما اگر در رکعت دوم باشد اگر تکبیر نماز نماز در رکعتی مثل
نماز صبح و سفر و غیره و آیات اگر تکبیر در رکعتی که بنا بر آن میخواند
مکمل باشد لازم است که در رکعتی که بنا بر آن میخواند که یا پنج رکوع کرده
پیش از رکوع و دانسته که اگر پنج رکوع کرده یک رکعت کرده و اگر شش رکوع کرده در
رکعت دوم پیش از این صورت نمازش با طریقت و تکبیر در رکعت نماز مغرب
و جنت بطلان است و فرقی نیست در این که غنای که در تکبیر یا در تکبیر یا در تکبیر
تکبیر که یا در رکعت کرده باشد یا این که تکبیر که یا در تکبیر که یا در تکبیر
و هم چنین است حکم در سوره سابقه و اگر نماز چهار رکعتی باشد پس اگر تکبیر در یک
و اگر که نمازش با طریقت و اگر در این بین نه است یا نه و در این مواضعی که
حکم بفرقی نیست میان آنکه در ضیق وقت باشد بخوبی که اگر نماز از سر
بردارد در وقت تمام نکند یا در وقت وقت باشد و کسی که تکبیر

نماز چند رکعت که یا دو یا سه یا چهار نمازش با طریقت و اگر تکبیر میان
۱۱ و ۱۲ بعد از آنکه سجده بین پنج نماز که آنچه کرده بود که یا سه یا چهار یا شش
این که بنا بر آن میخواند بر فرض آنکه یک رکعت دیگر را بی مزاد و نماز را تمام نکند
و بعد از آنکه یک رکعت حسنا را بی مزاد و این که در رکعت نشسته بنا بر ظاهر
و احوط حسنا را یک رکعت است و اگر در تکبیر هر شکلی که غنای برود و زیاده که در مثل
دو دست یا دو و چهار یا دو دست و چهار در وقت صبح است که بعد از آنکه سجده
باشد و اگر قبل از آنکه سجده بین باشد نماز با طریقت و اگر سجده بین اقرب
است که بعد از آنکه سجده دوم باشد و اگر قبل از سجده و بعد از رکوع نشسته
کند یا در حد فنی هم نشسته که این قیام رکعت دوم است یا سیم نمازش با طریقت
و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان نماز ادا یا وقف صحن نماز است یا روا که نشسته
میان سه و چهار ظاهر است که بنا بر چهار رکعت و نماز را تمام نکند و در رکعت
نشسته یا یک رکعت است یا بعد از سلام بی مزاد و در رکعت نشسته در وقت که احوط
باشد و اگر در حد فنی هم نشسته که یا این قیام یک رکعت سیم است یا چهارم پس
این تکبیر برکت برود و سه مرتبه پس آن رکعت را تمام میکند و رکعت چهارم
نیز بی مزاد و پس آنچه گفتیم نسبت یک تکبیر میان دو دست کرده یا سه

مراد و بنا بر اقوی اگر نشکند در میان دو چهار رکعت بعد از اتم سجده بنی بنا را
 بر چهار رکعت کند و نشسته و سلام را یکی مراد و اگر پیش از نشسته نشکند و سلام
 تنها را یکی مراد و اگر بعد از نشسته نشکند و باطلجه نماز را تمام میکند و دو رکعت
 استیسه یکی مراد و اگر پیش از نشسته است سجده سهوی و هر بیت لکن اولیت
 و اگر در میان دو سجده چهار رکعت کند بعد از اتم سجده بنی بنا را بر چهار رکعت کند و بعد
 از اتمام نماز دو رکعت استیسه و دو رکعت نشسته یکی مراد و بنا بر ظاهر و اقوی است
 که دو رکعت استیسه را واجب است مقدم دارد و در جواز یک رکعت استیسه بعضی
 دو رکعت نشسته خلاف است و احوط منع است بلکه در میت که منع اقوی است **و اگر**
 نشکند میان چهار و پنج آنرا چند صورت است **اول** آنکه بعد از اتم سجده بنی نشسته
 کند در اینست و واجب است که بنا را بر چهار رکعت کند و سلام دهد و دو سجده سهو
 بجا آورد و نماز منتهی در طاعت و فرقی نیست که آن نشسته از نشسته باشد
 یا بعد از آن **دویم** آنکه قبل از رکوع نشسته و آن نشسته میکند و در این میان
 سه و چهار رکعت باید بنا را بر چهار رکعت کند و اتمام را بخزند و نشسته و نماز را
 تمام کرده و دو رکعت نشسته یا یک رکعت استیسه یکی آورد و این نشسته یا مستحبی می شود
 که نشکند که آیا این قیام بجز رکعت چهارم است یا پنجم یا ششم یا هفتم یا رکعت

سابقین سیم بوده یا چهارم و فرقی نیست که یک بعد از فرائض است یا غیر از آن و چنانچه
 سجده سهو را در اینجا واجب میدانند و آن احوط است **سیم** آنکه اگر بعد از
 رکوع باشد و قبل از سجده در اینجا نیز در صورتی نماز است و مستحب است که اگر تکبیر است
 و احتیاط را اگر نشکند تمام کردن و اعاده آن لکن صحت نماز عاقل از قوه نیست
 و سجده سهو را در اینجا واجب است بنا بر احوط و اقوی و فرقی نیست که استیسه باشد یا نزد
 آمده باشد و هنوز سجده در سجده است **چهارم** آنکه اگر در رکوع واقع شود یعنی
 نماز که رکوع چهارم است یا پنج مثلاً در حال تکبیر است احوط است که نماز را تمام کند
 یا یک رکعت استیسه یا دو رکعت نشسته بجا آورد و نماز را اعاده نماید و احتیاط را
 البته ترک نشکند **پنجم** آنکه اگر در آشنای یکی از دو سجده یا در میان دو سجده واقع
 شود و در اینجا نیز صحت نماز عاقل از قوه نیست لکن احتیاط را با اعاده نماز ترک نماید
 که مثلاً در غایت تکبیر **پنجم** نشکند در میان دو و پنج در نماز چهار رکعتی پس اگر
 قبل از اتم سجده بنی است نماز باطل است و اگر بعد از آن است اقرب صحت نماز است و
 بنا را بر اقرب باید گذاشت **و اگر** میان سه و پنج اگر بعد از اتم سجده بنی است نماز
 صحیح است یا بر اقرب و بنا بر سه میکند و نماز را تمام میکند و سجده سهو بخزند
 میکند یا بر احوط و احوط اعاده نماز است و اگر قبل از رکوع باشد این نشسته را

هم مینه در نشینه دگر بگوید و بشک مینه که و چه در مکتب گذشت و احوط است که
 چهار سجده سهو بجا آورد و سجده بجهت ریاضه قیام و دو سجده بجهت امر شکر و اگر بعد
 از رکوع و قیام سجده ای نکرده افع و افعی است که باید بنا بر اقل که از دو نماز را
 تمام کند و احوط اعاده نماز است و مراد از این که گفتیم بعد از رکوع شکر نایه
 است که بعد از آنکه رکوع باشد دیگر از تمام شکر نکند میان دست
 پنج است و قیام از آنکه سجده تین با طریقت بعد از آن بنا بر ابروی میگذارد و نماز را
 تمام میکند بنا بر افعی و احوط سجده سهو نیز نیست اگر چه حکم بوجوب آن منکر است
 و مع ذلک احوط اعاده نماز است و صورت شکر بسیار است لکن آنچه غالب است
 به اینست که آن می باشد است که مذکور شد **در آنکه نماز مستی باطلی که بجهت**
شکر واجب می شود و افعی است که معتق است در آن قرائت حمد و خواندن
سجده جایز نیست و آن نماز را باید بعد از سلام بجا آورد و در هر وقت در آن
نیت و نیت لازم نیست تعیین کردن اینکه یک رکعت است یا دو رکعت نایه
اقترب لکن احوط تعیین است و هم چنین واجب نیست تعیین آنکه استیسه است
یا نشسته لکن احوط است و هم چنین تعیین استیسا لازم نیست پس اگر عده
بجا بیاورد و نیت نکرده که بجهت استیسا است حمد نماز را بنا بر اقرتیب
 لکن تعیین

مختص ... به اعظم ...

تعیین احوط است و تعیین اینکه استیسا بجهت نماز است یا نه هم نیست و نیت
 ادا در جائیکه فرض ادا باشد و قضا در جائیکه فرض قضا باشد ضرورت نیست
 لکن احوط است و اما نیت قریبه در وجوبش لکن لا نیت دو واجب است در نماز
 استیسا بجهت نماز و احوط دو واجب است در آن آنچه واجب بود در نماز استیسا بجهت
 و استیسا بجهت بود بر آن و جامع و مباح بودن مطلق و لیس و مینه بودن
 و عیبر بودن لیس و از مالایا مکرر طمس بودن آن و واجب است در آن طمینه
 و نشسته و سلام هر یک در جای خود است و واجب است در آن ترک منافات
 نماز و تکبیر است در آن آنچه در نماز متباین است مگر قنوت و واجب نیست خواندن
 سوره در قرائت آن مختبر است میان چهار اوقات لکن احوط اخف است
 و آنرا بعد از سلام فوراً بجا آورد بنا بر احوط لکن عدم وجوب فوریتها
 در هر کجا قنوت است و بر فرض قنوت سه تکبیر بعد از سلام منافات ندارد
 و اگر بعد از سلام از نماز و قیام از نماز استیسا بجهت از مطلق است نماز بجا آورد
 عده اقرتیب است که بعد از نماز استیسا ط نماز را اعاده نماید اگر چه آن مبطل
 سهو البعد آمده باشد و اگر فوراً بجا بیاورد نیز احوط است که بعد از آنکه نماز استیسا
 را کرده نماز نایه و اگر نماز استیسا را فراموش کرده و آخر نماز دیگر شده

پس باید پس آنکه احوط اینست که نماز را تمام کرده نماز احتیاط را یکی آورد پس هرگاه
 نماز را اعاده نماید اجزاء فراموشی شده که بعد از نماز باید قضا که مشرب شده
 و سجده که از اجزاء نماز است پس واجب است در آن جمیع آنچه واجب بوده در نماز
 از طهارت از وضو و قنوت استغفار و سوره و غیر ذلک و اگر
 منافعی بجز آنکه بعد از تمام و قنوت از آن جزء در صحت نماز است احوط
 اینست که آن جزء را قضا کرده پس نماز را اعاده نماید اگر چه قبل از نماز و عدم
 وجوب اعاده آنست و اگر آن اجزاء بعد از نماز یا بنا بر دعای آن وقت
 بدون رود انوی اینست که نماز را بطریقت و قضا برادران است و اگر سهواً ترک کند
 تا وقت انوی متخیر است و احوط اینست که آن اجزاء را در خارج وقت یکی آورد
 لکن انوی عدم وجوب است مگر در رکعت فراموشی شده و اما اگر نماز احتیاط را
 ترک کند عده تا وقت خارج شود انوی اینست که نماز را بطریقت و اگر سهواً ترک
 کند تا وقت بگذرد در حکم به بطلان نماز آنکه است احوط اینست که احتیاط را
 در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم بوجوب قضا در کمال
 قوه است پس نماز احتیاط را تا آنکه وقت بیرون رود با وضو بطلان اصل نماز
 مطلق اگر چه نماز احتیاط را اجزای آن نماز دانیم و کسیکه نماز احتیاط را ترک کند

خارج شود

در نماز را اعاده کند این نماز بجای او مجزئ نیست بلکه باید نماز احتیاط را یکی آورد
 بنا بر حکم آنکه نماز در این نماز احتیاط با وضو و سجده اینم و همچنین
 جزئی را که فراموش کرده و باید قضا کند و اگر قضا آنرا ترک کند و نماز را اعاده نماید
 این نماز بجای او مجزئ نیست و اگر نماز احتیاط برادر واجب شود و قنوت تمام نماز را باطل کند
 نماز احتیاطی در نماز نیست بلکه باید نماز را اعاده نماید و اگر آنکه احلی میگوید که اینست
 مرتب میبود مشرب طریقت نماز در برقرار تمام ما چه کچه کثرت و مشرب آوردن
 اینست حکم به بطلان بعید است و اقرب اینست که کسیکه سهواً از کثیر الکره قطع میگوید و در
 جایگزینی غیر از سجده واجب میبود و لکن احوط اینست که سجده را ترک نماید و نماز احتیاط
 نیز از او قطع میگوید و کسیکه کثیر الکره در چربی التفات شده بکنند نه در آن چیز
 دانه در بخان چیزها بر او واجب و اگر کثیر الکره در غیر نماز مشرب و منعی بطلان یا
 بجای است مثلاً و اگر در نماز ترک کند یا حکم کثیر الکره برادر جاری میگوید و بانه در آن کثیر
 اقرب اینست که حکم کثیر الکره در او التفات بیک نمیکند و فترت نیست در اینجا
 کثیر الکره در واجبات باشد یا مستحبات و اگر کثیر الکره باشد در چربی که نثری بر آن مرتب
 نمیشود سجده سهوی و نه در آنکی و نه بطلان نمازی مثل آنکه کثیر الکره کند و تفرات
 باشد که رکوع مثل بعد از کثرت از نماز و اگر ترک کند در چربی که نثری بر آن مرتب میگوید

آب حکم کثیر است و در آن انقضاست و اقوی است که حکم کثیر است و یک
 بسیار منظم بهر سانه که در اکثر الظن کومینه اعتقاد نظیرش منبایه مثل انگه کثیر الظن
 نیست و یک کثیر است التفات میکند در هیچ نماز که چه نماز مستحب یا نماز یومیه
 باشد نماز را باید باقی اگر چه نماز استیجاب باشد و اگر کثیر است پیش از آن
 که آن فعل را که کرده بجا نیاورد و باید آنرا بجا آورد که محقق باقیست و باید که
 کثیر است و اگر برود رفت از کثیر است بودن نگوشت معتبر بر آن و اگر باز
 عود کند حکم بر عود میکند و مرجع در ذوال کثرت نیز نیست و اگر در سه نماز
 کند بفرگفته اند که از کثیر است بودن برود و این خلاف از قوه است کسی
 کثیر است و فرجه را در آن بسیار سهو نماید و اگر سهو او فرجه را ترک نماید و محرم
 محقق باشد یا باید آن جزو را بجا آورد یا نه مسند در کثیر است و احتمال
 دوم دور است که اقوی است لکن احوط است که التفات سهو نموده نماز را
 تمام کند پس اعاده نماید و این شخص اگر رکعتی را ترک کند و در رکعت دیگر شود و
 نماز دور است که اقوی است لکن احوط اعاده نماز است بعد از اتمام و اگر کثیر است
 باشد در هر چه باید بقیه کند آنرا بعد از نماز اقوی است که بقیه نماید نمود لکن
 قفا احوط است و هم چنین سجده ساقط میباشد از کثیر است سهو یا بر اقوی و بجا
 آوردن سجده

آوردن سجده دور است که احوط باشد اگر بعت زیاد و دو اس وقت نماز شود و اگر
 در مصلحت نماز کثیر است سهو باشد مثلاً که بسیار سهو نکند یا التفات از
 قیام نماید سهو بسیار اقوی است که اگر سهو آن مبطل را بجا آورد و حکم
 مبطلان نمازش میزد و اقرب است که واجب است تخلف نماز بر کسی که کثیر است
 یا کثیر است سهو که طول دادن نماز باشد و سهو نمودن عبادت و یک
 نماز است را باید انداخته نماز کند اگر در نمازش شک کند و نماز را بر وجه شریعی
 بجا نیاورد نمازش باطل است و اگر این شخص در نماز شک کند یا اینکه ترک کند و یک
 نماز ترک کند و آن عمر مبطل بنی واقع شود و اقرب است که نمازش صحیح است اگر چه بعضی
 حکم بقتل میکنند و اگر کسی شک کند در طریقه از رکعت او راجع ننهد و منظمه او نیز نه یقین
 نیست خواه در نماز دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه در دو رکعت اول
 باشد خواه نه بنا بر اقرب لکن احوط است که در دو رکعت اول از چهار رکعتی
 و در نمازهای دو رکعتی سه رکعتی بعد از اتمام نماز را اعاده نماید و فطن در اقوی
 نیز نه یقین است و بقراری علی گفتار آنکه کسی که شک کند در رفع یا در رکعت شک
 کند باید عزمی نماید و فکر کند اگر بعد از آن تر و فکر میگوید راجع نشد عمل

بانگت کار برنگش بماند در آن وقت بگم رنگ عمر میکند اقرب است
 که اگر رنگ شگفتی بگم بطلان ناز می شود و جزیرت بدون تردی عمر بختی
 رنگ کند دکن تردی کردن احوط است پس اگر تردی کرد و علم باطن بگوید او بهر سبب
 بمقتضای آن عمر میکند و اگر نشد نازش باطن می شود و میتوانه بدون تردی
 بنابر ابر بطلان ناز کند و در این صورت نیز احوط تردی کردن است و با
 وجود این احوط اعاده ناز نیست و هم چنانچه تردی در این احوط می باشد در
 کین رنگ نیز احوط است اگر رنگ کند در چندی مگر آنکه باعث ضرر و عسر شود
 و اگر فتنی در چندی داشته باشد بدون آنکه پیش از آن بگفته باشد یا بعد از آن
 که تردی احوط باشد بهر آنکه آنچه گفتیم که اگر منظر بهر سبب منظر میکند مراد
 اینست که آنچه را بان طعن دارد و چنان قرار میدهد که در دفع چنین است خواه
 باعث زیاده شود خواه باعث کمی خواه باعث فساد ناز شود خواه نهایی
 اگر در دفع باشد و منظر بکردن آن ضرر داشته باشد چنان قرار میدهد که اگر
 و اگر منظر بکردن داشته باشد اگر محض باقیست آنرا بجا آورد و اگر عذر دیکت
 باشد آنچه را بان منظر دارد و واقع قرار میدهد که اگر چه باعث فساد شود

از فصول طعن ناز منسب باطلی و سبب سهوی در کار نیست و فتنه در اعتبار بر من ناز
 و فتنه و استیجاب و عزان نیست و اما در ناز بوی می کشد افوی مستجاب رفتن است
 نیز و منسب باطلی است و منسب باطلی نیز طعن در آن معتبر است بنا بر قوی و طعن
 بمنافه ناز منسب است پس منظر بگم با آنکه فتنه باطن میکند ناز را بجا
 افوی و احوط اتمام و اعاده است و فتنه میان منظر و منظر است پس کسیکه
 نشسته ناز میکند مثلا عمر بگفته باشد بنا بر اقرب و قول که عادل و شایسته
 زمان را اعتباری نیست مگر اینکه طعن از آن بهر سبب و در عادل اگر نشسته
 دمنه معتبر است اگر چه طعن از آن حاصل شود بنا بر افوی و اگر در طعن ناز منظر
 افوی را میگیرد و اگر معنی رنگ کند پس منظر بهر سبب منظر بر طرف شود و با
 رنگ کند با عمر بطن میکند یا بیش در آن انگشت تخفیف است که عمر میکند
 بان حالتی که در آن همت و حکم رنگ را بیه عابر دارد پس اگر رنگ کند در دفع
 و محض رنگ نشسته باشد پس منظر کند برنگ پس با رنگ کند و اجماع است
 در این صورت آنقدر را بجا آورد و دوم چنین است اگر رنگ کند پس منظر بفرم
 رسد پس با رنگ کند یا به آنرا بجا آورد اگر رنگ در کت باشد اگر در

با یک نشانه بعثت و نماز می شود باشد تا زنی باشد و آلا بکم نشانی می نماید
 مگر تبدیل نمودن بطن و طعن بطن اینها همه بر فرضیت که پیش از تبدیل شدن منظره
 عمر متقی منظره باشد **اما** اگر بطن که حاضر است عمر متقی
 آن کرده عملش که نشانی و بعد از آن آن صفت بعثت دیگر تبدیل شده التفات
 باینکه عملش نشانی که نشانی که در قرائت پس منظره که که خوانده پس از خواندن
 چون بر کوع رفته منظره نشانی بک برکت التفات باین نشانی که نشانی که اگر
 شدن حالت دوم لازم دانسته باشد حکم دیگر را باید عمر متقی آن نماید
 مثلا کسی که نشانی که میان دو دست پس منظره که که دو دست و بنا بر دو گشته
 بیک برکت دیگر پس آن منظره بر طرف شده و بک برکت پس در اینجا میگوید
 بک نشانی که در چهار وجه حکم آنرا باید یکی آورد و **برای** اگر معنی نشانی که
 در رفع از افعی ساز پس اگر از عملش که نشانی که باید آنرا یکی آورد و اگر یکا نیارد
 و افعی دیگر نشانی که پس علم باین منظره حاضر شود که آنرا یکی آورده بود و اگر
 بآن نماز نمی توان نمود بنا بر احوط و اقوی و اگر نشانی که در فعلی و از محل
 آن تجویز کرده باشد التفات بآن نشانی که نشانی که پس اگر بعد از آن

که بر کوع

بر کوع رفت در قرائت با بعضی آن نشانی که معتبر نیست **و اگر** در قرائت می کند
 قبل از شروع بسوره باید آنرا بخواند و همچنین قبل از رکوع و قرائت و بر سبب
 نشانی که در رکوع بسوره از شروع بسوره اقوی اینست که نشانی معتبر نیست و نه عمل که نشانی که
 کند در جزاء از خود و سوره و حدیثی که داخل این القوله استقیم شده باشد اقرب
 که برکتش واجب نیست **و اگر** نشانی که در کوع یا فیه یا صفت می نشانی که به آن و داخل
 آن شده باشد در آن نشانی که اقرب عدم التفات است و اگر در آیه نشانی که شروع
 بآیه دیگر کرده باشد باید آنرا یکی آورد **و اگر** در سببی نشانی که و داخل و آیه نشانی که
 باشد نیز التفات می کند بلکه اگر در واجب نشانی که داخل در سببی نشانی که اقوی اینست
 که التفات می کند **و اگر** نشانی که در رکوع در حدیثی آمدن بسوره در سبب نشانی که
 داخل نشانی که اقرب اینست که معتبر نیست و همچنین در حال سایر مقامات که با
 لا صواب است مستحب نیست و بکن اگر نشانی که در رکوع کند و حال آنکه متغول تجزیه از
 رکوع باشد مثلا نشانی معتبر نیست در حال نشانی که اگر نشانی که نشانی معتبر نیست و هم
 چنین اگر در حال قیام اگر نشانی که در سجود کند خواه شروع بقرائت یا تسبیح کرده باشد
 یا نه و اما اگر در حال بر قرائت نشانی که باید آنرا یکی آورد و در جمیع این صورتها

فرقه میان نیک در یک سجده و دو سجده نیست **و اگر** نیک کند و ندانند که یک سجده
 کرده یا دو در حلال که سه سجده برداشتن پیش از قیام باید یک سجده دیگر
 بجا آورد و کسیکه نشستن نماز میکند و نیک کند در سجده باید آنرا یکی آورد و اگر
 آنکه در نماز شده باشد در رفع از رکعتی تا آنکه واجب نیست پیشه با التماس و
 نیک در نشستن را چند صورت است **اول** آنکه بعد از آنکه داخل در قیام شده باشد نیک
 نماید نیکش مغیر نیست اگر چه شروع بغزوات نکرده باشد **دیکر** آنکه نیک کند در
 حال که نشسته و بعد از شروع نکرده پس باید آنرا یکی آورد اگر چه بر سر بخوابد نشسته
 و برخواستن مشغول نشسته باشد و بعد از شروع بسلام اگر نیک کند در نشسته
 نیکش مغیر نیست اگر چه بسلام مستحب است **فصل دوم** در نماز میت **بر آنکه**
 واجب نیست نماز بر کسیکه کمتر از شش ساله است یا مسکین یا مجنون یا غایب یا
 مشغول این نماز میت اگر چه حدت اگر چه باشد مگر مستحب است و طهارت از
 جنس نیز شرط نیست بجز ظاهر مگر احوط است و حیض میت دوری میت
 از جنازه آنقدر که عرفا گویند نماز بر او نمیکند و اگر میت مرد یا
 مستحب است که امام در برابر روضه میت بایستد و اگر زن باشد در برابر سینه

بزیانند

میت بایستد **و اگر** پیش از غسل و کفش نماز کند بر میت نماز با طهر است اگر چه
 بوده باشد و فراموشی بفرس کم بکنده اند **و اگر** میت عین باشد
 و کفش نمیشد یا بشه بعد از غسل او را در قبر میکند از دور و دور نشی میباشند و
 بر او نماز میکنند و ذکرها و کتبهای نماز میت از مأموم یا قاطع میت و کسیکه
 داشت از دیگران نماز کردن بر میت و بفرس گفته اند که کسیکه نیست او
 پیشتر مقدم است بر دیگران و این قول خلاف از آنکه میت و بر سر مقدم
 بر سر و بعد بفرس بر سر مقدم دانسته اند و زوج اولیت از همه
 کس بر زن **سپس** بدانکه از نمازهای مستحب نماز زیارت پیغمبر و ائمه
 هدایت مولود است علیهم السلام بر منبر این گفته اند و عمر آن فرزند دارد
 و وقت آن بعد از دخول و سلام است و هیچگونه کوبه زیارت که در نماز
 بخواند که اگر چه سلام کرده باشد و طهر علی اینست که هر زیارت بعد از آن
 نماز است و نماز زیارت در رکعت چهارم گفته اند و اگر در بله خود زیارت کند
 بفرس گفته اند نماز پیش از زیارت میکند و بفرس بعد از آن نیز تجویز کرده اند و
 ممکن آن گفته اند مشبه شریف است و افضل آن بالای سه مبارک است

و هرگز ذکر کرده اند که بجهت زیارت امیرالمومنین صلوات الله علیه شش رکعت نماز
 ممکنه دو رکعت بجهت آنحضرت و چهار رکعت دیگر بجهت آدم و نوح **فصل**
در لزوم در میان نماز با عتق و آن سنت مؤکد است و فقیه آن باینست
 در بقع اهریت بر هر آنکه که یکگزین کند آنرا از حد الت و در است و غیبت
 او جایز نیست و بنابر ما و جز خود و با و تزویج نباید کرد و گن اینها محرم میشود
 تا کسی بمالند در ترک نکردن پس حق نیست که از عتق الت بیرون یزد و عتق
 او جایز نیست و در روز را و واجب نیست فراه ترک دائمی باشد یا غالی
 یا ایما **یا ایما** مستحب است جماعت در نماز بومی فراه ادا باشد فراه فدا
 اجاره یا غوان و نمازیک بترتیبی نیست ممکنه و نمازیک مستحب است طاعت
 ممکنه حسب استطاعت در جماعت کردن اگر کسی است انوی جوار است در
 هر دو در مستحب است و جو به نیز جایز نیست و هم در نمازیک که بی حاجت ممکنه
 بجهت اشتباه فیه و خبر است نیز در نماز آیات فراه ادا باشد با قف و هم
 چنی در نماز طواف واجب نباید انوی و هم چنی در نماز مستحب ط
 که بجهت شکر رکعت واجب باشد و لکن احوط ترک جماعت است در این

دو و جماعت در نمازهای سنتی جایز نیست و نماز استنی و عیدین در وقتیکه نیست
 چنانچه جمعی گفته اند و نمازیک عاده ممکنه بجهت ادرک جماعت و جماعت بر و نیز ممکنه
 و از غیر جمعه و عیدین اگر طهر منزه باشد بجهت آنکه جماعت حاضر میشود اگر باشد
 نه و غیر با قرب و جایز نیست آنکه ای زن مجردان اجنبی در جماعت باشد جماعت
 انقض است و صبح نیست آنکه اگر در مردان در پشت جمعی که حایر باشد میان
 او و امام بگویند مانع باشد از نشستن کردن امام در همه احوال نماز اگر چه آن حاصل
 پرده باشد و کافیه نشستن امام یا امری که پیش از وقت و مقوم باشد و جایز
 نماز که زدن در میان ستونهای و عقب است اگر صفها متصرف یکدیگر باشند
 و امام یا ماموم پیش یا پسند و اگر نایکی مانع از نشستن باشد فرزند را در دهم
 چنی دو و بنی رود و عقبه اینست آنکه جایز نیست اگر چه مانع از دیدن
 نباشد و اگر زن مجردی آنکه بجهت آنکه بجهت در عقب هر که جلوس است بجهت
 اگر چه دیواری باشد اگر اقتضای امام در کعبه و سجود او را بپایه اگر چه غرض آن
 زن مردی دیگر نباشد و جایز نیست طبعی محرم است و امام بر ماموم به
 بنیاده از یکو جب و از یکو جب کمتر فرزند را بدینا بر انوی لکن مستحب است را

رکن کند و اگر درین سه ریز پیشه طبعی امام بر ماموم ضرر نوار و احوط ترک است
 و بعد گفتند جایز نیست که در وقتی که بکذا فراط برسد و اگر ماموم عین نماز عمر ماموم
 باشد ریاده از آنچه گفتیم نماز ماموم باطل است نه امام و طبعی ماموم بر امام ضرر
 نوار و خواه درین سه ریز پیشه یا در عکس آن بنا و احوط اینست که طبعی
 بکذا فراط نرسد و جایز نیست در ماموم از امام اگر صفوف صلیب باشد و اگر
 صفوف باشند در رز صف جایز نیست و اگر صفی در باشد نماز آن صف و صفی
 بعد از آن صف باطل است و آنرا آن دور که جایز نیست چه قدر است بلکه اینست در
 اینکه کمتر باشد از قدریکه بتوان طام زد و ضرر نوار و اگر صف پیش در میان نماز
 از افشانه کردن کردن روزه یا غایت این تمام شود اقرب اینست که در دری داری
 حال ضرر نوار دلی واجب نیست که خود را بنزدیک رسانند خواه آن صف پیش مثل یکی
 خود نشینند یا برونه بنا بر این معلوم شد که نزدیکی امام تا صف پیش در اول نماز
 ضرر نیست نه در هر حالات نماز لکن در این صورت احوط تمام کردن نماز است و عاده
 است که در صف میخوانند داخل نماز شود و تکبیر گوید و قبر از صف پیش بنا بر اقرب
 لکن منتهیست که بعد از تکبیر گفتن صف پیش تکبیر گویند و **جائز** جایز است از

برای مامومی که در رکعت از امام بقیه تنقیه ترک فرائض خواه در نماز خفیه باشد
 و خواه در جهدی اگر فرائض یا بعد از امام را نشنود احوط اینست که در این حال
 فرائض را ترک نکند و اینست هم چنانچه در صورتی که بشنود احوط ترک فرائض است
 و هم چنان جایز نیست از برای ماموم مذکور ترک فرائض در دو رکعت آخر از نماز عینی
 چهار رکعتی در رکعت سیم از سه رکعتی و خواندن تسبیح بجای فرائض پس ترک فرائض
 از برای ماموم غیر مستحب و جایز نیست از نماز بومی و جمعه و عید و آیات و
 استسقا خواه نماز ادایه یا قضا خواه در اول رکعت رسیده باشد یا نزدیکی
 اینها همه در صورتیست که امام امامی باشد که صبیح باشد الله اب و اول
 فرائض ساقط نشود و از ماموم دو جهت مناعت امام در انقضای آن منتهیست
 آن تعویق مقدمه قدریکه باشد از پیش فرود آمدن بکعبه سجود و مناعت بعد از تکبیر
 الاحرام نیز واجب است و اما مناعت بعد در اقوال نشسته ذکر در رکوع و سجود اقرب است
 و حرجیست اگر چه احوط است و اگر ماموم پیش از او از افشانه ای از امام در فضا آید
 مناعتی نداشته و اگر عقب باشد مناعت کرده و اگر باو باشد یا مناعت بعمل
 آمده باشد یا نه خلاص است از فحش مناعت که بعد از آن لکن احوط اینست که قدری

بعد از امام پیشه و غرض نیست که خبر کند که امام آنقدر تمام نکند پس آن شروع کند
 اما بکبره الاوامر القوی نیست که باید بعد از تمام کردن امام بگوید و چون متابعت
 در احوال را واجب دانستیم اگر امام در وقت بیغیران دعائے بخواند مأموم میتواند
 بخواند بخواند و در رکوع و سجود مثل اگر دیگری بخواند و مأموم میتواند بخواند بخواند
 و در آنکه واجب نیست بابت ایما باید علم بهرسانه که امام سابق است باطن نیز که
 در آن انگشت و جایز بودن اعتماد بطن نیز در نیست و جایز نیست بابت مأموم
 پیش از امام یک صبح است افتد اما و اگر پیش بیدار نشی صورت خواهد بود
 باشد یا از راه فراموشی یا از روی جهل خواهد بود اول مقدم باشد یا در اثنا و آخر
 مقدم شود و ظاهر اینست که مادی میتواند ایستاد و لکن احوط نیست که پس تر
 بوده باشد اگر چه قبلی باشد و در پیش بودن و مادی بودن رجوع بطن
 میشود و بفرع است بر بپاشنه پای امام و مأموم کرده اند پس مادی باشد
 گفته اند فرزند دارد اگر چه پای مأموم بزرگ تر باشد و بای جهل بگشتنش
 پیشتر باشد و بطن هر نیست که عین بر بپاشنه مادی بگشتنش هر دو پیش
 پس اگر بگشتنش مأموم پیشتر باشد صبح نیست اگر چه پیشتر باشد

عقیده

عقیده باشد و احوط نیست که هیچ فرقه از بن مأموم در صبح صیام نیست
بر آنکه در جماعت نیست افتد اگر در شرط است و بعضی است در میان صف
 جماعت صریح شود و در کفایت نمیتواند نمود و فرقه بین نماز جمع و خوان نیست
 و احوط نیست که نیست افتد اگر در بعد از نیست امام باشد و شرط است در نیست
 افتد البقی امام خواهد بقین بسم شود یا بقیه و اگر افتد انابه بامام مادی
 چنان دانند که زیادت بعد معلوم شد که عمر و بعد و هر انگشت هر دو عادل بوده اند
 در نزد او پس در صورت غایتش حدیث و لکن انوی محکم است و احوط اعاده بقیه است
 و اگر در بین نماز خط بطن معلوم شود احوط تمام دعا دعوت اگر چه ظاهر شدن بعد از
 تکبیر پناه صد باشد و شرط نیست در جماعت نیست کردن امام امامت را پس اگر
 کسی نماز کند و دیگری با افتد انابه یا اینکه ادملح نیست افتد ای صبح است بلکه اگر
 قصد انفراد کرده باشد امام نیز جماعت صبح است و اگر امام منع کند افتد
 کردن با در او با افتد اگر چه نیز صبح است و لکن امام در این صورتها مستحق
 ثواب جماعت نیست و بگفته اند که در جماعت که جماعت واجب است مثل
 نماز جمع باید امام نیست امامت کند و مادی چنان اگر منفرد نماز کرده و بعد مأموم

آنکه فحش است که ده تا نواب جماعت دریا به بوج کفنه اند در اینجی نیز امام
 باید میت امامت کنند و اگر در نفر مرد میت امامت کنند نماز مرد و میت
 و اگر مرد میت ماموم بودن کشته و افتاده کشته بیکه بکر و باین جهت رنگ
 فراوان نماید و بعد معلوم شود این امر اگر چه بکسر دادن هر یک باشد نماز
 هر دو باطلست **واما** اگر مرد و قزاق خوانده اند اگر چه مامومیه باشند
 و میت باشند نماز مرد و میت بنا بر ظاهر و شرط این در صحت افتاده موافق بودن نماز
 امام و ماموم در کیفیت و صورت پس نماز بر میت را بایات مثل اینست افتاده اگر دو
 و موافق بودن در رکعات شرط نیست موافق بودن در جهود و افتات و ادا
 وقف پس ادا را بقضا میتوان افتاده اند اگر چه نماز استیجاب باشد و هم چنین
 بعکس و باینجه هر یک از یومیه را بنظر منع کرده اند و آن صیغست و افتاده ای یومیه
 بجهت جبریت بنا بر اصرار و کوفی را بخلاف بنظر لغو و عکس افتاده اجابت
 و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد و میت است که بطرف است امام باشند و همیشه
 و اگر نیز باشد میت است که در عقب است اگر عیان نباشند و میت است امام
 در وسط صاف باشد متعده و نوزده یا میت است که بر نوزده در عقب امام باشد اقرب

عدم استیجاب است بیکه جز از آن نیز نکند در دو اگر مردی نمازی از نمازهای بوقت را
 به شهادت کند و میت است او را اعاده آتیم بجماعت خواجه امام بیکه خواه ماموم
 از آن فحش اعاده کرده باشند یا نه و اما زن اقرب عدم استیجاب است و میت از
 برای او اگر ظهر و عصر را نماند که دو قنوت اعاده کنند بیکه فعلیت بوقت احوط
 اعاده هر دو است و اگر نماند هر دو را بیکه احوط است و اگر ظهر را کرده
 نه عصر که جماعت بهر سبب اعاده ظهر با یک میت و اگر نماز را بیکه کرده باشد
 احوط عدم اعاده بیکه نیست لکن جز از آن اقوی است خواه جماعت و نیم مرتب
 بر ادل باشد بیکه یا نه و اعاده بیکه میت است نه زیاده و اگر دو نفر نماز کنند
 و ادا بیکه دیگری نباشد که نماز واجب است بیکه یا نه نمیتوانند اعاده نمود
 بنا بر اقوی و در این نماز که اعاده میکند میت مستحب یا بیکه که نه واجب
 و مستحب است که صف اول را بجا جان فقر مخصوصه مینه و در نماز جفا
 بوقت فسخ کرده اند که آن مقوقه است و پس نماز را بر فقر میکنند
 و در صوبه دهم چنین اگر ماموم از قزاق فرار کند و پیش از امام در
 جایگاه قزاق است از برادران و جانیان و مستحب است که تسبیح بگوید اگر چه در

نماز حبه بر پیشه اگر جمع میان نسج و کوشی دادن قرائت کرد و پندارد
 ماموم به تنهایی در خارج صوفی مکده است اگر صفت است و آینه باشد
 و عوام نیست بنا بر اقوی و اگر مانعی باشد که است نیست **واما** زن بر تنهایی
 او به تنهایی مکده نیست اگر زن باشد و نباشد **بر آنکه** در امام جماعت حبه جز
 شرط است **اول** عقل پس امامت دیوانه صبیح نیست و اگر کلامی دیوانه باشد و کلامی
 عاقل در عقل امامت صبیح است مگر مکده است افتد با و و صغیه و کم
 عقل را بجز منع کرده اند افتد با و **دویم** ایمان است و مراد آن اینست که
 اثناعشری باشد پس امامت کفار و منافقین صبیح نیست و منقذه با سلام
 کافیه نیست و مجرد نماز بدون اهل رتبه دین اسلام ثابت نبود و اگر مسلمانی
 کفر در ارتدادش نکند افتد با و صبیح است و اگر کسی را امور میباید است
 و افتد با و اگر دلی معلوم شود که کافر بود یا مومنی نبوده خود بآینه اعاد
 نماز ماموم غرض نیست بنا بر ظاهر **سیم** عدالت است پس اگر افتد آنکه تکلیف
 او را مانع میباید از عدالت باشد نشد نمازش باطل است اگر چه معلوم شود
 که عادل بوده و فرقی میان نماز میت و غیر آن نیست و اگر امام بطله میرسد
 در آینه باشد

داشتند پیشه و کسی لغبی او بر خورده باشد بکشتن افتد نمیتواند بخورد و اگر کسی
 عادل میباید است و آینه کرد و بجه معلوم شد که فاسق بود اعاده نماز خود نیست
 بنا بر ظاهر و اگر در بین نفقش بر زن نماز با اقوی اینست که نمازش صبیح است مگر با
 نیست فر و آنجا که بگوید و الا نمازش باطل است **چهارم** طهارت موندن است پس افتد
 بولد از آنجا که نیست اگر چه ثبوت طهارت دو عادل باشد و با که نیست افتد
 بولد شبهه و کسی که بر او معلوم نباشد و کسی که مردم در باره او خوف میزنند
 و مگر مکده است امامت **پنجم** مرد بودن است اگر موم مرد باشد پس امامت
 زن و فتنی بجنبه مرد جایز نیست و زن را جایز نیست افتد با و اگر چه اجنبی باشد
 و اگر اهل در آن نیست اگر چه در خلوت باشد **ششم** اجنبیت است که باطن معیوب
 نباشد بخونیکه متواند قرائت است یا با و در بجنبه کسی که باطن صبیح است
 و متواند است یا آورد و باطلی هر که عاقل نیست از قرائت بجه شرع نمیتواند
 است آنکه بکسی که عاقل است از آن خواه بجنبه این باشد که حرف را نتواند از
 مجرای ادالته با او بپایانند یا را نتواند ادایه و اما امامت بجنبه مثل
 خودی میتواند نماید اگر موم غلط یکی باشد و با غلط موم پیشه باشد و هر
 عاقل باشد از افتد کردن بکسی که صبیح است افتد ای هر یک با و اگر

غلط امام نیست بینه اقرب است که افتد با وجایز نیست و اگر امام عاقل باشد
 از بعضی امور که قرائت نیست مشورت مفضل است آنکه بعد از آنرا که گفته افتد
 با وجایز نیست و لکن امامت نمیتواند نماید بجهت یک قرائت را در دست میدهد جایز
 نیست یکسکه اقل و در بعضی آن خلاف است بجهت کفایت اتمی که است که قرائت
 همه را بیک گونه اند یا بیک قرائت را بیک گونه اند و بجهت کفایت است که همه با سوره
 با بعضی آنها را اگر چه فواید باشد بی با صفتی است بیک گونه است و اتمی و یکسکه
 را باقی معصوم است و یکسکه لح می کند و قرائت را غلط میخواند اگر چه جز
 باشد از تخمین قرائت و توانسته افتد بیکسکه قرائت را باقی
 عیب است با سایر شرایع امامت در وجوب افتد ای ای که باقی شکی نیست
 اذنب عدم وجوب است و لکن احوط است وجایز نیست افتد کردن یکسکه
 و انتش صحت است بیکسکه لح می کند و غلط میخواند با بر اطرز خواه خوان
 آنرا اصلاح کند یا نه خواه آن غلط بخیر معنی دهد یا نه و یکسکه لح می کند و
 میتواند آنرا اصلاح کند و نمکند نماز را با طریقت و نماز یکسکه افتد با و
 کرده نیز با طریقت اگر چه ترک قرائت کرده و اگر قرائت را ترک نکنند در
 آن اشک نیست احوط امام نماز واحد است **است** امامت اگر عاموم

البته

البته نماز کند پس نماز یکسکه است یا نماز کند پس نماز یکسکه است یا نماز کند غی
 تواند افتد نمود و یکسکه عاقل است از قیام و نشسته نماز یکسکه افتد ای او شل
 خود را عاقل است و لکن یکسکه خواسته نماز یکسکه عاقل است و یکسکه به پیش
 خواسته یکسکه به پشت خواسته افتد نمیتواند و پیش خواسته و پیش خود
 افتد نمیتواند و نشسته و خواسته یا نشسته افتد نمیتواند نمود و افتد ای خواسته
 به پشت عاقل است و یکسکه نمیتواند است یا در آن یکسکه نماز کند یکسکه است یا یکسکه نماز
 کند نمیتواند افتد نمود و با بر احوط و با عاقل است افتد و اگر امام عاموم
 مختلف باشد و در میان فقه مشرب یکسکه کی سوره واجب است و یکسکه و یکسکه
 نماز را با وجایز است نماز را دانند و یکی عام تحقیق است که این را چند صورت است
 یکی آنکه اختلاف در نماز است که باطلی نماز را در پس در جواز است آنکه با
 نیست **و** یکی آنکه اختلاف است در جواز است که متعلق نماز است لکن امام نماز را با وجایز
 میکند که در پیش عاموم صحت است مشرب امام نماز را در جواز است نماز را صحت
 میدهد اما در آن نماز یکسکه پس افتد کردن آنکه جایز نیست نماز را با وجایز
 نماز را یکی آنکه امام نماز را در جواز است و امام عاموم واجب است و آنرا بقصد فرجه
 بخواهند پس افتد نماز را در جواز است بلکه اگر بقصد مستحب نماز را نیز افتد ای صحت است با بر

اقرب و مجتنب است اگر امام داند چیزی را موم **دیکر** اختلاف خبر است
 که مربوط به خبر است و امام چه خبر را در نماز یا غیره است آن جایز می باشد و اگر
 یکی آورد و دیگری ماموم نماز باطل می باشد لکن می باشد که امام آنرا یکی بنا کرده
 یا یکی نخواهد آورد و در این حد نیز اقرب صحت است **صورت دیکر** اگر ماموم
 اعتقاد امام را می بیند آن در آن چنانکه نماز باطل می باشد و در اینجا نیز افتد آنچه
 خبر اقرب **صورت دیکر** اگر امام نماز را بنحی کی آورد که در پیش ماموم کتب
 اتفاق و ابطال است مثل آنکه چون امام واجب می باشد از نماز مقرر یا بپوشد آنرا که
 می کند و ماموم آنرا واجب می باشد و ترک آنرا باعث طهارت می باشد نه پس
 در اینجا افتد جایز نیست خبر اقرب و مجتنب صحیح نیست افتد انجاری
 که در نزد آن باطل است اگر چه در نزد ماموم صحیح باشد و اگر اختلاف بین در موضع
 حکم باشد مثل آنکه امام آب را آب مطلق داند و وضو بآن بزد و نزد ماموم
 آن آب می باشد یا نه و وضو بآن حتی در حدیثی می باشد و نیز باطل می باشد
 پس در اینجا نیز اقرب است که افتد اصح نیست و جایز نیست افتد اگر در یک
 مسافت یک مسافت اگر چه در نماز باشد که باید قضا باشد و عکس نیز
 جایز نیست و لکن افتد ای ماموم و عکس آن در نماز می باشد و رکعتی کرده است

و در غیر آن اگر کسی است که خطا کرده است و در آنجا ای که افتد باید مکرر و اینیم
 امامت نیز دانستیم که مکرر است که امام ماموم را می بیند که افتد می کند
 و عده امامت می کند و آنرا که این نیست و اگر امامت نباشد اگر چه بآن
 ماموم مامومی باشد که نفر کشند و در صورتی که افتد اگر چه است ثواب جماعت
 بر طرف می شود و افتد ای ماموم و مکرر نیست و بر ماموم می باشد که
 در جای دیگر نماز نشاء می باشد باید سلام بگوید و نماز دیگر را بعد از رکعت دیگر افتد
 می تواند نمود و مکرر باید نماز تمام کند یا مجتنب می باشد و افتد تمام مکرر نیست
 و افتد ای ماموم عکس آن اگر چه است اولیت و اگر چه مختص نماز بود می باشد یا
 اتوی و جایز نیست امامت کسی که نیم کرده بجهت کسی که وضو خسته و افتد او را این ل فرزند
 نماز نشاء و اتوی مکرر مکرر است و اگر چه در وقت و افتد اگر در هر دو هم چنین است
 مکرر امامت کسی که نیم کرده بجهت کسی که غسل کرده و افتد ای ماموم غسل نیز مکرر است و
 کسی که غسل کرده و افتد ای ماموم غسل نیز مکرر است و کسی که نیم کرده بجهت خود نشاء
 می تواند که کسی وضو خسته نیز می تواند کرد و اگر ماموم بداند که امام بطلان است
 جایز نیست و افتد اگر چه امام خود را با طهارت داند و اگر افتد آنکه کسی
 و بعد از نماز معلوم شود که امام طهارت نه است اطل و شهرت است که اعاده واجب

نیت و اگر از شافی نماز معلوم نشود اگر جماعت مستحب است مثل نماز یومیه واجب
 بر مأموم که نماز از سر کرده و اگر بر مأموم معلوم شود که نماز امام باطل بوده بکینه
 امری دیگر از طهارت است نیت که تاریخی مستحب است بلکه اگر معلوم شود بعد از آنکه
 شرط از شرط اول در امام بوده ظاهر است که اعاده ضرورت و اگر مأموم شروع
 بنافذ کند پس باید بکینه ای و میسر است حرام گویند مستحب است در اقطع نافذ و تلقی
 شدن با امام اگر تمام کردن نافذ خوف فوت جماعت و کینه باشد و فرقی میان
 نافذ یومی و غیر آن نیست و اگر یکی نیت که جماعت را در همه نماز بعضی آن
 در رکعت میکند احوط عدم قطع است و اگر مأموم در نماز فرقی باشد که امام تکبیر
 گوید و خوف دارد که هیچگاه در رکعت نکند اگر نماز تمام کند پس اگر ممکن است
 عدول نافذ یعنی که در رکعت اول یا دوم است و عدول کردن لازم ندارد
 در رکعت اول یا دوم پس عدول نافذ جایز نیست بلکه مستحب است بلکه
 اگر عدم عدول در رکعت دوم بعد از رکعت یکم نیز جایز نیست بنا بر ظاهر و
 قطع فرقی بکینه اگر جماعت جایز نیست و اگر مأموم داخل رکعت بیستم شده باشد
 عدول جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ نماز جماعت نیست و جایز
 نیست پس که در بکینه قطع نماز باین نحو که عدول نکند بنا بر ظاهر و قطع کند

افرن بلال

افرن بلال این مسأله است حتی بنا بر قول بکینه قطع نافذ و اگر مأموم بکینه
 یا بیشتر بکینه بعد از آنکه امام نماز خود را تمام کرده باید مأموم نماز را بکینه
 و واجب نیست بر مأموم قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند پس اگر در رکعت
 دوم آتش آید نیت قرائت بر او نیست و آنچه را امام قرائت میکند اگر اول
 یا دوم است باید قرائت کند و اگر امام او را هدایت کند به بکینه قرائت سوره که
 انکف میکند و اگر بعضی سوره را نتواند بخواند تمام آنرا طاهر است که همه آنها را
 و آن بعضی سوره واجب نیست و اگر نتواند همه را بخواند یا باید همه را تمام بخواند و اگر چه
 رکوع را در رکعت یا در این انگشت بود کفایت که احوط است که اگر دانست نمیتواند
 همه را تمام بخواند داخل در نماز نشود و اگر در وقت رکوع و اگر قنبر از آن داخل شود
 احوط است که هر چه را میتواند بخواند پس رکوع را در رکعت کرده بعد از تمام نماز
 اعاده نماید و مستحب است دو پیش بکوبد و مأموم اگر بکینه یا بیشتر بکینه از
 امام داخل نماز شده اقرار است که با قرائت قرائت میکند حتی در نماز
 جمعه **و اما** اگر در رکعت آخر امام رسیده در آن رکعت دیگر که از امام
 جدا شده احوط است که اخفات میکند در اخفات و هر یک در جمعه
 و مأموم اگر از امام عقب باشد در هر رکعت یا بیشتر در هر نماز که از امام جدا میشود

در کفنی آفر خود بخیز جان همه تسبیح اربع و پنجمی در عزاک صورت نیز مخیر بود
 و اگر در رکعت باز یا در تضرع پیش در رکعت دوم بخیزد باید خود را نشسته
 بخواند و اگر بعد از نشسته باشد باید متبعت امام کند اقرب اینست که باید نشسته
 تخفیف بخواند و صلوات نیز جز نشسته در رکعت جایز نیست و اگر نشسته خواندن با
 قوت متبعت در احوط نیست که نیست فراداکتند و اگر چه تواند بخواند
 و متبعت کند و نماز را تمام و اعاده نماید آن هم حیاطی دیگر است و اگر متبعت
 بناید که و بعد از نشسته تخفیف نشسته فرورست و اگر امام نشسته بخواند در جائیکه
 بر امام نشسته ایستاقوی اینست که مستحبست که مأموم نیز متابعت امام کند در
 خواندن آن و بفرض تسبیح کردن و حمد کردن و لازم میباشد و اقرب اینست که
 واجبست بر مأموم که در نشسته بلکه بخیزد و اگر مأموم از نماز رکعتی چیزی مانده
 ماند میتواند صلیب کند امام سلام گوید پس برخیزد و نماز خود را تمام کند و در
 اینوقت چه باشد فرورست و اگر بعد از سجده نیست آنرا دکنه و برخیزد
 نیز جایز است و بدون قصد آنرا و در این جایز نیست جدا شدن و اگر در رکعت
 دوم تلقین است مستحبست که امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای خود
 نیز بخواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت بر نیست آنرا در جائیکه

مستحبست

مستحبست خواه غندی باشد و خواه نباشد در جمیع احوال نماز جایزاقوی پس در قنوت در
 قنوت واجبست قنوت و اگر بعد از آن پیش از رکوع قنوت است احوط قنوت
 قنوت است و اگر در شانی قنوت بعد از آن یا بعد از رکوع قنوت است و قنوت
 جایز است و اگر در پس قنوت قنوت است و واجبست که قنوت را در سر کرد جایزاقوی
 و بنا بر این بجز گفتار آنکه اگر امام سوره توحید و حمد را شروع کرده یا سوره دیگر که از
 نصف گذشته باشد که در این حال مأموم قنوت چون قنوت را از سر میکند باید
 همان سوره که امام بخواند بخواند مگر در وقتی که خواهد یکی از سوره مجعود و من نفیس را بخواند
 جایزست سلام دادن پیش از امام در فرورست و بدون آن **نفس** در میان
 بغیر از اتمام مساجد است **و آنکه** مستحبست بنا کردن مسجد و توالی بسیار است
 و مستحبست تعمیر آنچه از مسجد خراب باشد و مراعات صورت اول واجبست
 و غراب کردن مسجد بدون مصلی جایز نیست و غراب کردن بکعبه و صوفی را در
 جایز نیست و اقوی اینست که جایز نیست بهر ذن مسجد مگر بعد از طلع غالب پنجاه
 و جایز نیست گذردن روزنه و پنجره و در اگر معلنی در آن باشد و اگر در خانه
 خود مسجدی قرار دهد و اگر قصد وقف بودن آن کرده پس احکام مسجد بر آن جاری
 نمیشود و اگر قصد وقفیت کرده و صیغه آنرا جاری کرده احوط اینست که آنرا تغییر ندهد

وایا میتوان فرمود از مسجد را حوطی بنا کند بجنبه وضو یا چایی بکشد احوط
 اجتناب است و عدم مجواز است بلکه عدم مجواز خلل از قوه نیست و اگر خستند
 احوط اجتناب است از آب زان است که لکن اقوی عدم وجوب اجتناب است
 و وضو بجنبه رفع حدث بول و غائط در مسجد مکروه است و حرام است آنرا براه قرار
 دادن بخوبی که از صورت مسجد در ورود و خروج آنست مسجد چیزی گرفته واجب است
 آنرا بجای خود برگرداند احوط آنست که مسجد دیگر برگرداند و الا مسجد دیگر نمیتوان برگرداند
 بنا بر اقرار بنی سنی که سرایت مسجد میکنند جائز نیست داخل کردن آن در
 مسجد و اگر سرایت نمیکند اظهار اینست که جائز نیست لکن احوط اجتناب است و اگر
 از بنی سنی که سرایت میکنند اینست که علم داشته باشند که باعث تلویث مسجد
 میشود پس محصل احتیاط سرایت نمائند آن باعث حرمت نمیشود بنا بر اقرب
 لکن احوط عدم داخل کردن آن جزئی که باعث تلویث دارد و حرام است کفشی
 کردن مسجد خواه رینی و خواه دیوار آن اگر چه طرف بیرون آن باشد یا با هم آن
 و اما مثل ما و دان که از بیرون باشد و نحو آن که گشتند در اینجا مسجد میگویند
 آنرا یا نه احوط اجتناب است و اقوی عدم وجوب اجتناب است و اما آلات
 مسجد از قبیل درختی و نحو آن بفرقی مسجد که داده اند در عدم مجواز کفشی کردن و آن

احوط است

احوط است لکن اقرب اینست که ملکی نمیشود و از آنجا است در مسجد اگر باعث کفشی شدن
 مسجد شود حرام است و الا جائز است و اگر واجب شود دخول مسجد واجب شود و زان
 بنی سنی که معتقدی میباشند مسجد و بنا بر فقه که حرام است داخل کردن بنی سنی
 مسجد مسلم اگر دخول در مسجد واجب باشد و اگر کفشی شود مسجد عدم وجوب تطهیر
 آن حال از قوه نیست و لکن احوط وجوب است چنانچه مجوز علی حکم کرده اند
 و بنا بر قول ابو حنیفه و سبب مکلفین واجب است و این واجب از واجبات فوریست
 بنا بر احوط و اقرب واجب نیست و بنا بر فقه که ترک آن در متغیر نیاز است
 در صحت نماز کسی در وقت حلاوت است اقرب نیست و ترک اجتناب است
 که دو هر عبارتی که منافات با فقه تطهیر دارد و متغیر نیست و اگر نتوانه تطهیر کند
 یا در آن عرض مسجدی که کعبه است متحرک آن متوان شدن و وجوب تطهیر
 شرط نمیشود و اگر از آنجا است از مسجد و آلات آن موقوفه است بر خواب کردن
 و تلف خونی از آلات آن باشد سقوط از آنجا است به اقرب است لکن دور نیست
 حکم بخیر از کندن سکی یا آجری یا چوبی یا گوا آن از اموریکه مکمل آن
 مسجد عریض نمیشود و همچنین بر کسب آن قبلی از دیوار آن و اگر
 جائز خشکی در مسجد یافتند که مسجد را کفشی کرده باشد اقوی عدم وجوب

افراج است و احوط و حرج است و جمع کردن آن که واجب است از آنکه نجاست از
فرائض و فرائض معتدله و بفرائض قرآن که مختص با آنهاست از غیر حلیه نیز مطلق
کرده اند و آن را احوط است و جمع کردن آن که جائز نیست کفار را که داخل
مسجد شوند و اگر شده اند واجب است بر آن که ایشان و غیر ایشان
و کسی که پیشی گرفت در ممکن از مسجد نشست و اما کسی که خود را اولین
از دیگران و میرسد کسی را بر آن که در آن امکان اگر چه نه نشی بطلان آنجا
است و اگر چه طول آن بخلاف است باشد بنا بر اقرب خواه نشستن او بکینه نماز
با عیادت دیگر باشد یا بکینه امر مباحی مثل خواب کردن بنا بر اقرب بلکه اگر
بکینه امر حرامی باشد اولویت او باشد یا اقرب باشد و مثله شرف نیز
مطلق مسجد نیست در این حکم و در نه بین نشستن و خوابیدن و اینها
و اگر برود و نیت بر کشتن نه باشد و در حلق نیز باقی نباشد حقیقت باطل
بنود بلکه اگر حلق نیز باقی باشد حقیقت باطل می شود و مثله شرف نیز حقیقت
و نیت بر کشتن اگر حلق با نیت حقیقت با نیت اگر نه طول نکشند بگویند
تغیر و توقف بعد از آنکه حقیقت باطل است و اگر طول کشد زمان و لکن بطلان
وقف بعد از آنکه شبانه صبح برود و شبانه برود و در آن

الکثره
اعظم

الکثره است و حقیقت باطل است و باید گفت که در بنا بر اتوی و مثله نیز در این حکم مطلق
مسجد نیست و اگر نیت بر کشتن حقیقت با نیت پس اگر چه در زمان
نکته و ضوابطی دیگر رفت و طول نکشند که بر کشتن حقیقت با نیت و اگر
بدون خود رفت رفته حقیقت باطل است و اما در حرجی جمع کردن آن که
جری از سبب است که پیشی باشد و اگر بقاء حق کسی او را بدون
کشته معصیت است بلکه تارشی در آن ممکن باطل است و اگر برود و معلوم باشد
که یا با بر رفتن حقیقت باطل است یا نه احوط است که حقیقت باطل است و اگر حلق
با نیت با نیت با نیت رفتن با نیت که حق باطل نیست و الا حکم بطلان حق
باید نیست و اگر حق با نیت لکن می باشد که صاحب حق را نیت که در جای
او بر حرج و نیت است پس اگر چه در حرج نیست لکن حق اول باطل نیست و
جائز است مسلح کردن بر سقوط حق اول بنا بر اقرب و اگر در نیت گیرند ملک نه
از مسجد وارد شوند اگر جمع ممکن است نه ملک با نیت و الا قریب میزنند و با سم
هر یک که آمد او اولیت و مثله مبارکه نیز حقیقت با نیت در میان
ناز من فرست بر آنکه ساقط می شود و در سفر و رکعت اعزاز نمازهای چهار رکعتی
و غیر از آن و در روز ماه رمضان و شش طاعت در سفری که با نیت قمر می شود

مسافت معینی و آنکه اینست در اینکه اگر جهت فرسخ باشد مسافت و جهت
 قدر در ناز و روز و هر فرسخ سه میل است و در تقسیم میل هفتاد و یک
 در نظر غیر تقسبات که چهار هزار و زراع باشد پس مسافت شده چهل و چهار
 میر است خواه در دریا باشد و خواه در صحرا اگر چه آنرا بقدر یک است یا کمتر طی
 نماید و بسته ای سیر و لغت نه آخری رات بلکه بنابر اقرب یکی حساب را
 رکت نماید و ثابت می شود مسافت را بحکم و شریع و شهرت که با این منظره شود بنابر
 اقوی و شهادت عادل و آباء باید مستند شهادت و رای علم ایشان به بود
 و اعتبار بر آنکه یا اینکه از هر راهی که علم به رسیده اند شهادت ایشان
 مقبول است بکفایت آنکه اگر شهادت علمی را قبول کنیم مصلحت شهادت ایشان
 در این نیز مقبول است و آنرا در آن گفتار است و شهادت یکو دل ثابت نمیشود
 اگر چه منظره قوی حاضر شود و شهادت زمان نیز ثابت نمیشود و هر منظره نیز غایب
 نمیتوان نمود اگر چه قریب بحکم باشد و اگر در پیش حاکم کسی ثابت شود
 و حکم کند بآن حکم از نافذ است و هر مکلفی را در این اعتقاد شهادت علیه ای
 جایز است و ضرورتی که در نزد حاکم کسی اقامه شهادت نمایند و اگر کسی کند
 در مسافت قدر و ممکن نیست و اگر کسی بگوید که با این ثابت می شود مسافت باید

نقد

نازرا

نازرا تمام کند و اگر ممکن باشد و اگر نبود در صورت شک اقرب بنشیند
 و اجرب بنشیند و نازرا باید تمام کند تا مسافت ثابت شود و اگر این
 حال فقر است نازرا بنشیند اگر چه معلوم شود که بقدر مرفعت بقدر شرط است
 در فقر اینکه مسافت مقصود باشد یک فقره پس اگر کمتر از مسافت را بقدر نماید
 پس باز کمتر از آن را اگر چه با هم بقدر مسافت باشد باید تمام نماید و چون کسی که
 سرگردان و جبران است و مقصد معینی که بقدر مسافت باشد و نظر نه شده باشد
 باید تمام کند و هم چنین اگر سوار بر کشتی یا حیوان باشد و بخوابد و او را بقدر مسافت
 برسد یا در پی کم است یا اگر بنشیند میگرد و در ضمن مسافت باشد که در کمتر از مسافت باشد و
 بر حوزد و اگر مسافت بقدر مسافت باشد برسد و در وقت آنرا کرده باید فقر نماید و آباء
 در شدن فقر مسافت باید علم بر سهیدن مرفعت باشد با بطل عادی بقطع
 مسافت نیز فقر حاضر نمیشود بلکه بگویند نیز نمیشود و باید فقر و فقر را با استقلال
 باشد بلکه طبع نیز فقر حاضر نمیشود پس کسی که طبعیت دیگری نمیکند مثل
 بنده یا غلامی که با قاشق نمیکند یا در سینه که بر فافت و دستش یا پیرای که پایش
 بغیر میکند یا اسبی که او را اسیر کرده باشد یا کسی را که از در غلیم گرفته اند
 و بغیر پیرایه مجموع فقر میکند اگر فقر کرده اند مسافر اگر چه با طبع باشد و باید بداند

که آنکه منبوع ایشان از خرم بغداد و اولاد فقی نیستند در فکر کردن و اگر
ایشان قصد کنند باشند که هر وقت بتوانند برگردند فقه نفرموده اند
بلی بوقت گفته اند که اگر این فقه را دارد و علامات و امارات برگشتن و
آنان آن است فقه نگرداند و نماز را تمام کنند میکنند پس احتیاج عشق و طلاق
مثلا فرزند دارد اگر هنوز از آن انزلی نباشد و با جلد انگشتانیت در اینجا
هرگاه فقه مسفت که دند نماز را فقه میکنند و مجرد تابع بودن مانع از فقه
بنت و اگر فقه مسفت نه کنند باشند تمام میکنند و اگر مسفتی را فقه کرد
و چنان مسبت است که بقدر مسافت بنت بر معلوم شود که بقدر مسافت بود
باید فقه نماید غیر اتوی و اما نماز که پیش از آن تمام کرده اعاده فرود نیست
و شرط است در قوت تابع بودن استمرار فقه تا بجهت مسفت پس اگر فقه کرد
و قبل از رسیدن بمسافت از فقه برگردید یا میزد و دست باید نماز را تمام کند
و اگر بعد از رسیدن بجهت مسفت از فقه خود برگردد دفعه میکنند و شرط است
در نماز که فقه باید کرد مباح بودن نفوذی سفر حرام نباشد پس اگر اهت با شکیب
یا وجوب آن فرزند ندارد و در سفر معصیت باید تمام کرد و کسیکه تابع طاعتی
باشد نفوذی حرام است اما اگر نیت است او بجهت در یافتن یا بجهت عمل

حلالی یا بجهت اگرگاه باشد باید فقه کنند و همچنین اگر نیت است در عظیم بجهت خوف
و نیت باشد باید فقه نمایند و کسیکه خود قصد رفتن در نزد سلطان کنند
بجهت امر مباحی یا اینکه سلطان او را طلبد یا بجهت نیت بجائی برود و بجهت رفتن
او بر وجه مباح باشد در رفتن او نماز را فقه میکنند و کسیکه بجهت کردن نماز میکنند
و مقصودش طهور و لعب و خوش گذراندن باشد باید تمام کنند نماز را و در زهر را بگوید
اگر چه بعد از آن روز باشد بنا بر اقرب و فقه بجهت فوت نمودن طاعتی است
در آن فقه میکنند و بنده که از افاقیشی که نیت و زن باشند باید تمام کنند
و تمام میکنند کسیکه برنگردد و صراحتی راه آن خوف است و نیت خوف مال
یا جان باشد اگر فرزند آنال مباح باشد و فرزند بنت در فرزند نفس بر این که
منطقه فرزند بجهت ظهور در ذی یا کفو آن باشد یا بجهت میرساند به و اگر نیت در
فرزند است باشد نفوذی مباح است بنا بر اقرب لکن جمیع احوط و کسیکه از
طبیعی رفتن فرزند کنند یا اینکه متولست ادا حق او نماید نفوذی مسبت است
و باید تمام کنند نماز را و نماز برای خوش گذراندن و تنزه را بجهت معصیت است
و ظاهر است که معصیت نیست لکن احوط جمع میان فقه و تمام است و اگر نفوذی

دانسته باشد سرنگ و جمعی از احرام دانسته اند و گفته اند نماز را باید
 تمام کند و این قول صحت و اقرب است که نماز را قصر میکنند مگر آن
 مواضع که شناسانده اند لکن احوط جمع است بی آنکه آن سفر نکرده و از آن
 واجب را ممکن است حکم بوجوب تمام یا بجمله اگر نفس غیر معصیت است که باید
 تمام کند و اگر غایت و مقصود از آن سفر معصیت باشد نیز باید تمام کند
 خواه آن معصیت مستفیض در دفعه باشد یا با امر مباحی با هم دفعه شده باشد
 و ظاهر اینست که این دفعه حاصل می شود و حصول باطن بآن مقصود و باطل
 و اصل مساوی نیز حاصل می شود و اگر علم بعدم حصول دانسته باشد آن قصد متحقق
 نباشد و باطن بعدم حصول دفعه نشاید اقرب باشد و شرط نیست در سفر که قصر کند
 بلکه هیچ معصیت و مانع نکند پس اگر در پی راه اتفاق معصیتی کرد یا نشد
 بنمود که نماز را تمام کند و بدانکه مسافر بعضی بدون آمدن از خانه نباید قصر نماید
 بلکه شرط است که بجز ترخیص برسد بنا بر ظاهر و اشکال نیست در اینجا بقدر دور
 نشود از بله که دیوارهای آن چنان گردد و قصد ای اذان نیز ترسد باید قصر نماید
 و اگر دیوارها نایاب باشد و قصد ای اذان نیز ترسد باید تمام کند و عتباری

بنا بر ما

بنا بر ما و قلعه و قنات و غایتها و غرض از آنست که بجمله است رکعت دوم نیز
 نیست بلکه همان معتبر است که گفتیم و معتبر در چنان شدن دیوارها چنان شدن صورت
 آنهاست نه مشبه و بسیار است بنا بر اقرب و فتره میان دیوارهای خانه و محوره
 نیست و در رسیدن اذان معتبر نیست تمیز دادن بقول آن و معتبر اذان معتدل
 می باشد و همچنین در دیدن دیوارها معتبر نیستی است که معتدل است و اگر از
 اذان نشیند که باشد یا کور باشد نفعی بر میانید و بجز تفریح کرده اند و اینکه جانی
 که دیوار ندارد باید دفعه بر دیوار کرد و مراد از غنی شدن دیوار غنی جیم
 دیوارهای است نه دیوارهای خانه اش و همچنین در اذان و بلدی که در جانی بسیار
 بلندی واقع شده یا در مکان بسیار استی باید آنرا فرض در مکان مساوی
 معتدل نمود و بدانکه بعد از اجتماع شرائط فقر واجبست فقره اینکه از باب
 رفعت است پس اگر نماز را تمام کند نمازش باطل و باید اعاده یا قضا نماید خواه بداند
 که این باعث بطلان نماز می شود یا نه و هم چنین در روز دزد ماه مبارک رمضان
 اگر بکشد باطل و فاشی واجبست و بدانکه اگر مسافر قصد کند اقامه ده روز در
 جایی واجبست او را تمام کردن نماز و با قضا که کمتر از ده روز تمام نمیتوان کرد

اگر چه زیاده از پنج روز باشد بنا بر ظاهر در وقت نیت میانه آنکه اقامه در شهری
 یا دهی یا صحرائی واقع شود و در وقت نیت میان روزه و نماز نیت واجب
 که در روز نظام باشد و آیا لازم بودن غرضی که نیت است یا این معنی که مجزی باشد
 که در عرف کوبیده ده روز است حقیقت پس اگر کسی نیت با نیت است
 کم باشد فرزندان و یا اینکه باید هیچ از آن کم باشد اول اقوی است لکن
 احتیاط اول است و آیا شرط است که ده روز از طلوع صبح تا مغرب در که
 گفته یا اینکه اگر در نفق بگذرد و در آنجا بعد از نصف روز یا در نیم روز
 رود و طاعت اقباب نیت پس اگر کسی از روز اول بوده از روز آخر منافی
 و شرط نیست که در شب تمام بوده روز تمام فقه دانسته باشد که به ای شب
 روز یا در نیم روز رود و فرزندان و در وقت اقامه و متحقق بود و فقه
 اقامه بعلم یا طلع یا بطلان یا فقه و اگر علم است یا نه و فقه دانسته باشد یا
 نه در آنجا یا بعلم بر نفس یا طلع یا بطلان فقه حاضر نبود و بلکه با نیت فقه
 حاضر نبود و اگر فقه کند سفر شرع را و فقه دانسته باشد که در این آن ده روز
 باشد پس در محرم اقامه نماز تمام کند و بعد از سر روز تمام میکند و هر چه

در اینجا

در اینجا است اگر چه یکبار باشد و در روز سی ام نیت است معنی نیت که اگر در غیر
 روز اول ماه وارد شده پس روز سی ام را نیز فطر میکند و همچنین اگر در روز
 اول وارد شود و ماه سر روز تمام باشد و اگر در روز اول ماه وارد شود و ماه سی کم
 باشد در روز سی کم که روز اول ماه دیگر باشد خلاف و اگر نیت است لکن
 قول بود پس فقر قوت دارد و لکن احتیاط را بجمع کردن میان فقر و اتمام
 از دست نه بد و اگر جویم بنامند دانسته باشد نیز فطر میکند در نماز و روزه و نیت
 که در فقر فطر است نیز ترک میکند و بعد از سر روز تمام میکند نماز و روزه را
 بیکر و اگر نیت اقامه کرده و فقه دانسته باشد باید نماز را فطر نماید مگر آنکه گنای
 تمام کرده باشد پس باید که در آن طاعت تمام میکند و اگر نیت اقامه کرده
 و نماز تمام بر او واجب است و لکن تمام نکرد عمد یا سهوا و وقت خارج شد اقوی
 اینست که او نیز باید تمام کند نمازهای بعد را لکن احتیاط را بجمع یا یکجا بد
 فقه از دست نه بد که شود در غایت نیت است و اگر تمام کردن نماز بجهت عذری
 باشد که اصل نماز را فقط نماز قصر حقیقی و دیوانگی نمازهای بعد را باید فطر نماید
 و اگر آنکه در فقر ساقط بود بعد از نیت اقامه بجا آورد و لکن نماز واجب را

تمام نموده این باعث تمام کردن نمازهای بعد از برکنش از قعد میشود و شرط
 نیت در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامه اینکه بانه سفر بقدر رفت
 شریع باشد و شرط است در نفر که نفر قطع نشود و برسدن وطنی که بالفعل
 وطن است و پیش از این کسی که در آن وطن نموده پس اگر در پیش سفر داخل
 نشود در چنین وطنی واجب است بر او تمام کردن نماز و گرفتن روزه اگر چه قصد
 اقامه نداشته باشد و اگر است ای سفر قصد دارد کند و چون مترادف است
 باشد پس غیر از رسیدن بان منزل اگر بقدر رفت شریعت باشد تمام کند
 و همچنین بعد از آن اگر چه این مسافت با هم بقدر رفت شریعت **قصه حج**
 در میان روزه و اطعام است و در آن چند فقره **فصل اول** بدانکه از جمله
 واجبات و فرایض اگر چه روزه است و از فرایض غلبه می باشد که بای اسلام و بای
 بر است و ستون اسلام می باشد چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که فرمودند بنی الاسلام علی خمسة اشیا و علی العلق و الکرم و الحج و القوم
 و الولایة یعنی اسلام را بنا که است بر پنج چیز که آن نماز و روزه و حج و روزه است
 و ولایت ما اهل بیت است و الحق واجب که بای مسرعه بوده باشد و ستون اسلام

فصل

همیشه سرگشته در آن و تفصیح آن از صاحب سیدم روانیست در
 حدیث است که آن نکرشینی بیا و باب العبادة یعنی هر چیزی را از خود شریعت
 و تقاضای پند و در مسی که از آن در داخل آن میتوانست و باب
 سببه کی صادر شده است پس کسی که خوف نبه که فدا و طایب صلوات قرب
 بر او دلکار خود است باید مداومت می روزه داشته باشد که آن راه و باب
 است نه اینکه روزه واجب یا نه فایده بایه تفصیح احکام آن است
 بخوردن دنیا نشاید که بایه زبرا که بسیاری از اشخاص را متعقی از
 روزه داشتن عاید می شود و بخیرتر که خوردن است بدن نیت چون این باشد
 شد **در آنکه** اشکال است در اینکه روزه از غیبا داشت که محتاج به نیت
 و واجب است در آن نیت قرینه و واقع ساختن آن از بر حسد پس اگر کمال
 از قعد باشد با خلا از قعد قرینه بکه روزه افسار است و فرقی نیت در این
 میان روزه واجب است و ایمانیت و موجب در واجب است و استجاب در مستجاب که در
 بخور روزه محتاج بان نباشد و نیت و لیکن احوط است و همچنین نیت ادا
 و نیت بنا بر اقرب لکن نیت آن افسر است

چنانچه بفرستد بجان کرده اند و معتد در نظر قیامت که لازم نیست در روزه ماه
 مبارک بگذراند اینک از روزه میگویم قرینه ای است که نیست و هر روزه واجب
 که مال آن معین نیست نیز از مطلق یعنی غیر معین و بیشتر روزه کفاره لازم است
 و در آن تعیین و قصد کردن روزه مخصوص و هم چنین روزه مستحب که زمان
 او معین باشد لابد است در آن تعیین یا بر اقوی و اگر معین باشد بعضی از
 علمای گفته اند که محتاج تعیین نیست مثل ماه مبارک رمضان و اگر در روزه ماه
 رمضان نیست غیر رمضان کند یا اینکه میسره اند که از رمضان است بفروروزه اش را
 فاسد میسره اند و بفروروزه از رمضان محسوب میسره اند و بفروروزه از رمضان
 که ترک کند نیت ادا و قضا در نیت و این نیکو است اما نیت یکبار اواز
 رمضان مهر است پس فروروزه ضرر ندارد و اشکال نیست در اینکه شرط است
 در نیت یکبار فروروزه باشد پس اگر نیت داشت بهر که فروروزه بگیریم اگر خدا فرود
 نیت روزه نهد در نیت مگر اینکه مرادش از این قصد ترک باشد و جایز است
 که نیت کند بجهت روزه در ماهین جز اول و آخر شب و هر چه بگوید بجهت نیت
 مقارن بودن نیت با اول جزء از روزه لازم نیست و در جواز نیت در جزء

آخر شب

آخر شب بخوبی مقارن با جزء اول روزه میسره نیست و معتد در نظر نیست
 و ظاهر نیست که قریه نیت در آنچه مذکور شد میان روزه معین مثل ماه رمضان
 و غیر معین در روزه غیر معین مترادف مطلق و قضا اما جایز است نیت روزه معین
 بیو معین در جزء اول از شب که مقارن آخر روزه سابق بوده باشد یا بعد از ترک نیت
 و اما نیت روزه در سابق پس جایز نیست بلکه اگر در آخر آن بوده باشد و نیت
 نیت در شب است و اگر در حکم صوم بلکه جایز است که نیت داشته باشد بی آنکه در آن
 بعد از نیت مترادف و آن میدان و جاع کردن بعد از نیت و بفروروزه
 افضل عاده نیت است بعد از بجا آوردن هر چه موجب نیت است و اگر در روزی که
 نیت است که یا از نیت است یا از رمضان روزه که در نیت است و بعد
 معلوم شود که از رمضان است آن روزه ادا میسر است و اگر در زمانی روز
 معلوم شود که از رمضان است جاعنی نیت بعد از نیت اول و بفروروزه
 واجب میسره اند و آن احوط است و واجب نیست در نیت تصور کردن در
 نظر آوردن هر یک از مفطرات را بجهت نیت بلکه نیت اجمالی که متعلق
 بجمع مفطرات باشد و اینه ای روزه و اینه ای غیر صحت است

که به ای وقت نیز صبح است و انتهای آن غروب است که اول وقت نماز مغرب است
و در آنچه گفته شد میگردان غروب غداست معتمد در نظر آنست که خورشید میگرد
به بر طرفین سرخس از بالای سر و بفرج بگردانید پس در آن وقت نماز است
و بفرج هر سه در ستاره اگر وقت نشسته شود واجب است که نماز باشد بودن
روزه باین طریق حاصل شود غروب که کعبه باشد تقییر علم و اگر قبل از غروب
ساعت سرخس از طرف رکعت باید که از بهر مکر آنکه افطار بجهت تیره بود پس
که بزرگ آن غروب است پس در روز را افطار رکعت باید گفت چنانچه
صورت صادق در زمان مناجات کرده اند و آیه جابر است اعتقاد باینچه اعتقاد
بآن بود در وقت نماز بآن تفصیل که گذشت در نمازینه بلکه واجب است در این
تخصیص یقین مسلم مستحکم است احوط مراعات یقین است اگر چه علم و تبحر
جابر است اگر چه شرب اما جابج جابر نیست مگر آنکه وقت و وقت جابج باشد
باشد و الا واجب است بر آن و علی بوعت وقت از برای آن که نیست نماز
اعزب و اگر ظل بقیق وقت و تسکلی آن دانسته باشد در جوار آن که است
و بفرج از علی منع کرده اند و آنرا منکر آن دانسته اند که علم بقیق وقت

داشته باشد و اگر یقین داشته باشد باینکه وقت نماز است و جابج کند در وقت
بطل است و کفار به بر اول لازم دانسته اند بفرج که در صورتی بوعت اگر
باعتلا خط وقت و مراعات آن بفرج بر او نیست و الا کفار بر اول لازم است و بکتاب
از بر روز در مقدم داشتن نماز مغرب بر افطار روز است که فرقه نیست
روزه ما مبارک و غیر آن اگر چه بکتاب است و آیه ای حکم منقص نماز مغرب است پس
نایز از نماز است و نوافل منسوب است با نماز افطار به نماز منسوب است در آن وقت
و قول است باینکه نماز افطار بر نماز که مطلوب است یا آوردن آن در وقت افطار
غدا از قوه نیست و فرقه نیست در این حکم میان کسی که بکتاب است نماز کند یا بفراد
و هم چنین فرقه نیست در این حکم میان مودبانه و آزاد و کسی که نماز را بر عت کند
یا برام و آیه در این زمان شخصی صایم نیست باید بخل شب از روزه پرورد پرورد
و مستحب است علم افطار است معتمد اجز است و اگر یکی از مفطرات غیر از الکل و شرب
قبل از نماز بفرج آیه شرب جابج با بر تاسی میفروردن اجزون و صبیح بکند و او کند
آن باز مستحب است یا فرما را از فرج خوردن یا این که یکی آوردن یکی از مفطرات
منافات دارد و باین مستحب است آنکه است احوط یا فاکر است از نماز در این

حال نیز حکم و آيا در حالت که خواه نماز و افطار در اول وقت نماز کي آورد با اينکه
 اگر وقت فقير نماز حکم نماز گذشته باشد باز مستحب است تقديم نماز در آن وقت
 احوط ثابت است **باینکه** اشتباه بود از حکم مذکور در صورت اول آنکه کسی انتظار
 کند و اگر بجهت افطار پس در این حال مستحب است تقديم نماز و فترت بین میان این
 جدا نمی مشط باشد باینکه فترت بین نیز میان آنکه آنکه مشط است فترت فترت
 باشد یا نه عیالیش باشد یا نه آزاد باشد یا نه عادل باشد یا نه اما مشط است بلوغ
 و عقرب با بر اقرب و مقتضی منبأ و فتوی علی اینست که مشط بین ایمان و اسلام
 و مشط بین آنکه آن مشط روزه در این باشد با بر اقرب و مجرب و اتم را که است
 اگر چه فوج و خور نشسته و آيا باید افطار کند یا نه قدری که ضرورت بر طرف شود
 یا نه احتیاج دوم قدرت و اگر اذن خواهد از آنکه مشط است سقوط ای حکم شایه
 اقرب باشد و در صورت انتظار مستحب است تقديم افطار روزه در این که بهیچ استجاب
 تقديم نماز بر طرف کرد و دیگر از آن دویم آنست که نفسی منازعه کند و او را و آيا
 کفایت مجرب نماز عید یا به سجودی باشد که بر آن صبر نتوان کرد در آن خلایق
 و آيا مستحب است در این حال تقديم افطار یا اینکه غایت امر بر طرف شدن استجاب

تقديم

تقديم نماز است از غیر علی مستغنا میشود و احتیاج اول **فصل دوم** در بیان
 مفطرات و فرما میکند باید از آنست که می خورد **باینکه** هر روزه دند و اجابت
 روزه خوردن و آنست که می خورد خواه از آنکه در شرب چیزی باشد که خوردن و آنست
 آن عادیت یا نه خواه بنحو متعارف بخورد و یا نه یا بطریق غیر متعارف
 مثل بلعیدن یا که خوردن در دهان یا آب شود و فرو رود و آنچه در رخ
 دندانها مانده از بقیه غذا اگر آنرا فرو برد روزه اش خاصه است خواه مرد
 او در دهان بخورد یا نه کم باشد یا بسیار خواه غمناک شود یا نه این
 یا نه و اگر که او را فرو برد باید روزه را قضا کند بیک نوعی که کرده اند بوجوب
 کفاره نیز اگر مشک کنند در این آب و یا نشی که فرو می آورند بر دهنش
 بر بقیه از غذا یا خون یا چرک دندان پسند یا نه یا در این است که
 آن آب دهی را بر دندان کند و فرو نبرد یا با جابیزت فرو بردن آن در
 آن انگشت و لکن اقرب جواز فرو بردن است اگر چه قطن یا ن داشته باشد
 لکن در اینجا احتیاطا باید روزه کرد و باطل نمیشود در روزه بفرود بردن آب
 دهی خود اگر از دهی چه آنکه خواه کم باشد یا بسیار چنانچه سبب بر طرف لپا

آب از دهن پروردن آید یا از فته ملا حظ خوردن خورشید بسیار آید فواء
 طمی نهشته باشد یا طمش بخیزد یا خورشید باشد فواء رگش متغیر باشد
 بر زردی یا نه و با مجله خوردن آب دهی عده باعث بطلان روزه نیست اگر چه
 بموقع نباشد و از بفر بر آید که اگر عده نباشد باید اعزاز نمود و آن
 صغیف است و اگر جمع کند در دهن و فرو برد ضرر ندارد و اگر زبان را پسند
 کند لذت آن و بعد از آن آب از دهن که بر آید فرو برد باعث فساد روزه
 نمیشود و اگر لکنت ریزه یا کمو آن در دهن کند و پروردن او و آن آلوده باشد
 باشد پس باز در مرتبه در دهان که از دو اگر آب دهی که از دهن پروردن آن
 و اگر صلیق شود و مستهلک بوده باشد معتد در نظر است که روزه نشستن باطل است
 و اگر آب دهی را بریزد بر جامه یا دست خود پس آنرا به طبع روزه نمی طهر است
 بلکه باطل میشود در روزه بفرو بردن آب اگر در دهن صاب شده باشد مطم و همی که
 از خیم میم گذشت اقرب است که منقصر شده است و جایز نیست فرو بردن
 اگر چه بر لب باشد و اگر آب دهی از دهن پروردن آید و یکی منقصر باشد
 بایست که در دهن است اقوی است که انقدر یک پروردن آن نمیتوان فرو برد

و اما آنچه

و اما آنچه در دهن است فرو بردنش جایز نیست اما احوط است قضی مجموع است و خوردن
 آب دهی غیر باعث افطار در روزه نمیشود اگر چه در دهن است بلکه اگر از خارج
 دهن فرو برد که این کفار و مسیح را و مجبیه است و آن احوط است
 و اما مکیدن زبان دیگری جایز نیست و در روزه نمیشود و اما مکیدن آب دهی در
 فرو بردن عده او و افطرات و مانع که از سر آید بکلی و اما مکیدن بقیه دهی
 نیامده فرو بردن آن باعث فساد روزه نمیشود و اگر چه توانسته آنرا پروردن کند
 بنا بر اقوی اما بقیه دهی که آنرا باعث فساد روزه و وجوب قضی
 و کفاره نمیشود بنا بر اقوی و احوط و اما نشستن در غلط و مانع که از دهن پروردن
 آید فرو بردنش باطل است و روزه اش فاسد است و غلط است بنا بر کسی که از آن بقیه
 دهن برسد فرو برد ضرر ندارد و اگر بقیه دهی آید و فرو برد موجب
 افطار و وقف و کفاره است بنا بر اقوی اگر عده باشد و اگر آب شکر از او
 بکوشد و جزء غذا نباشد در فساد روزه بفرو بردن آن عیب است
 اکثر است صیاط را بنایه رنگ که در یک احتیاجی از دم صیاط در غایت فیه است
 و اگر مسیح ملوچ کند و لغت در دهنش باشد باید آنرا چنانچه از او فرو برد

روزه پیش فست است و قضا و کفاره بر او واجبست چنانچه بر اقوی ذوق نمیشود
 روزه بیکسره ن خاتم و جادیدن طعم بجز طعمی و خوراک کردن آن و چشیدن
 آب گوشت و با جلد هر چه که بکلی نرسد باعث بطحال روزه نمیشود
 خواه در صورت اضطرار باشد خواه غریبان و خواه مردی باشد یا زن بلکه اکثر
 علی نیز مکروه نمیدانند لکن باینکه منیت حکم بر احوال نیست چنانچه
 و بیکسره هسته و اگر چیزی را بی یسر چشید یا خورده از آن بکلیش فرو
 رود در وجوب قضا و کفاره است بفرقی که لازم می آید آنکه اگر پیش
 این عمر کرده و از روزه فراموشی بکلیش فرو رفته و اگر بجزه فرقی صیغ
 قضا را بر او لازم نمیدانند و این احوط است و از **تجدید** مصلحت روز
 است است آن انزال منی بعد از طلب آن میسر شود خواه بجزه بزرگ کردن یا
 خود بعضی باشد یا ببارزی کردن یا غیر باشد یا بکلی نظر کردن یا بوسیدن
 یا لمس و مالیدن دست یا غیر آن باشد یا بخورد یک باشد و اگر طلب کرد منی را
 و یکی نیامد روزه او باطل نمیشود و آیا طلب آن حرام است اگر چه بکلی نرسد
 یا بجلال خود بعضی باشد یا نه بفرقی که لازم دانسته اند و در آن شک نیست

و اگر

و اگر لبس نماید زنی را و بدن یا دست خود را بمبدن او یا به دفعه منی آمدن و گشته باشد
 پس آب را بر نهد و اگر آب منی که روزه اش فاسد نمیشود خواه با جلد خود لبس کرده یا با جام
 خواه از عادتش بوده اند منی بعد از لبس یا منی و قول بعضی فاسد است و ضعیفست
 و اقوی اینست که اگر لبس نماید پس بر او یا حیوان را و انزال شود روزه اش فاسد است
 و هم چنین است حکم ملامت یا بر وجود او اگر از عادتش آمدن آب بعد از ملامت باشد
 و با جلدش باشد و اگر شستنش با آب باشد بوی که غلبه نماند و اگر شست باشد که اگر بوی
 انزال میشود و او را بوی که گفته اند که درین حدیث است و او را بوی دادند و اگر بوی که
 و آنچه گفته اند احوط است و اگر گوشت دهد بکلامی پس انزال شود او را احوط اینست که روزه
 او فاسد نمیشود و احوط فساد است و بنا بر این فرق منیت میان آنکه از مرد یا زن یا
 حلال باشد شنیدن آن یا حرام از عادت نشنوند یا بشنود انزال بشنود یا نه و اگر
 نظر کند بپوشیدن و قصد آمدن منی نه باشد یا بشنود پس انزال شود در محنت و فساد
 روزه اش خلاف است و شستن محنت است پس اگر حسی باشد یا نه که دو لکن قول
 بعد از فساد روزه مطهر در غایت قوه است و اگر صورت را بنظر در آورد و انزال شود
 بدون اینکه قصد آمدن منی را کند در فساد روزه اش خلاف است و حسنیط را

نباید ترک کرد اگر چه قول بعدم ف و م در غایت قوه است و قوه نیست مبنی زن
 و مرد و خشنی در این که استن موجب طلاق میشود **اما** بجهت آمدن ندی روزه طلال
 نبوده اگر چه بجهت رسیدن به چنانچه بگویند که اگر در روز قیام شود روزه اگر چه
 نبوده خوانده مرد باشد باز خواه پیش از ملاحظه کرده باشد یا نه و آب صحت روزه
 آن موقوف است بر آنکه غسل را فوراً بجا آورد یا نه پس تا غسل فرزند را بجا نبرد
 نظر است این است که موقوف بر فوریت غسل نیست بلکه صحت آن موقوف نیست بر غسل
 مطلق بنا بر آنکه هر چه معنی است و جایز است پس شخصی را استبراء از منی به بول کردن
 و غیر آن خواه بغلی و از آنکه با استبراء جزء از منی خارج میشود یا نه خواه استبراء قبل
 از آن باشد یا بعد از آن و همچنین جبر است استبراء در روز از اعتلامی که در شب
 واقع شده باشد و اگر از خواب بیدار شود وقتی بیرون آمدن منی مفید است
 که واجب نیست منع هم آن از بیرون آمدن خواه در پی بیرون آمدن باشد یا
 قبل از آن و مکره است مباشرت زن از بوسیدن زن و باز کردن و لمس نمودن
 ایشان لکن اقوی نیست که این در صورتیست که آنها باعث شوند که شهوت بکشد
 ایند اگر چه عموماً آن احوط است و اگر بجهت دوستی و حسن بوسیله مردی را یا پسری

در آن منعی و اگر این نیست بلکه است که مستحب میشود و اگر این اصل فلتان آمدن منی
 دانسته باشد در صحت آن شک نیست و جواز شایه اقرب باشد و انکشاف نیست در آن
 مرام است در رفع بر خدا و رسول و آئین صلوات است و سلامه علیه السلام و کعبه حرم بایه
 حرم است در روزه و آیا باعث صحت روزه میشود شرب و شرب یا نه در آن شک
 و مسلم خلاف است و قول بلف و در مکمل قوه است با اینکه احوط است پس
 است که از آن نیز واجب است خواه در امور دینی بعد باشد یا امور دنیا اما کذب
 بر برین و ادویای ایشان مبطل روزه نیست اگر چه حرام باشد و اما
 کذب بر حضرت فاطمه دلیل نیستیم بر آنکه باعث صحت روزه میشود
 اما احوط ترک آنست و مراد بکذب بر آنکه کذب بر یکی از ایشان است نه اینکه
 کذب بر مجموع فقط باعث صحت روزه گردد و اما کذب بر ملائکه و جن
 و صحابه و غیر این باعث صحت روزه نمیشود و آیا آن که بیکه با حق طلال
 میشود باید فقط باشد پس اگر حرمی دهد نسبت دهد باین که خلاف واقع باشد
 نه بلوط پس باشد به بیکت است و نخواهد باعث صحت روزه و یا اینکه مطلقاً
 باعث طلال میشود متفق است تحقیق است که منوط در طلال صدق و کذب

پس هرگاه صادق باشد که در دفع برایش گفته روزه با طهر است اگر چه بلفظ باشد و سایر
معاصی از قبیل غیبت و سخن صنی و غنی و زردی و کثافت با طهر است و روزه
نمی شود و اقرب اینست که در وقتیکه ای که بابت بطلان روزه می شود که
بر وجهی باشد پس اگر بر وجه جلال باشد همچنانکه از در نیت گفته باشد موجب
بطلان نمی شود لکن حسب طرأه بنا به ترک کرد که مستند می نگردد **و از جهته**
مبطلان روزه در محرمات در حال روزه از نماز است پنج سوره بر آب فرد
مردن بنا بر اقرب و قول کویز با کرامت صغیف است و قول بعد بطلان نیز
صغیف است و شکی نیست که از نماز حاضر می شود و لغو رفتن در آب یک دفعه بخوبی
مسح فرما از بدن بیرون باشد بلکه اگر سر را نیز بر آب کند و بدن بیرون باشد
نیز از نماز حاضر می شود بنا بر اجماع و اما اگر می ماند از امتساکش و دماغ و
دهن بر آب کند حاضر سر بر آب نهد و از نماز حاضر می شود بنا بر اقرب
و شرط است در از نماز فرد رفتن با پا شدن دفعه چنانکه عرف گویند که یک
دفعه فرو رفت پس اگر بپند بی دفعه کم کم بر آب رود و روزه باطل نمی شود و حرام
نست بنا بر اقوی لکن حسب طرأه بنا به ترک نمود و اگر جزای از سر را نیز بر آب کند

پس آنرا

پس آنرا بیرون مراد و جزو دیگر است و در آب کند بخوبی که از سر و دست و پا
آب باشد حرام نیست بنا بر اجماع و وقت در از نماز میان روزه و واجب نیست
چنانچه خط هر جا بر وقت و ای علای سر را بر است بی بخت گفته اند که در روزه مسیحیت
وقت میان آب بر سر است و در نیت و تغییر و بی بخت است و اما هر چو
که جامع در آن است شکی نیست که آب بر سر است در آن جایز نیست بنا بر اقرب اینست
که این حکم مخصوص است و جایز است آب بر سر نیت بخت غسل و طهارت و مکروه نیز
بنیاست بلکه بخت گفته اند که جایز است که باند که آب داخل کوش می شود و اگر آب بر سر
بریزد پس بکفش رود و آیا روزه اش فاسد است یا نه بفرار علی گفته اند که اگر آب را
بکفش رساند یا اینکه می است که لب آب را نیت آب بکفش می رود
قطعاً و باین حد است بر نیت از در حقیقت روزه اش فاسد است و اما فلا و اگر
باینکه از نماز را اتمام دایم از نماز نیت بخت غسل یا غسل مسیحیت یا نه بعضی
از علی فرموده اند که اگر غسل حاضر شود بشروع در فرد رفتن با طهر از رفتن
در آب غسل شایع طهر است و اگر غسل حاضر شود بیرون آمدن از آب غسل مسیحیت
و این تغییر می گویند و اگر از نماز را در روزه فاسد دایم و غسل باین که

آن غسل واجب باشد یا مستحب که غسل واجب ممکن نباشد الا به دخول در حمام بکمر
 آنگاه است بر طرف می شود یا نه من نیست که اگر وقت واجب تنگ شود و بخت تنگی
 وقت آن چیزی که شرط بآن غسل است پس اگر بخت در رفع کراهت و اگر وقت
 آن تنگ نشده باشد و داخل شدن در آن حمام لازم می آید باشد فوت مستحبی
 مشرب جز آن از وقت فقیهش شرط هر بقای کراهت و اگر مسلم فوت
 مستحبی شود پس در ترجیح نگذاشت و احتیاطاً در کراهت است اگر ثبوت
 استیجاب آن مستحب مثل ثبوت کراهت آن مکرر باشد و کاهنت در کراهت
 خوف اینکه معفو باشد و علم بآن شرط نیست بنا بر اقرب و اقرب است
 که مجرد ضعف کاهنت در ثبوت کراهت اگر چه باعث غرضی که باعث افطار
 شود نشود و شرط نیست در معفو که بخور که بعد باشد در حمام که معالی آن را
 توان کرد بلکه مجرد آن کاهنت بنا بر اقرب و در آنچه گفتیم فرق نیست
 میان زن و مرد و قنای و غیر گفته اند که اگر دخول در حمام خوف تنگی بعد
 باشد مکرر است دخول در آن و دلیل بر آن نیزه ام لکن در حکم بآن
 مغایرت نیست و آیا هر چه که موجب ضعف روزه دارد شود مثل کراهت و ترش

و کوان

فصل بیست و یکم در اعظم و غیره

و کوان مکرر است یا نه اقرب بجهت **فصل بیست و دوم** در بیان امور است که عدل بآن
 ثابت می شود **در آنکه واجب است روزه بر هر یک که عدل عام مبارک را به چینه مقرر**
 چه تنهایی و چه تعدد عدل باشد یا نه شدت راقا می کنند در نزد حکم
 شرع یا نه شدت او را قبول کنند و عدل ثلث نیز باین ثابت می شود و هم
 چنین ثابت می شود هر دو بکشد شش سر روزه از ماه سابق و شش ماه که علم
 بآن بهر سه و اما بشیاع که باعث منقضی شود در ثبوت عدل بآن خلاف است
 اقرب است که ثابت می شود اگر چه ظن غالب از آن حاضر شود و همچنین که عدل بآن
 بشیاع علمی ثابت می شود و عدل بآن دیگر نیز باین ثابت می شود و همچنین که ثابت
 هر دو بکشد شش سر روزه از ماه سابق و شش ماه که علم از آن حاضر شود و اما
 بشیاع که باعث منقضی شود در ثبوت عدل بآن خلاف است اقرب است که
 ثابت می شود اگر چه ظن غالب از آن حاضر شود و هم چنانکه عدل بآن بشیاع
 علمی ثابت می شود و اما همای دیگر نیز باین ثابت می شود و فرق نیست میان تنهایی
 از مردان یا یک یا از زنان یا از اطفال یا از مسکین یا از کفار و غیره حکم باین
 در طبعه بعد از حصول علم از عدل ثابت می شود و بعد از آنکه در ثبوت

علم بآن کند

هلال ماه رمضان در دشت عادل خلاف عظیم است اقرب و شهر نبوت است
 مطلقه از دافعه بیه یا از خارج خواه خواه مانعی شراب یا غیر آن بیه
 باشد و این در وقت است که علم بطلان ایشان یا دروغ ایشان باشد در اعتبار
 شهادت ایشان و قبول آن اشک است و عدم قبول شاید اقرب بیه و در
 حصول شک نیز در مین که حکم مثل همین صوزه باشد و شرط طاعت در
 نبوت هلال بدوش هر روز و روزه گرفتن و انظار کردن و حکم کردن حکم
 شرعی بی اگر عادل ماه به مین و در مین حکم افاده شهادت مین هر که
 ایشان را شناسد و عدالت ایشان را برانند جابر است و در اعراض قبول ایشان
 بلکه اگر در نزد حاکم افاده شهادت کنند و شهادت ایشان را قبول کنند
 بجهت عدم شن فتن ایشان جابر است کسی را که ایشان را مین سه عمر کنند
 بقول ایشان و ثابت نبوده هلال شهادت کی عادل بنا بر ظاهر و شهر بعضی
 گفته اند که هلال رمضان ثابت می شود و هلال نوال بآن ثابت می شود و این
 قول معتبر است و ثابت می شود هلال رمضان و غیر آن شهادت زنان خواه
 به تنه و خواه با بر دی و در نبوت هلال شهادت بر شهادت خلاف است

دقول

دقول بعید نبوت نبوت در دوجا غنی تفریح کرده اند که گشت به سنده شهادت
 خود را شیع علمی قرار دهد و ادعای علم کند بجهت شیع علمی شهادت ایشان
 قبول است و اگر شهادت عادل باشد بجهت غیر نقد از جابر است عمر یا گشت خودی روایت
 شده بطریق صبیح و آن است که راوی سؤل کرده که چنانچه عدد مختبر است و
 روایت هلال آن حضرت فرموده ماه رمضان و نیت از طریق آری پس بطن
 و تخمین ادا میکند روایت هلال آن نیت که چند نفر بینه پس یکی گوید دریم
 و دیگران گویند دریم اگر یکی نفر مین صد نفر مین صد نفر مین هزار
 نفر مین جابر است و روایت هلال اگر در آسمان علتی باشد کمتر از پنجاه نفر
 و اگر علتی باشد در آسمان قبول می شود شهادت و مرد که در شهر شوند و خارج شوند از شهر
 و عمر این روایت ظاهر از قوه مین و اگر ثابت شود نزد حکم شرع هلال رمضان با
 نوال بینه شریعت و حکم کند بآن حکم یا حکم نافذ است و مردم بکم او روز بکینه
 و انظار میکند یا اینکه هر کسی بیه بر خودش ثابت شود در آن اشک است و خلاصه
 اقرب مین که شرط است در حکم حکم اینکه بینه و دوش به بیه پس اگر حکم بیه علم
 خودش از روایت یا غیر از آن حاضر شده است باری بآن مین و اقرب مین که حکم

حاکم نسبت بحاکم دیگر با تیری ندارد پس بکینه ثبوت در نزد حکم و حکم ادیان بر حاکم
 دیگر واجب نیست روزه گرفتن باظهار کردن و اگر غیر مجتهد جامع الشرائط حکم کند
 حکمش معتبر نیست اگر چه عالم و حاضر و منفی باشد و همچنین کسی که در حقیقت و ادلت
 می باشد ثابت می شود و هلال کبدل خواهد منقطع بآن حاضر شود باینه و قول به ثبوت
 آن ضعیف است علی اگر علم بآن حاضر شود اعتماد بر آن جایز نیست و حد دل چنانکه
 بفرقه اند صاحب مخصوص است که از سه ماه اخذ شده و مرجع آن بوی این است که
 است ای آن از محرم که یکی ه تمام و یکی ناقص بشمارند در جمیع ستمه مبارک
 رمضان پس محرم را تمام حساب میکنند و سفر را ناقص پس شعبان ناقص و رمضان
 ایست تمام می باشد و همچنین جایز نیست اعتماد بکدام مجتهد مهم چنین جایز نیست
 اعتماد بر عدل کویز ضعیف است و مراد از آن چنانچه جو گفته اند است که شعبان
 همیشه تمام کند و بفرقه اند که اگر هلال بعد از شفق که روشنی بعد از غروب است
 از سمت مغرب غروب نماید ثابت می شود که این شب دوم ماه است و این قول ضعیف است
 بلکه عدم ثبوت اقوی است خواه منقطع بهر سه یا نه ثابت می شود و هلال بطریق دیگر
 نباید از نظر و قول به ثبوت ضعیف است و لکن مستیاط را همه اهل ترک نمایند و بعضی

ناقص رمضان

گفته اند

گفته اند که اگر هلال در سابق تحقق شود پنج روز از اول آن بشمارند و در حقیقت
 روزه بگیرند پس اگر در گذشته شد اول روز کینه نبوده در این عصر روزه نگیرند
 و قول بعد ثبوت هلال این اقوی است خواه هلال منفی باشد یا شوال یا غیر
 خواه همه ماههای آن هر کینه ابر هلال دیده نشده باشد یا بعضی از آن دیده
 شده باشد و یا ارتفاع و بلند شدن آن ثابت می شود که در شب یا نوب هلال دیده
 باشد اگر چه بعد از غروب غروب کند و همچنین ثابت می شود در این سیه در
 آن که شب سیم و بغیر این امور از امور است ظنی نیز ثابت می شود و اگر جمیع ماهها
 در ابر بگرداقرب و شهر امنیت که همه ماههای را باید سر و سر و سر و سر
 کنند و اما میگویم کفاف آن نباشد اگر چه منقطع بر خلافش باشد و همچنین اگر
 دو ماه یا سه ماه یا بیشتر ماه دیده شود و اگر در شهری یا دهی یا صحرای ماه دیده
 شود و در سایر بلاد و دیار نشود یا با هر جا و یک در آنها ماه دیده نشده حکم
 ایشان مندر حکم بلد است که در آن ماه را دیده اند اگر در نزد ایشان ثابت شود
 که در فلان بلد ماه را دیده اند یا اینکه حکم محقق بهرمان بلد است اقوی است
 که حکم محقق بهرمان بلد است که ماه را دیده اند و آن مواضع که قریب یا گنجی

همیشه و اما با تعبیه حکمتان بخوان همیشه خواه مکنی بکس توافق این
 و جاد در دین ماه یانه و اما در میان فرق با تعبیه و فریه ختانی در
 کلام علی مرتضی بفر کفته اند با و فریه مشر کوفه و بعد است تعبیه و مشر عراق
 و فراس است و بفر قریه را مشر کوفه و بعد است و تعبیه را مشر مصر و بعد است
 مشر اند و بفر کفته اند که با و فریه است که مطالع نایابی بی تعبیه است
 که مطالع آنها مختلف باشد و باطله منفرع بود و آنچه کشت از اینجا اگر کسی مثلا
 در مدی ماه را چینه و سفر کند بوی بلدی که حکمتی غیر حکم بلد اول است حکم
 نیز مختلف می شود پس اگر در شب جمعه ماه را دید و رفت بوزان بلد و این در
 شب شنبه ماه را دید و آن شب بزرگ بود و اگر کسی باشد که در روز یکشنبه و دو
 در مشرب این مقامات اولین و سیم است در وقت دیدن هلال خواندن
 دعا بگوید از هر جهت و از ریشه و ادعیه در اینجا بسیار است و از آن جمله است
 الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و خلقک فی قدر منازلات و جعلک
 موافقا للناس اللهم اهله علینا هلا لا مبارکک اللهم ادخل
 علینا بالسلامة والسلام والیقین والایمان والبر والتقوی

والتوفیق

والتوفیق لما تحب وترضی و بفرق این بوجوب خواندن این دعا در وقت
 دیدن هلال است و این قول صیغ است و باید واجب است بر هر مکنی درین ماه
 و بعد و چه در شبی که کشت می شود در آن که باید از رمضان یا از ثوال است یا واجب نیست
 در نظر عدم و جوب است و اگر کشت کند درین ماه را در وقت شب ثواب روزی که در روز
 او صیغ است و همچنین در آخر ماه رمضان روزی که صیغ است و باید در تقصیر در
 طلب واجب کفایت یانه در آن خلافت است و شهر و ظاهر عدم و جوب است مطلق
 نه کفایت نیست یعنی خواه منطقه بوجوب هلال باشد بجهت خود اذن منجبت و نوشتن
 در تقویم یا بخوان یا نباشد و اگر در شب سیم یا روز آن شنبه که جمعی ماه را دیده اند
 باید واجب است این را خواند و کند یا خود بدو و بنزد این و سوال کند از
 این اگر چه علماء را بجهت آن خروج نایب یا واجب است بلکه میتوان که در خانه خود نشیند
 و هیچ وجه نقصی در کشت نکند آنچه معتقد است در نظر عدم و جوب فقیه است اگر چه
 محتاج ببدل اما نباشد و شقی در آن نباشد خواه هلال رمضان باشد خواه ثوال
 پس می پوزد این که بفر متعین در روز سیم از رمضان این طرف و آن طرف می د
 از برای این که بر این معلوم شود درین ماه و ازین دان پرسند یا نه مکنند

یا بجهت جبر سبب است یا بجهت احتیاط لکن ب جهت سبب حد و سبب
 بر سه نفوذ است نه من و یا جائز است که از مردم مخفی شود بقصد آنکه ثبوت حدل بر او
 معلوم شود یا نه چهار مورد در حکم نوشت **فصل چهارم** در بیان بفرار اهل علم روزی است
 حاجت مریض اگر بجهت روزه گرفتن متفرق شود جائز است و اگر افطار بجهت اقوی است که حرام است
 برادر روزه در روزه است و خلاف در این بنا نیست و فرقی نیست میان روزه واجب
 با نیت در رمضان و غیر رمضان و یا با هر مرضی که روزه بآن ضرر رسد پس مریض اگر بآن
 فرزند او یا بجهت افطار روزه بآن صبح میسر باشد یا غیر آن که کرده اند یا نه
 و نیم در صورت عدم ضرر مریض را بوجب افطار نموده اند مطلقاً و روزه از برای آن نافع
 باشد یا نه خواه واجب باشد یا نیت و اما با ضرر موجب افطار است چه چنانکه گوشت
 خواه آن مرض بت باشد یا در دسه یا در دهم یا در دوازده یا غیر اینها
 از هر مرضی که باشد بلکه شرط نیت که عرفاً او را مریض گویند و از مرضی غایب
 و چنانچه دیگر کرده اند علی ضرر رسیدن روزه بمرضی بجهت چه محقق شود **اول**
 آنکه روزه با نیت زیادته آن مرض شود و ظاهر این خلاف نیت و اقرب
 است که مطلق زیادته کافیه و شرط نیت که زیادته آن زیادته بینی ظاهر

مرضی از نیت سبب

باشد

باشد و نیم با نیت و بر چاقی شدن مریض شود و از نیت و از این نیت و از این نیت
 که معتبر در دیر چاقی شدن مریض شود و از نیت و از این نیت و از این نیت که معتبر
 در دیر چاقی شدن مریضی شده است که آنرا ضرر دانسته اند و دیر باشد نه اگر
 لحظه باشد **سیم** آنکه نیت شود که این مرض مریضی مبدل شود که بپست شود و این نیت از
 ادل باشد اقرب است که با نیت افطار روزه و اگر باعث شود که مبدل شود مریض
 من مرض اول نه زیادته و نه کم و ضرری که زیاده و غرض اول باشد لازم نیست در فواید
 انکس است اقرب عدم جواز است و سبب را بنا بر آنکه در این حکم که بگوید قضای
 نیز بگوید **چهارم** آنکه روزه باعث شود که بعد از این چاقی شود و در این نیت که
 آنکه روزه باعث شود که روزه مهلک شود و در این نیز نیت است و مهم صحت
 افطار جائز است بلکه واجب است اگر روزه خود باعث شود **ششم** آنکه روزه باعث
 شود حصول شفای را که محتمل آن نمواند که بجهت و است و این را جمعی گفته اند و دیگر
 گفته اند بلکه اگر روزه خود باعث صحت شفای شود و افطار جائز است و باطل است که معتبر
 صدق غرض است حقیقت مهرا که باشد و اقرب است که مطلق ضرر را فیه از برای
 افطار روزه میند که کفایتی باشد که محتمل آن نمواند که و اگر روزه باعث ضرر شود

اما معالجه آن موقوف بر اقل رتبه اتوی جو ز اقل رتبه و فرقی نیست در این میان
 عرض کرد اذیت نزد نایاب است که موجب اذیت و درد و الام شود ثابت می شود در روز
 برضی کینه چه اول آنکه علم حاصل شود بعد آنکه بوده باشد اگر چه کجاست یا تجربه یا
 حکم طبیعی باشد اگر چه کفر باشد و دوم مسئله که بقول عارضه حاضر شود و خواه نمودن
 باشد یا نه لفظا یا عاقل باشد یا فاسق و اقرب نیست که تفاوت در مهارت او
 شرط نیست پس مسئله که تجربه حاضر شود بلکه مسئله آنست که معلوم کافیت
 از هر راه که باشد و از هر چه باشد و شرط نیست که ظنی قریب بعلم باشد بلکه مطلق ظنی
 کافیت نیاید آنچه معتقد است و بعد از حصول ظنی آیا باید نفسی و کثرت و کجاست یا نه
 از معارف آن باین منتهی که اگر مسئله بقول کسی بهر سه مثلاً یا باید بهر یک از وجوه
 ممکنه ظاهر شود صدق و کذب ادبی اگر معارض بهم نزد علم آن اقرب عدم
 لزوم تجسس و جو از علم ظنی است معلوم و اگر نکند در ضرر و عدم آن دانسته باشد والد
 ما بعد از آن مفاد جانیه است اقل را و اقرب نزد فقیر عدم جو از فقیر است
 و بنا بر این اقتضا فرزند با غایت جو ز اقل رتبه باشد و اگر شخص صبیح الامراج طرف
 حدوت ضرر و مرض دانسته باشد اقرب نیست که اقل را از برابر او جایز نیست و اگر مرض

مقدور است

مقدور باشد در روز بجهت بفرزند بجهت بفرزند بجهت بفرزند بجهت بفرزند بجهت بفرزند
 نافع است صعب تر باشد و دفع آن اولاً و ثانیاً واجب و اقل رتبه نیست و اگر
 امر عکس باشد اقل را جایز نیست و اگر مرضی باشد غیرت و کجاست صحت روز
 در این چند کفر قوت است و اگر در نفس الامر روز مفر باشد و او ضامن باشد
 که نافع باشد یا اینکه علم بضرر آن نداشته باشد و روز بجهت بفرزند بجهت بفرزند
 نفس الامر را معلوم نشود بلکه در عدم وجود قضا بر او نیست و اگر بعد از
 خروج وقت بر او معلوم شود که روزی مفر بود در وجوب قضا اشک نیست و کجاست
 و وجوب قضا در کفر قوت است و کجاست اگر کسی نثر شود که بعد از خروج وقت علم بهم
 رساننده باشد که روزی فرزند را سینه قضا واجب و اگر ظنی بفرزند حاضر شده
 واجب نیست و قضا بعینه نیست و در صورتی که صحت فرزند بجهت بفرزند بجهت بفرزند
 نفی تجسس در رجوع باقی است بجهت ظاهر شدن ضرر و عدم آن کجاست علم بهم
 تجسس و بنا بر حال عدم ضرر در کفر قوت است و بر فرضی وجوب آن آنقدر باید نفسی
 شود که کفر فراجح شود و در این لازم نیست و اگر یک طیب یا پخته خوردن بفرزند
 کردن روزی و مسئله از قول ایشان حاضر شود قول این را اعتنا بر نیست علی اگر

دو عادل طبیب غیر طبیب جزا نیست بفر و منکر بهر سه بجهت قول ایشان
 در قبول قول ایشان گفتیم و استیاضا به اقرب پس و یکیک نیست روزه
 که در رتبه و نجواب نیست و خویش طول کشیده تا شب دیگر روزه ای صحیح است
 و اگر روز را نجواب پس فرزند از خواه و حبیب پس به سختی از بفرقت نشود
 که کسیکه نجواب است مکلف بر روزه نیست و روزه ای شرعی نیست پس ادعا کرده
 که مراد اینست که صوم او از واجب است و نه منتهی لکن در حکم صحیح است و این قول در
 کمال ضعف است و اگر در رتبه نیست کرده و قیاس از نجواب بر او و مستمر باشد تا روز
 و اگر نشود باید آنرا قف نماید و اگر قیاس از زوال سپرد شود و تبت کند روزه را
 روزه ای صحیح است و اما بطلان عدم روزه نجواب منتهی نجوابی عادی
 معارض نیست با اینکه خدای عز و جل نیز به شراکت دوائی بخورد و گفته
 آن نجواب و نیز روزه ای صحیح است آنچه معتبر است آنست که هیچ خوراک جز
 ندارد و این اول ترک نجواب است یا نه اقرب از آنست بلکه اول عدم ترک نجواب است
 و در شرط روزه مستحب باذن پر حلافت و بفرقت نشود و آنکه شرط است
 در آن اذن پر و مفید نیست که اذن پر شرط نیست در صحت آن لکن مکرر است

بنا بر اقرب و اگر منع کنند از روزه آیا روزه صحیح است یا نه اقرب نیست بجهت
 و این والد نیز معتبر نیست یا نه در این اقرب و در نقل نیست که بدون اذن
 او روزه صحیح است و لکن مکرر است و اقوی اینست که فرج میان پس و دختر نیست
 پس روزه هر دو بدون اذن والدین یکی از ایشان مکرر است و اقرب است
 که حکم بر او در بطلان است و شرط است در والدین معتبر بنا بر اقرب و هم
 چنین شرط است در این اسلام و ایمان بنا بر اقوی و شرط نیست عریه و زنا
 بودن والدین و والد بنا بر اقرب و آیا شرط است در ولد ملوغ یا نه آنچه نشین
 بان است در حال است که مانع باشد و بنا بر این آیا اول از زنا و غایب بودن
 اذن والدین یا اول ترک آنست در آن گفتیم و اگر یکی از والدین منع
 نماید فرزند خود را از روزه بگوید که موجب مریضی از ترک آن نیز باشد
 مگر اینکه بگوید هرگز روزه مستحب مگیر تا مکرر باشد روزه او بعد از ترک
 بنا بر مختار و حرام نیست بنا بر قول دیگر اینکه منع ایشان فائده در
 حریمات دارد و پس کسی که اندیدم که منع می شود یا نه لکن احوال
 اول در غایت قوت است و نه لایحیت و اینست که باذن کراهت و حرمت بفرقت

می شود بهر نحو که اذن صادر شود آیا قطع برضای ایشان کافیت یا اینکه
 اذن لفظی کافیه است اقوی اینست که علم برضای کافیت و اما منقطع که حاصل
 از لفظ نیست کافیت و ثابت می شود اذن بشنیدن و بگری که افاده قطع
 کند بجهت تواتر آن یا بجهت نوسن که افاده قطع کند و بشهادت عدلین
 نه بشهادت یک عادل اگر چه با قسم سه و نه بشهادت زبان معلوم و نه بقراین
 مذکور که از هر چه افاده علم تمامیه و اگر اذن حاصل کرد بعد از آن نکت
 کند در بقای آن حکم به بقای آن می شود بنا بر اقرب و اگر روزی مستحب
 و واجب بود با جاره و نحو آن اقرب اینست که موقوف باذن والدین نیست و
 بدون اذن مکرر نیست و روزی و واجب موقوف باذن نیست مگر در وجوب که
 باشد و هر چند که بتواند اذن بگوید و اگر اذن شروع بروزه کند پس در
 پس آن اذن بر طرف شود و مانع کند از آن اقوی اینست که بانه بودن
 بر روزه مکرر نیست و حرام نیست و اگر باذن داشت در وقت شروع در
 روزه پس مبتدئ است عدم آن آیا می شود بنا بر محتمل یا نه اقرب
 اعتماد اول است و اگر بر حقیقت شروع بر روزه نماید بنا بر محتمل که جایز

بکنایه از مسجد اعظم

چنانکه

علم

می باشد پس اذن صادر شود که این بر طرف می شود و اگر موقوف باشد کفیل رضای
 والدین یا علی یا علی یا متبیین یا نه اقرب اینست که اگر یکی از والدین اذن
 دهد و دیگری منع کند اقرب اینست که ترجیح با منع است و اگر یکی امر کند بر روزه
 اقرب عدم و وجوب روزه است و اگر روزی را منع کند که اذن نیست یا آنچه
 منع که ثابت می باشد و اگر نوبت لشکری نیست نشان روزه بگوید بر حقیقت یا نه
 قول منع روزه او مجز نیست و بنا بر محتمل که مجز نیست بلکه اتمی در نماز
 بر حقیقت والدین نیست یا بر اقرب و در اشتراط روزه موجب بجهت ممانعت
 با اذن ممانعت و اختلاف است اقوی عدم اشتراط است پس روزه کسی مجز
 اذن صحیح است لکن مکروه است اگر چه بی مانع کند بنا بر اقرب و همچنین
 مسیح و مکروه است روزه ممانعت و اگر با اذن ممانعت بنا بر اقرب و معتبر
 در ممانعت و ممانعت در صدق عرفیت پس اگر منع دایسته ممانعت یا ممانعت در
 اقرب مراعات اذن جمیع است و اقرب نبوت کراهت است اگر چه بجهت روزه
 یا حقیقت ممانعت را بخیالتی در چرخ خوردن محرم بنمیرسد و نشد نیست
 ایان ممانعت و ممانعت را بنا بر اقرب بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست

بنا بر اقرب دفتر میت میان اینکه هر دو مرد باشند یا هر دو زن
 یا هر دو ختنه یا مختلف و اما روزه واجب بشر روزه مستحب است اگر
 چه متوسع باشد و بجز گفته آنکه اگر در روز دارد و دهان مادر مسیکه
 رذال شده بدون اذن صاحب خانه روزه نمیکند و اذن در اینجا
 حاضر شود یا آنچه سابق گذشت و جایز نیست روزه گرفتن زن بر روزه
 مستحب بدون اذن شوهر بنا بر اقوی و شهر خواه روزه دائم باشد و خواه
 منقطع و خواه مطهر باشد یا نشسته خواه توقف کرده باشد و یا نه اگر چه
 هنوز خانه شوهرش نمانده باشد و نیز روزه را که طلاق رجعی داده در عده باشد
 اقرب است که شرط نیست در روزه او اذن شوهرش و اما در عده باشد
 که آنکه ما میت دفتر میت میان زوج اینکه مؤمن و عادل باشد یا نه
 حُر باشد یا نه حاضر باشد یا غایب مصف باشد یا بعیوب که باعث فسخ نگاه
 میشود یا نه و اگر زوج صغیر باشد عدم شتر اذن او با اقرب است و اگر
 عده لایق نفقه باشد یا نه از هر دو طرف یا از یک طرف قسرا اجازه آنکه
 اجازه او معتبر است موقوف میت روزه گرفتن زوج بر روزه ممکن را

باذن بنویس

باذن زوج بنا بر اقوی لکن احوط طلاق است زیرا که مستحب است که
 و اما روزه زن با اذن شوهر زیاد بر ف و حرام نیز میباشد مثل
 روزه عایض یا اینکه بعضی بر آن معتقد نبودند و اگر آنرا حرام و یا حرم
 از کثرت آن کپره نمیشد و اگر مرد را چه زن باشد بجز اذن دهد
 و بجز اذن نه و اما روزه را که اذن داده روزه او صحیح است و اگر نشسته
 شود که کدام را اذن داد هیچکس نمیتواند روزه بگیرد مگر باذن تازه
 بنا بر احوط و اقوی و اگر زن کسی و دیگر کند در نزد یک بر غیر علم
 او بین که بگیرد یا عقد کرد روزه مستحبی بگیرد پس معلوم شود که در حال
 روزه بوفه دیگری بوده در صحت روزه اشک نیست لکن احتیاطی در
 غایت قوه است و لکن ترک حیاط است به و بنا بر محققان که در
 از اینکه عقد شده یا نه لازم نیست بلکه میتواند روزه را بگیرد تا نزدیک معلوم
 کرد بنا بر اقوی و لکن نیز هیچ حکم بنگار دارد و لکن ثابت میشود
 تزویج بشهادت عدلین و یا استغفار و شتر نیکی علم انان حاضر شود
 و میت هر دو چه اگر علم را افاده کند و همچنین بشهادت زنان

که بر منته ترک زکوة دارد شده بسیار است و باید که در آن سجدت قبیحی بکند از خیار
 بسیار بر سر آید که نشانه قبول نماز دادن زکوة است و بجهت ترک آن بگویند
 یعنی بر دهنده زکوة و اموال تلف می شود و چنانچه وارد شده که مال در دیر
 و صحت تلف می شود مگر به ندادن زکوة و وارده شده که هیچ حقی از حقوق
 الهی و منع نمی کند مگر آنکه مثل آنرا در باطن عرف منتهای و اگر در حقیقت
 تمام و باطل باقی بماند زکوة از راه زنان و راه داران عظیم تر می باشد زیرا
 که این را حقیقت در قیامت مگر کسی که مال او را گرفته اما مانع زکوة را
 از فقراء عالم که منتهای احباب ایشان را امید آنده خضر میکنند و اموال او را
 بگیرند پس انصاف است که چنانچه امر خطری را بایست که چنین در آن مانع نمایند
 که گویا پروردگار عالم واجب فرموده منتهای مکر از پستی و عیب دنیای
 دین غنور است که منتهای شده و اگر بماند دلالت او می خورد و او بایست جواب
 فقرای که با شکم می کنند بدهد و نه نظر میکند آن از عباد الله
 و آنرا اعلام و محدود است که بدون مراعات آن داد نمی شود و دلالت
 بایست اعلام آنرا بدهد پس اشاره به جمعی از اعلام آن می شود در جنبه نقل

فقر اول شبهه نیست در وجوب زکوة در طلا و نقره و شرط است در وجوب
 زکوة بر طلا و نقره چنانچه امر دوم لغایب چنانچه خواهد آمد پس که نشانی نقل
 سکه داشتن بسبب معامله و بدون اینها زکوة واجب می شود پس زکوة نیست
 در پارچه و نمس طلا و نقره و در طلا و نقره که بجهت زینت و حلال است
 با حرام و اگر طلا یا نقره سکه دارد داشته باشد و در آن بگذرد و زکوة نقلی
 گیرد پس آنرا آب نماید و نمس نکند این باعث سقوط زکوة نمی شود پس
 انقدر که در آشنای هر صنفی نکند و معقودش هزار زکوة بپایند پس زکوة
 در آن نیست با انقدر و همچنین اگر تلف نکند آنرا در آشنای سی نفر و فتن
 و نجسیدن و خوان بودن نفع هزار زکوة و عوض از زمین خودش بیاید
 و اما اگر بختی و آب کردن آن و تلف آن بجهت هزار زکوة باشد یا اینکه
 بهر دو عوض از زمین خودش بگیرد و در سقوط زکوة در اینجا خلاصه است
 داشته عدم وجوب است در مراعات استیسا اولیست و اگر فرضی بگیرد
 و چونکه واجب می شود در آن زکوة و شرط زکوة در نزد او جمع شود و
 در اینجا برادر زکوة و بر فرض دهنده واجب نیست اگر فرضی گرفته بر

بر فرض گشته و شتر طمعت داده زکوة را بر او اگر شتر طمعت این را مشهور
 علی و حبیب است و فار او بفرد حبیب است و بفرد فقیر داده اند و
 مستند عمر شکر است و قول مشهور غلام از کوة میت و مراعات حبیب
 اولیت و نیاز این قول آیه شریکه در حق عقد فرض کرده است با طاعت
 ولی آیه عقد نیز گفته است در آن شکر است بفرد فقیر و عقد نیز کرده
 و اگر فرض ده سینه باذن فرض گیرنده زکوة را بر او بتر عاقل هر ضایع
 و جو زان و سقوط آن از فرض گیرنده و اما اگر اذن ندهد مقروض زکوة دادن
 او ظلم هر کلام بفرد است که در اینجا ترجیح جایز نیست و جایزیت زکوة در
 هر غایب اگر صاحب آن یا وکیل او را ممکن نباشد اخراج بدانکه
 سایر افاضی زکوة و نفایس آنها را و کثیری از اهل امکنه را بجا بیاورد و ام
 ظلاله نوشته اند پس لابد می باشد مقلدین ایشان را بخواه سابق
 ذکر شد در مقدمه رساله در احوال امکنه غایب از رجوع حبیب یا بقول مشهور
 و بزرگ بآن ترتیبی که مذکور شد و عمده در باب عبادات مالیه مؤمنان است
 زیرا که بهر چه حقوق مالیه را مردم ادا نمایند و لکن از آنجایی که بهر آن

نداده اند گویا نداده و باز مشغول اند فقیر و بیگانه و بیگانه مردم
 فقیر را حبیب و عجز و نایب کردن میت را سبب در سبب حبیب نیست پس
 چنان میشود که بیکه متخی زکوة و سایر موهبتات میباشند
 در میان کس بیکه متخی زکوة اند بر آنکه آنکس را میت در آنجا از حبیب
 مستحق زکوة فقر او را بکین اند و فقر و مسکنت باعث استحقاق زکوة
 میشود و غنی مانع است و در غنا بیکه باعث منع زکوة میشود و غنی مانع
 اظهار است که اگر قدرت بر مؤنه بیکه بر نود و عید مؤنه داشته باشد به غنی مانع
 و متخی زکوة نیست پس فقر است که قدرت بر این نه هسته باشد و کسی که قدرت
 داشته باشد بر کسب مؤنه آن چهره مؤنه او و عیال او در کسب مؤنه
 باشد زکوة بر او حلال نیست خواه بصفتی باشد یا بغير آن و اگر کسی از بی نیاز
 باشد زکوة بر او حلال نیست و معبر کسی است که لایق بکمال تشغیل بود بهر چه عبادت
 از حیثیت حلالیت بزرگ و پس تشغیل صاحب رفعت را تکلیف نمی
 کنند بهر چه فرد و کثرتی و عمل در رعایت و تقوی کرده اند که اگر کس مانع
 از تحقیر علم باشد او را جبریت مشغول شدن علم در فتن زکوة و در این نکته

انکه است بلکه مقتضای تحقیق است که اگر آن علم که میخواهد مختصر نماید علم باطل
 دین و لایزال از من فروع دین است که بر او واجب است مختصر آن فورا اگر اشتغال
 بخیر آن مانع از مختصر آن مؤنه است می تواند مقول شود بآن و اخذ رکوعه نماید
 و بالجمله هر واجب که اشتغاف مانع از مختصر مؤنه باشد و عدم تحقیق بآن
 باعث نیست بآن واجب شود جایز است در حد اشتغال بآن اخذ رکوعه خواه آن
 واجب عینی باشد یا کفائی یا تخییری خواه بالا صلا و حبس یا من باب المقدمه
 و اما اگر علمی که منع میکند مقول بودن بآن از مختصر مؤنه واجب بود به نحویکه
 ممکن باشد از مختصر مؤنه قبل از مختصر مؤنه فورا مختصر مؤنه علم می تواند جمع نماید
 میان مختصر مؤنه و مختصر علم پس هرگاه که مختصر علم را مقدم دارد بر مختصر مؤنه زمان
 مختصر علم در تحقیق رکوعه در این اشکال است و حکم با تحقیق شاید ظاهر باشد بلکه ممکن
 قول مجوز دادن رکوعه یکبار که علم از علوم دینی را خواه بر حجت و جوی باشد
 مختصر او یا استجاب یکبار است ادعا می شود مجوز دادن آن بدلی که مقول است
 اگر چه باشد به نحویکه در حال بآن قدرت بر مختصر علم مؤنه در آنست به خواه اشتغال
 او بآن طاعت بر وجه واجب باشد یا خواه آن طاعت علم باشد یا لکن احوط نیست

کلی

که اگر در هر یک می باشد ترک نماید فورا اگر چه هر یک که بیزیرت فورا بشتغال
 بطاعت الهی مقول هر یک مختصر علم به نحویکه است و مصلحت فقه از او بوده باشد
 و اگر واجب را بجا نیاورد اما در زمانه رکوعه بر او واجب است و اگر در وقت بجا نیاورد
 تواند مختصر مؤنه نماید در آن بلد پس اگر بخیر است که می تواند سفر نماید بآن بلد یا بکسری
 کردن بآن بلد فرغ عینی است که دست مختصر آن می تواند باشد پس در این بلد می تواند اخذ رکوعه
 نماید یا اگر و اما اگر نتواند سفر کند بآن بلد یا در آن مختصر مؤنه می تواند نمود بدون غرض
 بمحض خوش نفسی که کند سفر را پس در تحقیق او در این حد اشکال است و منع از آن نیست
 اقرب باشد این در صورتی که علم دارد و بعد از آن خود در آن بلد و اگر در آنست به قدرت
 خود در منع او از رکوعه اشکال و قول با تحقیق اگر در قدرت بعد از علم بعدم قدرت باشد و همیشه
 و همین اگر در قدرت در بلد یکده است بهر سه و اما طاعت بشتغال قدرت در این بلد
 یا بآن مقتضای قاعده است که حکم آن نیز مشروط است و بالجمله احوط منع رکوعه است از
 کسی که علم ندارد بعدم قدرت بر مؤنه اگر چه تفصیلی که مذکور شد غایب از قوه نیست اینها در
 وقتی است که آن بلد یکده مقدم بر قدرت خود را بر یک معنی باشد و اگر معنی نباشد مثل
 آنکه اگر در آنست به قدرت خود بر یکدیگر بعد از اتمام پس منقش از رکوعه در این مختصر است

بلکه هر علم منع است در بقول ضروری که آن مشرک کور و کور است و تحقیق نیست که اگر
 علم نرزد و با سبک نمیشود آنکه خیر مؤنه فایده است از مراعات آنچه ذکر کردیم مگر سبک
 سفر کردن مستلزم غرض باشد پس در اینجا اگر در آن مبدی که هست فایده منع نمیشود و اگر
 از رکنه و سبک واجب فایده است جابر است دادن رکنه با دو احتیاج اول سبکی و فایده
 و عدم منع اگر چه غیر آن فایده از برای او ممکن شود و بهر حال یا جابره و اگر چه جابره است و دفع شود و
 که قیام آن کمتر از فایده خودی باشد که فایده نمیشود و اگر چه فایده از فایده خودی و غیر آن است
 از آن اگر فایده که دارد دلیل بر بریدن نزد و از رکنه است و الا انکه است و مراعات
 اولیست و اگر فایده سبکی از فایده جابری باشد بخوبی قیامت از برای بقدر مؤنه خود و علی سبب
 و ممکن باشد و اگر فایده حق آن زیاد باشد به ششای و تحقیق او رکنه را انکه است و قوی
 منع است و شرط است در تحقیق فایده بر این که بودن و تحقیق بودن از سوال کسی که
 او را ملکی میباشد اگر از رکنه نماید آن که نیست بجهت مؤنه سال ادبی غرض و از رکنه فقرا
 افه رکنه نمیتواند و اگر نه صراحت و نه تمام آن و نه فائز آن بقدر مؤنه بر سبب فائز آن
 و تحقیق رکنه از رکنه قدر دارد و اگر او را دینی باشد که وعده آن رسیده باشد یا چیزی
 به او سپرده باشد یا بزرگوار و گفاره او را بر سبب چیزی که ادا نماید آن دین را

یا و سبب

یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است
 که وعده آن طویل کرده باشد آنکه در سبب است یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است
 عبیه می داند اگر دین است که در سبب است یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است
 که تواند آنرا ادا نماید و ممکن مؤنه یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است
 که مستحق رکنه نیست و سبب که مرجع در مؤنه عرف بر سبب و آنرا فایده دینی بر سبب است
 و علی رکنه در باب رکنه که تیری نیست و جابری از علی در باب جابری از علی است
 که زیادت بعد از دفع مؤنه ذکر کرده اند که از مؤنه می باشد آنچه باین کبر و سبب است
 که بجهت دین خود یا غیر آن می باشد و ممکن که بگویند خود مینمایند و آنچه را عرف است
 صفت ممانعت میکند یا عرف در راه جابری است و سبب برای عبادت
 حرمان یا عرف نزدیک که محتاج بآن است و سبب است که بجهت فائز است و سبب است
 فواید و فایده بخیر و باین عنوان هوای که بآن محتاج است میزد یا دای قرض و حقوق است
 عرف ممانعت یا اینکه ظلم فائز از دیگر و یا خود بجهت معلوم یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است
 یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است
 یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است یا و سبب است یعنی رکنه بر سبب که در سبب است

آنست که بپایه برهنه خواه آن طفل را بپایه برهنه خواه پس بپایه برهنه خواه
 پدرش مرده باشد یا نه خواه پدرش فاسق باشد یا عدل و نمیتوان رکوزه با و لا کفار
 یا بنی لعین یا از فرق شیعیان عشره دادر خواه مادر ایشان مؤمنه باشد یا نه و اگر مادر از
 کفار یا از بنی لعین باشد اما پدر از مؤمنین رکوزه با و میتوان داد و اگر جد از کفار باشد
 و پدر از مؤمنین نهی می شود در این مورد دادن رکوزه نیست با لطف و اما اگر جد از مؤمنین و پدر
 از غیر مؤمنین در مورد دادن رکوزه با و نهی می شود اما اگر پدر از کفار و جد از مؤمنین و
 حاضر شود بعد از ارتداد جابر نیست دادن رکوزه با و اما طفل که قبل از ارتداد از د
 حاضر شده در حدیث در آن نهی می شود مقتضای قاعده جواز نیست و اگر طفل متقی
 بود تمیز بکند اگر و لا از برادر است تمیز بر یاف و حتی آن رکوزه را با و لا میدهد
 و این را بنیابت طفل قبول میکند و اگر هیچ و لا حتی حاکم شرع بکند و نیست پس یعنی
 نفعی کرده اند که آنرا می دهند بکسی که متوجه امور آن طفل نیست و اهتمام در امر او میکند
 مثل مادر او و کنوان و ظاهر این وجوب آنچه مذکور شد بر حسب شرط است که آن
 از اهرام است و توقیست بنا بر احوط بلکه شرط آن تا از قوه نیست و اما
 عدالت پس شرط نیست و اگر طفل تمیز باشد و لا از برادر او نیست پس شرط نیست در مورد داد

رکوزه

رکوزه بر و لا که حرف نایب بگوید و پس او قبول میکند از برادر طفل و آیا جابر نیست که بگوید آن
 طفل تمیز باشد و لا از برادر او نیست پس شرط نیست در مورد دادن رکوزه با و لا که
 حرف نایب بگوید و پس او قبول میکند از برادر طفل و آیا جابر نیست که بگوید آن طفل تمیز
 هر که فرستد در چیزی که جابر نیست و لا را حرف کردن در آن حدیث و اگر طفل
 تمیز را و لا نیست میتوان داد بکسی که متوجه امور او است و یا بکسی که هر کس که
 و یا میتوان بخودش داد در این حال باید که بگوید و لا بخودش و نه به دیگری و نیز
 کرده اند و اما کسی که در این منع که در این مورد بگوید و لا بکسی که طفل تمیز و غیر آن
 اگر و لا در رکوزه را با و لا میدهد و اگر کسی که متوجه امور است اگر اینها را با و لا
 و اما بخودش نمیدهند و اگر و لا بکسی که او نیست میتوان داد و لا که حرف نایب در امور او
 و اگر چه کسی باشد که متوجه امر او باشد مثل مادر یا برادر یا جابر نیست دادن رکوزه با و لا قبول
 بکند او و میتوان داد در رکوزه را بکسی که چشمش را بپوشد یا منع است از نفوذ در مانع و قوه
 نیست میان رکوزه نفوذ و غیر آن در جمیع آنچه گفته شد از جمله اوصاف مستفیض است پس
 دشمنی نیست در اینکه من خودی که بخود گفته بغیر خودی و از بلی خود منقطع شده باشد و
 رجوع به بلی خودی او را ممکن نیست یا نیست جانی در این بعد از این پس است و مستحق

پس جزو نیست زین از قدر حاجت به دادن و گزیند تر داده بکنند باید رد کند
 و باید پس بگریه بنا بر قوی و مراد بکفایت آن قدر است که لایق کبر او و بی او باشد
 اگر چه بکثره لزان به شوق و جرم تواند سفر نمود بنا بر اقرب و مرجع در معرفت کفایت
 عرف و عبادت است و واجب است به درت کردن بود و مل خود هر که مقصودش از فقر به
 آمده و ببلبل و اجابت بر این شخص مقروضی که زکوة را بخرد مگر بقدر ضرورتش از جمیع حاجت
 نه آنکه زکوة را بگوید و در روز رانی و پنج روز در این منقول بهر و سزا دل است که
 نهایت احتیاط را ببرد و اگر فقیر به علم حق در بلد خود و خوب میاید در تب جموع
 بوی وطن و گرفتاری زباده از حاجت در سفر معلوم بلکه اقرب غلات است و آنچه را
 این اسپر بیکر و اگر موقوف کند در غموقع آن نباید برگرداند و سبب طاعت در این
 اسپر است که فقیر باشد حتی در بلد خود از سهم فقر با و میتوان داد و بنا بر خوب و اگر
 این اسپر ادعا بکنند قبول می شود قول او بدون قسم و تینه بنا بر وجود و تفریح
 کرده اند قبول قول او اگر چه بکنند بهر و ادعای تینه نشدن دیگر آنکه از موقوف
 زکوة به سبب است و آنرا سهمیت از زکوة و در نفای آن خلافت ظاهر است
 است که آن عبارتست از هر چونی که بآن تقرب بکند انوار حجت و وجود و تفریح

و بقول آن را

و بقول آنرا شخصی میاید و کس بکند در دیده بنا بر سر قدر باید بکند و کس بکند و کس بکند
 تعلیم امور دینی بگوید مردم سبب باشند و معتمد قول اول است پس از امور دیگر بهر طرف
 زکوة در سال مکن مرده که نیست که مرده باشد آن مرده که در دار کردن و در فی نه است
 مؤمن و متقی مؤمن و چه کردن و اعانت به جمیع مؤمنان که از مؤمنین بکنند دنیا امر به
 و تفریح است و در ضمن بهر و تفریح بهر و اعانت بهر و اعانت بهر و اعانت بهر و اعانت بهر
 تر و بهر بهر و سزا دل است که زکوة را بگوید و در روز رانی و پنج روز در این منقول بهر و سزا دل است که
 در ضمن نظم علم و دین و تفریح بهر و سزا دل است که زکوة را بگوید و در روز رانی و پنج روز در این منقول بهر و سزا دل است که
 متقاضی است و چنانچه بکند فقر گفته اند و از آن جهت بهر و اعانت بهر و اعانت بهر و اعانت بهر و اعانت بهر
 اینها را ساقط است و بجای آن بهر و دفاع که شرعاً حجتان است و سزا دل است که
 وجود بهر و دین بلکه آن بسیار است و سزا دل است که آن بهر و سزا دل است که
 بلکه در حجت حجتان اگر چه با فقر می باشند و آن شرط است در یک طرفه و بدون
 سهم از زکوة اینکه فقیر باشد پس اعانت نمود و اگر در فقر و حاجت فقر و ادعای قبول کرد که
 دین است یا حق فقر و کفنی نموان کرد که مست فقیر باشد طاعت فقر حق است که اگر
 فقر بکند نموان حجت بهر و اعانت زور و حجاج غیر محتاج و ادای دین و کفنی فقر

پس شرط نیست پس بدک نیست که بآن قایم شود لکن احوط مراعات در صورت
 و کسی که صرف می شود و این نیست در احوالات و بالجملة همین که مستحق باشد گشتی
 از امور است که نفع بکند اجتناب می شود جایز نیست صرف این سهم در آن و اگر آن
 معنی محقق شود جایز نیست و اگر ممکن نیست صرف کردن عین زکوة فی سبیل
 جایز نیست و در غرضی یا صلح کردن بکسی دیگر که توان آنرا صرف نمود بنا بر
 اقرب بیکه جایز نیست بکنی از صرف کردن عین آن و اگر وجه غیر متعدد باشد
 غیرت در صرف در جمع و صرف در بعضی هر یک از افراد را که خواهد و از غرض هر یک
 اولویت صرف در حق فقیر است **فصل سیم** در بیان احوط زکوة است نسبت
 و غلات نیست در اینکه زکوة موقوف است بر بیت خوله زکوة فطر یا خواه غلات
 و شرط است در بیت فطر قربت و امانیت و جود در واجب است و استجاب
 اگر فقیری آن موقوف بآن نیست بآن شرط نیست جایز است لکن احوط است
 و همچنین شرط نیست قصد کردن اینکه این از زکوة مال است از زکوة فطر اگر فقیری
 موقوف بر این باشد جایز است و اگر فقیری موقوف بر بیت است و جوب
 یا استجاب پس واجب می شود آن نیست همچنین در فقیری فطر یا زکوة حال اگر

فقیر

تعیین زکوة موقوف بر این واجب است و شرط نیست است ادا و تلفظ به بیت نیست آن
 حبس که زکوة بر او واجب است و خود نیست پس لازم نیست که بیت گفته که این از زکوة است
 یا جود همچنین در غایت و تصریح کرده اند فقیر که معقبات کلام است که تعیین حبس را لازم نمی دانند
 این که فطر نیست آنکه اجناسی معتدله در زکوة بر آنها واجب است و باینکه آنکه از
 زکوة نوع از متحد باشد مثل آنکه فقیر گویند آنکه بیست و پنج شتر که در هر دو نصف یک یک هستند
 بیست یا مختلف بیست شتر آنکه نصف از طلا مثلاً آنکه بیست و نصف دیگر گویند پس مراد
 افراج نماید از آنچه بر ذمه است و بیست صحیح است و اگر مالک زکوة را فقیر دهد او باید بیکس
 و اما اگر بگیرد دیگر را دادن زکوة پس خود در وقت دادن بگیرد نیست که دیگر نیز
 دادن بغير نیست که صحیح است و اما اگر خود در وقت دادن بگیرد نیست و بگیرد نیست
 نیکه شتر آنکه نفع زکوة و باینست صحیح بر هر بگیرد و بگوید این را بده یا باینست زکوة
 و بگیرد گوید از چه باینست پس در صحت آن زکوة خلافت و عدم صحت احوط است و اما اگر
 عکس باشد که بگیرد نیست و نه مالک شتر آنکه مالک گوید زکوة مال را افراج کنی در زمانیکه
 مطلع نشود یا آنکه مالک گوید نفق ک در مال من بهر نحو که خواهی پس بگیر زکوة را افراج
 نماید باینست پس در صحت آن نیز خلافت و قول باینست است و اگر نفع کند آنچه را افراج

می کند و آن شخص معین می تواند که با و نه بد و غیر او بد و بد می کشی اول مالک آن نشد بجهت
 انفرادی او با دولت چنانچه بفرستد و او چنانچه در اخراج زکوة و دادن بفقیران که خود
 می باشد بود و چنانچه در آن بابت مالک و فقیران می باشد و چنانچه در آن بابت زکوة
 بر نه بجهت بن جامع نشد بلکه بر نه بر نه و آن احوط است لیکن عدم جوب آن و جواز آن
 مالک بجهت احوط و لیکن نسبت دادن بفقیران و برادران فقیران کس مرتکب آن می کشد
 بجهت شرعی حقوق را افندنی و بنا بر متعارف می تواند مالک زکوة را بدیگری بد و بد می کشی
 بر نه بنی عرف زکوة از مجرای امر است که صحیح است در آن و کلمات و قول بلیغ بود که زکوة ضعیف
 بگویم صحیح است و کلمات و افعال اگر چه خود مالک آن بقبول کند که بگوید و بر نه بر نه و فقیران و کس
 نشد می بیند و آن احوط است و قول بگوید در آن بابت مالک بلیغ بود که زکوة ضعیف
 می روزی نیست زکوة فقر و زکوة فقر و بلیغ بود که کلام بفرستد بجهت شرعی روزی به او نظر
 و آن ضعیف است و در ضعیف و کس کردن متنی خود را و افند زکوة و کلمات معتمد در نظر می کشد
 نیز فقر زکوة است پس حق می تواند و کس کند و بگوید برادران فقیر و دو چنانچه اعلام کردان فقیر
 باشد که آنچه با و داده زکوة است خواه بر اندازد فقیر که بعد از اعلام قبول نمی کند یا نه خواه زکوة فقر باشد
 یا غیر آن اما اعلام آن جایز نیست بنا بر اقرب بکار آن در آن امانت و دولت مؤمن به پس احوط که

اعلام است

اعلام است که آن متنی کسی که بد و بد نیست به جزیب زکوة از رسم بد و بد نیست زکوة
 اما بقصد مدد بد و بد جزیب زکوة را بلیغ بد و بد است اگر آن متنی بجهت فقر باشد و دفع
 احوط است فقر در افند زکوة بجهت جزیب است و از افساح از کثرت و از افساح بد و بد است و کس احوط عدم
 است و آن تا ملک باشد و اگر ادای بد و بد فقر بود و بد فقر در کثرت زکوة در زکوة حکم بود جوب
 کثرت زکوة بلکه در زکوة جوب کثرت در هر جا که موقوف باشد بفقیر و بلیغ بر آن
 و اگر مالک زکوة را بلیغ را می بیند که او بد و بد است که او بد و بد است که او بد و بد است که او بد و بد است
 اینست که جمیع صدقات چنانچه صدقات است بجهت و کس چنانچه صدقات است بجهت و کس
 در کثرت مالک شدن و در زکوة بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ
 و بلیغ نیست بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ
 اگر مالک نیست بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ
 آن بر ملک خود کرده بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ
 صدقات را کثرت دادن و بد مالک را در زکوة جزیب بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ
 جزیب زکوة در احوط آن که بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ بلیغ
 که بد و بد است از زکوة فقر که غنی شود و دنیا داران نیز اگر بد و بد است که بد و بد است که بد و بد است

[illegible][illegible]

ببر حال میت برنی مانم اگر بنی مانم شاید عظم مخفی بکونه در آن خلافت و مسند مکرر کند علی

فول اول و کحل فرستد تا با کمال احوال و این قبر نمرود اندر صدف را کند که ده پا، یهده چو دو و یک ده

یہ کفارہ بامہدی و مہینہ ہے و نیز ایں فہرست کے ہر مسئلہ کے دو ضمیمے ہیں جو دریاں ان کے جملہ کفریہ

ابن ابی حنیفہ رحمہ اللہ علیہ فی کتابہ فی الجہاد فی سبیل اللہ

منه و فقر و احتیاج است در اول جوهر فقر صفت عام می باشد بر او اخراج از برای خود و دیگران مقتضای

افضل و كرامت من غير ابرار و منكر اكر ابرار و شكائے هر ابرار در مكره اندازد و ما را و تصدق مينمايه و اگر غير از عيال و منكر باشد

بغیر کفہ آنکہ دلی امر یہ ہے اور اور ان کھدات و احوط مرکز است و در غیا یکہ موجود و حیث کونہ فطر ہو

فمن لم يكن له من الثمن شيء فليؤتيه من الصدقة

باینه عزیزا که نوشته در آن و مهربانی و بفرستد آنکه مالک بنامه فوت می فرود ایا بقدرت بالقوه و این قول تو

لکن مراعات اولیبت نہ



